







الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه أجمعين أما بعد إلهي بصيرت مخفى نيت كه  
بحكم كليات الشرائع خدش من جنود الله أقوال وحوال شائع سو فيه كه ماوى را امت و استقامت اند و باس علوم  
هر و باطن مبتدیان را تشويق و ترغيب میدهد مستفیان را دستور و نيزان مى باشد و تبيين اولاد و اخلاص و اوستاء  
ایام و اجداد فائده هر چه تا متر متر است زیرا كه بسا است كه مستعدى را عرق غیرت بجنباند و از

سند بایستد راجع به شش تنبه ساز و این دید قصود در توبه و انابه نشاید بایں لحاظ فقیر خیر ولى  
الاصالحین خواست كه شمه از فوائد و الذبیر گوار شود قدوة العارفين زبدة الواصلين صاحب  
زنا و مولانا الشيخ عبد الرحيم بنى الله عنه وارضاه از غرائب واقعات و حکایات و نوادر  
بايشان و شیوخ ایشان واقع شده و آداب طریقت و دقائق حقیقت كه افاضى  
بل فرموده و هدایت سلیمین را بسیارى ازین مقولات در مجالس صحبت یا و یاى  
تا ایشان میگذاشتند و در این کتاب حروف غریبه و الفاظ آسان را نبغى کرده و رقیه  
خود پیشوایى اهل ذوق و وجود و امام را باب معرفت و  
سیدنا و مولانا الشيخ ابو الرضا محمد قدس سره الامجد که نزد  
بقصد احمه بنیدى از احوال بزرگان كه این فقیر را علاقه قرار است

نمذ بايشان واقع است بیان نماید باشد كه اهل زان عموما و اهل این خاندان خصوصاً متفقه شوند و كه در  
را بدعوت صالحه یا نمایند و جعلت الكتاب على ثلاثة اقسام و سميته **انفاس العارفين** جعلت كل مقصد  
من المقصدين الاولين رسالة علا حدة و كذا كل فصل من المقصود الثالث فمن شاء فليجمع ممن يشاء  
فليفرق **س** وللناس فيما يعيشون مذاهب و سالت الله ان ينفع بعبادة الصالحين انقرب  
بجيب حبى الله ونعم الوكيل و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم

تسمي اول و **انفاس نفيسه** واقعات غريبة و تصرفات عجيبه خباب كرامت مآب  
قدوة العارفين زبدة الواصلين سیدنا و مولانا الشيخ عبد الرحيم بنى الله عنه وارضاه  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲۲۳۹۵

الحمد لله الذى نور قلب العارفين بطائفة الواردات و التجليات و ملاء صد و رهم و ارفق العوارض و نفى  
للعارف من دقائق الاسماء و الصفات و اعطاهم ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب احد  
سوى اولئك الاحرار للثقات فاحاطت بهم من بين ايديهم و من خلفهم و من فوقهم و من تحتهم انواع  
الانوار و صنوف البركات و نطقت السننهم بما اضاءه على العالمين طريق السلوك و الوصول من غوامض  
الحكم و الاسرار و نوادر الانفاس و الكلمات و ظهر على ايديهم ما لم ينهم من سائر البشر قواعد الخوارق و  
و نفائس الآيات و الكرامات فبحان من يهب ما يشاء لمن يشاء لا مانع حكما فلا راد لقضائه لا محالة  
وله التحيات و اشهد ان لا اله الا الله و حدة لا شريك له اشهد ان محمدا عبدا و رسوله شهادة من  
عليها عياة و السمات صلى الله عليه و على اله و اصحابه فهو الهدى و قادة الحق ما دامت الارض  
و السموات أما بعد سيكويده فقير ولى الله عنى غنى كنه خيانت از اقوال و احوال و واقعات و تصرفات  
حضرت و الذبیر گوار قدوة العارفين زبدة الواصلين صاحب الكرامات الخيرية و المقامات الجليلة سیدنا و مولانا  
الشيخ عبد الرحيم قدس سره الغرير و سميته و بوارق الولاية حسبنا الله و نعم الوكيل و لا حول و لا قوة  
الا بالله العلى العظيم

سبادهى حال حضرت ایشان نمیزموند مراد مبارک حال بنابر شیخ رفیع الدین الفی پیدای



آنجا میرفتیم و بعد از ایشان توبه می شدیم بمای بود که غیبت دست وادی و از احساس خروید مغرول شدیم میفرمودند  
 که شیخ رفیع الدین در اواخر ایام حیات روزی اثاث بیت عروج کرد و در راه واران خود قسمت نمودند هر کسی را  
 از اولاد و حسب مال او میدادند چون نوبت خردترین اولاد ایشان و آن والده حضرت ایشان بود و سید چند جزو  
 فوائد طریقت و اولاد و تجربه پیران غایت نمودند و توبه شیخ گفت که وی فروجه نیست اسباب ترویج او را با  
 وادند این اجزا فرمودند این اجزا را از بزرگان مایلث رسیده است - این صبیبه را فرزند خود بود و حتی میراث  
 معنوی مانده او را خواهد داد اما اسباب ترویج خدا تعالی آسان خواهد کرد و ما انعم این کافیت بعد مدت مدیده  
 چون متولد شدیم و بهوشیا گزشتیم خدا تعالی در دل جده ما انداخت که آن اجزا را داد و با آنها منتفع گشتیم بعد از آن کم  
 گشتند اگر چه لفظ ثبات شرک بود لیکن انتفاع تفسیر تعیین مراد کرد که خدمت مخدومی انوی شیخ ابو الرضا  
 در آن ایام ذوق این کار داشتند و برادر عبد حکیم هنوز متولد نشده بود میفرمودند حال من شیخ عبدی بود  
 متعرض از دنیا و بر جاده اسلاف خود بود و در تربیت اولاد خود بسیار میگردید و ایشان متاثر نمی شدند و به  
 ملاحظه این منی منعم می بودند تا آنکه روزی مرادیدند که باضرعین و ستار از سر فرو آورده بزرگان گذشته بودند و  
 بر عایت اسباغ و سار سنن وضو میکردم نهایت ابتلاج در ایشان ظاهر شد و حمد خدا تعالی گفتند و گفتند که چون هم  
 تاثیر تربیت در اولاد خود دیدم ترسیدم که تیر اسلاف از عقب ما منقطع گردد و حالا معلوم شد که حال آن سرور  
 خاندان مابوده است اگر در اولاد پسریست چه بآل در انتخاب و تفری هست کتاب الحروف میگوید اسلاف  
 آنست که قرن بعد قرن حال نسبت طریق خشتیمی بودند و غالباً تقدم بشارت میداد و بتاثر این قصه  
 طولی دارد میفرمودند که نه ساله یا ده ساله بودم که غریبی از سلسله نقشبندیان خواهر ششم نام از بخارا آمد و در  
 محله ما ساکن شدند و نسبت سن انعام نامی فرمودند - یکبار گفتند درودی میدانم هر که آن را خواند متول گردد  
 خاطر من و آن وقت از جمیع تعلقات منقطع بود گفتم خدا تعالی مرا بواسطه والدین قدر ضروری میرساند و دیگر اعتباری  
 ندارم سکوت کردند بعد چند روز دیگر باز فرمودند ما را دعائی رسیده است اگر بر بخردم دم کنم جرم او دفع گردد  
 گفتم خدا تعالی از این مرض محفوظ داشته و اگر بخردم دیدم بدست گرامی دلالت خواهد کرد و حاضرش  
 ماندند بعد چند روز فرمودند که غرض از درود و دعا صید کردن شما بود و که استعداد عالی دارید معلوم شد نهایت

عالی همت اید مقصود اصلی آنست که تشنه از اشتغال صوفیه پیش گیرید گفتم بالراس و همین پس شغل اشتغال تلقین  
 کرد یعنی اسم ذات پیوسته بر روی تخته یا کاغذی باید نوشت تا بسبب کثرت تلاطمه در تخیله جاگیرد این شغل  
 اختیار گردد برین غالب آمد در آن ایام شرح عقاید و حاشیه خیالی می خواندم خواستم که حاشیه ملا عبد الحکیم بنویسم  
 یک جزو یکا پیش اسم ذات می نوشتم و شعور نداشتم میفرمودند تخیل او از ده ساله یا سیزده ساله بودم که  
 حضرت زکریا علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام را در واقعه دیدم ذکر اسم ذات تلقین فرمودند بسبب قوه نبویه  
 نفس شریف ایشان تاثیر تمام کرد در آن سن با وجود اشتغال تحصیل علم و قلت توجه بکار خیاں بظهور آمد که از  
 طالبان قوی الطلب دیده نشد بعد از آن شیخ عبد الغفری را قدس سره خواب دیدم میفرمایند ای فرزند دست  
 ارواوت کسی مده تا آنکه حضرت خواب را قبول فرمایند بعد از آن اختیار بدست تست این واقعه را خدمت خواهد  
 خرد کرد و درم تعبیر خواهم گفتم بجز شما هیچکس از معارف این شهر خواب را قب نیست فرمودند تعبیر واقعه شما آنست  
 که مباحثت خواهد کائنات علیه افضل الصلوٰه و همین التحیات میسر آید و منزله این فقیر از آن کتر است که شیخ عبد الغفری  
 بخواجه تعبیر کنند این فقیر را هم چنین محفوظ است و بعض بایاں بجای شیخ عبد الغفری خواهد نقشبند ذکر می کنند  
 و الله اعلم بالحجّه میفرمودند بعد از آن متظاری می بودم و درود بسیار مشغولی داشتم شبی در روده  
 خواندم قوی شبیه نور ظاهر شد حال آنکه شب قمر نبود آهسته آهسته بر روی زمین منبسط شدن گرفت بعد از آن  
 بر سر برین جسد من آمد تا وقتیکه فرود تر از سر من بود ذوق و شوق هر چه تا شدم و شدم چون بر سر من آمد میپوش  
 شدم طاهر وجود من منقود شد و الله اعلم که والدین علیه الرّمه جنتند و نیاقتند و ازین منی اضطراب قوی ایشان  
 ستولی شد پس درین غیبت آسمانی بعد آسمان طوس میگردد و تا فوق آنها رسیدم و ملازمت سید الانام علیه الصلوٰه  
 و السلام حاصل شد بیعت قبول فرمودند و نفی و اثبات تلقین کردند بعد از آن افاقت شد بعد چند روز بخواجه  
 خود التماس کردم که آنچه موجود بود بجهل انجامید حالا اصلاح کار من چیست فرمودند کسی در ظاهر هم بیعت باید  
 کرد گفتم من خواهم که بشما بیعت کنم فرمودند من شما را بسیار دوست میدارم من خواهم که بیعت شما بمن باشد گفتم  
 هیچ نفهمیده ام که دوستی سبب عدم قبول بیعت چگونه باشد - فرمودند غرض آنست که بعض امور منوعه کنیم  
 و در اتباع سنت قدری تساهل داریم مبادا قدم شما با سطره متابعت از جاوه شرع بجنبید لیکن صحبت



از فیض هیچ درین نخواهد بود و گفتیم پس هر که فرماید متوکل شوم فرمودند اگر کسی از خلق شیخ آدم نبوی قدس سره باشد مناسب تر است که ایشان در تشرع و ترک نیاید تهذیب نفس قوی دارند که دیگران را میسر نیست گفتیم در جواب ما سید عبد الله از خلفاء ایشان اقامت نماز فرمودند و گفتیم اندر و یا ایشان باید پیوست خدمت ایشان آدم با وجود آنکه طرق انحاء و ممول بر ایشان غالب بود در اول ترویجیت قبول نمودند بعد از آن خدمت خواهر خود سید عبد الله هر دو می رسیدیم و از ایشان فیض صحبت می گرفتیم میفرمودند شیخ اشم ذات که از حضرت زکریا علیه السلام یافته بودم غایب بود از وی بسیار لذت می یافتیم و نفی و اثبات نمی توانستیم کرد و اگر سیکریم لذت نمی یافتیم ازین سخن خجالت تمام داشتیم سید عبد الله قدس سره التماس علاج این امر کردیم چند نوبت متوجه شدند بجای نرسید فرمود خیر که بسبب انفاس طیبه انبیا علیهم السلام مستقر یافته باشند نمی توانیم تغییر دادیم بحضرت خاتمه علیه الصلوٰه و السلام متوجه شوید علاج این از بهمان جا خواهد بود بدو انتخاب التجار و قتل نفی و اثبات غالب آمد و برین بسیار آسان شد و چو که در آن سن در یکم دو صد بار می گفتیم در هیچ طالب را بدان انتخاب کوشش نمیده ام با وجود آنکه من تحصیل و سایر موانع +

و اگر چه حافظ عبد الله قدس سره

### و در حضرت حافظ سید عبد الله قدس سره

میفرمودند حضرت سید عبد الله در اصل از قریه کبیری که در ناحیه باره است بودند و الد ایشان آنجا وطن گرفت بود در صغر سن والدین ایشان وفات یافتند و ایشانرا بعد از وقت داعیه طلبه پیدا شد حاجت تحصیل لیا می گشتند تا در نوای پنجاب بزرگی رسیدند که در قراة و بطولی داشت و در مسجد که بصر بود روزگار میگذرانید و از احتیاط محروم و آمد و شد ایشان فراغت یافته نهایت توکل متصف بود در خدمت دی ماندند و طلب ایو راه کردند این عزیز فرمود که اطمین و ارشاد شما بغریب منوط است که بوی خواهید رسید انشاء الله تعالی لیکن حفظ از من بگیرید ایشان در همان بادیه مدتی ماندند و قرآن از بر گرفتند و از بکرت صحبت آن عزیز آداب تجرید ترک دنیا و احوال از احوال نفس و شیطان انداختند و میفرمودند روزی آن بزرگ و حضرت سید چهره قرآن دور می کردند که موصوف شکل منبر پوش فوج ظاهر نشند و ریش ایشان نزدیک مسجد ایستاد و قراة آن قاری با شماع فرمود و گفت بارک الله و تیت حق القرآن و ملخصت فرمود و عادت آن عزیزان بود

که در وقت تلاوت چشمان رومی خوابانید و به هیچ چیز التفات نیکرد و چون سوره را با خیر رسانید از سید عبد الله پرسید که ایشان چه کسان بودند که اهمیت ایشان دل من می لرزید یا بسبب حرمت قرآن برخواستیم سید گفتند مردم چنان چنان بودند چو ریش ایشان رسید توانستیم که نشسته با غم برخواستیم و تعظیم ایشان کردم چندین سخن بودیم که مردی دیگر به همان وضع آمد و گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دوش و برهنه اصحاب نشسته بودند و گفت عافیت که درین بادیه ساکن است میفرمودند می گفتند علی الصباح ویر خواهم دید و قرات او استماع خواهم کرد آمده بودند میانه و اگر آمده بودند بجا رفتند آیس هر دو غریزه چو این حرف شنیدند میثاق و شمالا دویدند و هیچ اثری ندیدند رحمت الله تعالی حق خروف است که فرمودند بعد از این واقعه تا بوی خوش در آن بادیه محسوس می باشد میفرمودند چون از خط قرآن فراغت دست و او آن غریزه خست کرد که بروید و هر جا که صاحب ولایت باشد در خدمت و سعی بلیغ منبذول کنید ایشان سیر میکردند تا آنکه در سامانه شیخ او پیرس سامانی رسیدند رحمه الله تعالی و ایشان متوکل بودند و درآمد و رفت نمیکرده گذران صعب میکشیدند و در سلسله قادریه منسلک بودند اول بار که با ایشان و زور خوردند شیخ فرمود که قیران بسیارند جائی دیگر روید پیش من نمی توانند که مرده که از طعام و لباس و امینش خلق بکلی منقطع شده باشند و برون دروازه من نرو و الا برای حاجت ضروری حضرت حافظ انیمه شرط قبول نمودند و پیش ایشان سلوک میکردند و بآیین مردان بر این موت اختیار می صابر بلکه راضی می بودند و بملا خطه این امور توضیح بحال ایشان بسیار شد در آن اثناء پس شیخ از ایشان قرآن یاد می گرفت و باین اعتبار توضیح و وبالالگشت و ایشان در خدمت شیخ و قیقه فرو نیکداشتند و حضرت حافظ میفرمودند در آن ایام عادت داشتیم که کلون استنجا برای فقیران بنگ صاف میکردم روزی بملا خطه این سخن در خود عجبی و سروری یافتیم شیخ بر این امر شرف شدند و گفتند بروی و بدن من هیچ اثری و تغییری نمی بینی گفتیم آری گفتند در ابتدا و طلب بزرگی رسیدم و کلون استنجا را بر روی و بدن خود میمالیدم و از آن مالش لذت تمام می یافتیم این اثر جلوت است نیز میفرمودند که در آن مدت عادت داشتیم که با هم شیخ و اهل بیت ایشان بر روز پنجشنبه بر سر آب جوی می برویم و دست خودی شستم تا برای نهد و حبه جابه سفید پوشیده باشند یکبار روز پنجشنبه فاقد داشتیم و دست و پاها بر سر آبی برویم و بطرفه خالی از مردم نشستن متوکل



شدم - چون آفتاب گرم شد و جوع و عطش استیلا یافت بیوش افتادم در آن زمان مروی برقع پوشی  
بر سر وقت من رسیدم را بیدار کرد و از درون برقع نان گرم بر آورد و من داد و گفتم آیا نخواهده دلائقوا  
باید یکم الی التهلكة ترسیدم که شیطان باشد که مفریب میدهد آن نان را قبول نکردم آن غریز برانگیخته  
شرف شد و فرمود فلان ای گمان کن بجز این حرف اندیشه از خاطر من بدر رفت بگفتم و سیر خوروم  
بخاطرم آمد که آب جوی گرم است کاش اینجا آب سرد بودی تا نوشیدی برین خطر نه شرف شد او ده از زیر  
برقع بر آورد و مرا داد آب سرد بسیار شامیدم بعد از آن جاها شسته بخدمت شیخ آدمم - همین که مراد میگفتند  
سیدنا از دست خضر گرفتید محمدیان را باید که نشت خضر را تحمل نکنند +

**میفرمودند** که یک نوبت خواجہ ادریس و جبرہ بحق تعالی مشغول بودند عادت اهل بیت ایشان آن  
بود که هر سال در آن حجره علف و دواب فیخیره میکردند اتفاقاً در همان ساعت علف انداختن شروع کردند و  
از شنیدن شیخ شغورنداشتند و شیخ نیز غیبت قوی داشت احساس کرد آن حجره را پر کردند و دروازه  
اش سد و ساختند و چون دیری برآمد شخص حال شیخ شدند و در مسجد طلبیدند تا آنکه از آنیدگان رفتگان  
استفسار کردند هیچ خبر نشنیدند مابین شدند و تجسس نیز نگذاشتند بعد شش ماه بعلف و دواب محتاج شدند و  
حجره نشووند و علف می بر آوردند و بالاخره دست بر آورنده بر شیخ افتاد متنبه شد که اینجا کسی هست چون نیک نظر  
کرد شیخ را شناخت هجوم کردند آنوقت ایشان را افاقه حاصل شد از طول مدت ایشان را خبری دند از ناخود  
جسم ایشان اثری و این از نو اوروقان است و الله اعلم استماع افتاد که چو را شنید شیخ بزرگوار حضرت شیخ احمد سمری  
و کمالات ایشان منتشر شد شیخ ادریس بخدمت ایشان گفته فرستادند اگر بجانب من نظر میکنم زمین را نمی یابم - اگر  
بجانب آسمان نظری اندازم آنرا نیز نمی یابم و چنان عرش و کرسی و بشت و دو درخت را وجود نمی یابم و پیش کسی که  
میروم او را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز موجودی دانم و وجود حق سبحانی پایاست نهایت او را هیچکس نیافته بزرگان  
نیز تا اینجا گفته و باین مقام رسیده از سیر مانده شده اند اگر شما نیز همین رکال میدانید فها و اگر امری دیگر واری این کمال  
است لطیف بخشد تا ما و یار دیگر که در و طلب بسیار دار و آنجا برسیم - حضرت شیخ احمد سمری جواب نوشتند - محمد و ما  
این احوال و اشغال این احوال از ملوینات قلب است مشهور میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب زیاده

از صبح طم کرده است سه حصه دیگر از مقامات قلب طم باید کرد - تا معامله قلب را تمام طم کرده باشد از گذشت  
قلب روح است و از گذشت روح سراسر است و از گذشت سرخی است بعد از آن انخی هر گاه ادریس چهار باقی مانده  
اطول و موحید علامه دار و محمد را جدا جدا طم میباید کرد الی آخره و کتب بعد از آن شیخ ادریس مشتاق خدمت شیخ احمد  
شدند و غیبت صحبت ایشان مصمم کردند - اما بسبب بعضی موانع این امینیه بطور زرسید و آیام را شایخ احمد متقصد  
شدند و دوستی که مراد از یار دیگر سید عبداللہ باشند بخاطر این فقیر مانده است که حضرت ایشان این قصه را  
بنسبت شیخ آدم نقل میکردند میفرمودند که شیخ ادریس بخدمت ایشان نوشته فرستادند که در همه چیز خدا را  
می بینم و در و یار احمد از آن یک نور پاک منلی می بینم شیخ آدم نوشتند که عالی شگرف است - اما در جنب حالات  
کمال کوچه تنگی پیش نیست شاه راه در پیش است - بعد از آن شوق ملاقات شیخ آدم بر ایشان غالب آمد اما بهم دور  
آن آیام بجا شدند و بخدمت حق پیوستند و سید عبداللہ بنده علی بن ابی طالب و فوات ایشان صحبت شیخ آدم رسیدند معلوم  
نیست که این همه قصه اول است که بسوی متغیر شده یا قصه دیگر است بالجمله سید صحبت شیخ آدم نبودی قدس سره  
رسیدند شیخ عالی مقام مشرع عظیم المعرفه قوی تاثیر یافتند - طریقه ایشان پسندیدند - و پائے ترو را شکستند و تمام  
بایشان صحبت داشتند باید دانست که عم یا ابن عم سید عبداللہ که سید عبدالرحمن نام داشت نسبت الحال بود - و در  
سلک امر انسلک نهایت تدین معروف حضرت ایشان حکایت تدین او بسیار ذکر میفرمودند و میفرمودند که  
شیخ آدم نبودی قدس سره بودند و خدا حضرت سید عبداللہ انتقال شیخ همیشه با سید عبدالرحمان یکجای بودند و با هم بسیار  
مودت داشتند حضرت سید عبداللہ حضور بودند گاهی ترویج نموده بودند و سبب اقامت حضرت سید و در  
محله کشک نزد مرافقت سید عبدالرحمان مقرون است - بطریق استظهار و دو مکتوب از مکتوبات حضرت شیخ آدم  
قدس سره بعینه نقل میکند حافظ عبداللہ و سید عبدالرحمان صدور یافت **بسم الله الرحمن الرحيم** الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآل اجمعين انا كذا من حضرت الله تعالى و اسرور و نبي و نبي و نبي و نبي  
نمود موفق بحسبیت خاص مخلص دار و سه زان یار و نواز م شکریت فی شکایت بود که نکته و ان غشقی خوش نشنوی  
حکایت در این سلام مانده فقیرانه بان برادران سنوی بنظر انتباه و مطالعه با و وقت گذر نیست کار فر و او عمل فر و  
محبوبت و الله دلی التوفیق ومنه الرشاد و علی علیه السلام و آله و اصحابه و تبعه و اعداء

سید بود و در مکتوبات شیخ آدم از کتب که سید عبداللہ صدور یافت نام ایشان با نام سید عبدالرحمن



عليه وعليهم الصلوة والسلام از چهار باران این جای سلام برادرانه خوانند سیادت پناه سید عمار و حافظ عبد الله  
حافظ عبد الرحمن صدور یافت بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه  
والآله الجعدين اكرم من ملازمین اغوی منوی سیادت پناه توفیق انار سید عمار و حافظ عبد الرحمن بعد سلام فقیرانه  
فرمانده احوال این محال متوجع حمد است سلامت و استقامت برادران مطلوب است والا جابیه من الله سبحانه  
بقیة المرام یک غایت نامه گرامی اخلاص شون از مقام باره از ایشان و ثانی از حافظین از مقام اکبر ابرار سیده بود  
الحمد لله والمنة که صحت سلامت اند و از یاد فقیران غافل نیستند متوقع بهر حال که این اخلاص نتیجش سعادت است  
باشد منیه و فضل بجان و تعالی ای بر در وقت گذران است سخی تبصرع و دعا صادقانه ضرورت است که حق سبحانه و  
تعالی باقی عمارتین و از فانی ضامن نگذارد حضرت ایشان میفرمودند که سید عبد الله میفرمودند در اوائل  
آنکه شیخ آدم رسیدم اندرون من از نسبت بکلی خالی شد فتو تمام در حقیقت مشهور گشت مشوش شدم و بجهت  
شیخ عرض داشتم ایشان فرمودند نسبت اقل حکم سر کرده دارد و بحقیقت که صحبت ما خواهد یافت حکم گلاب دارد قاعده  
آنست که اگر در شیشه سرکه باشد و خواهند که گلاب اندازند اولاً او را خوب بشویند تا صین و اثر سرکه باقی نماند آنگاه  
قابل گلاب شود حضرت ایشان از بعض اولاد شیخ آدم نبوی نقل میکردند که سید عبد الله در آیام صحبت شیخ آدم  
روزی نبرد و در خدمت بحیث خاطر ششم بته تلاوت قرآن مجید مشغول شدند کجاشکان بسیار از آن درخت بسان مرد  
افتادند بعض باور انهریان که برای حیات بخت شیخ آمده بودند همه بدوق استماع بوجد آمدند کسی شیخ را ازین صوت  
خبر نکرد آمدند و گفتند حافظ بس کن ایشان چشم کشادند و موضوع برخواستند و بس کردند حضرت ایشان میفرمودند  
که هرگاه سید قرآن میخواندند در سجده یکس نمی بود الا سرفکند بدوق استماع قرآه ایشان و کجبار از قاریان و از اشکوه  
تکس با متحان ایشان آمدند هر یکی قاعده چون وقف و تدوین و ترقیق و یرمان و غیر آن اختیار کرد و از ایشان انتظار  
قرآه کردند فرمودند اگر یک دور کوخ خواهد بخوانم و اگر توقف کنید و سپاره بعد از نماز منی خواهیم خواند ایشان توقف  
کردند و پس دو سپاره هرگز محل بحث نیافتند بعد از فراغ حضرت حافظ فرمودند که مردم قرآه بسع را باین نهج می  
خوانند که هر لفظی بحدی نوع لفظی نمایند و این طریق پیش من قدری ندارد و متحانین آنست که یکبار تلاوت بطریق  
ماصم کنند که طریقه دیگر در آن هرگز مختلط نباشد و بار دیگر همه قرآن را بطریق ابو عمر بخواند طریقه دیگر در آن مخزون باشد

و علی هذا القیاس بهر ازین نوع عاجز آمدن می فرمودند که از حضرت حافظ این نکته بسیار شنیده ام کشف  
بر کشف یعنی اعتبار استقامت راست نه گراست را میفرمودند و طریقه حضرت حافظ انفرادی بود و در مردم  
کاحین من الناس می بودند بر گزین از کسی نمی نمودند بسمی بود که بدرواز آیتانی و عجاظی گشتند و ضحاک ایشان  
چون آب آوردن یا گندم و نخود خریدن بتقدیم می رسانیدند و بسمی بود که عجاظی را اهل اینها ضحاک میفرمودند  
حافظ از ایشان میگرفتند و می گفتند بملوی خود نخواهید گفت که ایشان شمار را انداخته اند و با جمله با وجود انیمه مخول  
مصلب شیخ آدم چون شیخ عبد الله کتاتی که بجای بهاد و لقب بودند و شیخ بانیر و ایشان در تظلم حضرت سید  
سباله تمام داشتند میفرمودند که سید عبد الله میفرمودند در اوائل طلب بجهت و بی رسیدم که پیوسته در بازار  
برهنه می گشت چون مرادید بگریخت در عقب او سیر میکردم چون از قریه بروی آمدم پیرزالی آنجا هم جمع میکرد  
آن مجذوب خامروی گرفت و از اربست و بن متوجه شد و سلام علیک گفت آنگاه گفت برهنه بودم و از شما جای  
میکردم چرا تعاقب کردید گفتم میدانستم که عادت شما همین است گفت اهل این قریه انعام اند اولئك كالانعام  
بل هو اصل سبیل و از ایشان پروای نیکم و چون اهل دلی سیر شد متعقد شوم میفرمودند که سید میفرمودند  
که در آنچه شیخ آدم قدس سره غریبت چ مصمم کردند من هم با ایشان غریبت کردم موقوف داشتند و رخصت  
کردند التماس کردم که از باب عیال بدولت مرفقت شرف شدند فقیر که خصوصاً است متعقد نفقه کسی نیست چرا  
مردم مانند فرمودند مانند شما بنا بر حکمتی است که شمار را معلوم خواهد شد حالا معلوم شد که آن حکمت تربیت شما بوده  
است میفرمودند که سید میفرمودند طفل بودی و در میان لطفال بازی میکردی که طبع مابوسی تو نجنب  
میشد و دعا میکردم که بار خدا یا ابن طفل را از اولیاء گردان و کمال او بدست من ظاهر کن الحمد لله که غره آن  
تبطور پیوست میفرمودند که سید هرگز طلب خدمت از من نمیکردند و اگر میکردم نبوی آنرا موقوف میداشتند  
شبه ازین خبر خاطر من خطر آمد بر او و ایشان بقصد اظهار آن رفتم وقت گرم بود جا نمازین کشیده بودند چون  
مرادیدند فرمودند خوش آمدید و سخ از بدن من دور کنید بخوتی هر چه تا متر تصدی این امر شدم و در آن میان فرمودند  
تمام دست را چرخیده دهید این کار بدو انگشت هم می آید بدو انگشت انگشتا کردم بعد از آن فرمودند آنچه  
شرط طریق بود و بود پیوست دیگر این خطر را بنظر خود راه دهید که جمع حقوق صحبت چه ظاهری و پنهانی







لقب افغان شایع شد و دیگر پرسیدند که شنیده ام که علم لدنی و ارید فرمودند آری و الحمد لله علی ذلک  
و بشا بهان گفتند فقیری است عامی شکریه دعوی می کند افغان است خود را سید میگویاند مع ذلک افغانه او را  
بسیار متقداند و فتنه است که فتنه برضو و مزاج شاهجهان شایع شد گفته فرستاد که شما بچ روید ایشان بجهل تمامند  
مبارک شدند چون بسورت رسیدند عالم سورت مخلص ایشان بود فرمودند و بدست توانست که مار از دود بر چهارپا  
گردانند چون سوار شدند حکم بادشاه رسید که آن فقیر را زود باز گردانید که نجواب دید که کم زوال ملک تو در خروج  
وی از مملکت توانست حکم خود نوشت که قبل از وصول حکم بر جواز روانه شدند غریب بادشاه محبوب گشت و  
وفات شیخ در مدینه اتفاق شد و در بقیع نزدیک قبر حضرت عثمان رضی الله عنه مدفون گشتند حضرت ایشان  
فرمودند که طالب نام در پیشی با سید عبداللہ قدس سره صحبت میداشت پیوسته میگرفت و مانی مانی خیره میزد  
حضرت سید از سبب گریه دائمی وی استفسار کردند و این اشارت گردید که این غریز تحصیل علم مشغول است که من  
فارغ و کیس و با وجود این کشور کار این غریز از من زیاد تر است فرمودند و در بنیادین خطره مباحث که این دولت  
حضرت حق است هر کسی را حوصله دیگر داده اند وی همچنان میگرفت حضرت سید فرمودند صلاح توانست که  
سفر کنی وی سفر دائمی اختیار کرد گاه گاه به بدین من می آمد و میگفت اثر آن نفس که از حضرت سید صادر شده  
آنست که همیشه در سفر مجموع خاطر و بسط می باشم و در اقامت مخروم و منقبض و وی در بعض اوقات منخلوب  
میشد و آن حالت نماز کسی در آمد وی تغذیب کرد و من فرمود هر خیز تغذیب و من زیاد میشد ضرری نبوی سید  
پیش مرد و پیش سقط شد پسری دیگر بیمار شد بعد شاهده این امور را دم گشت و استغفار کرد و نیازمند بیا  
نمود میفرمودند در آن ایام که او رنگ زیب در کبر آباد بود پیش میرزا زاهد هروی محاسب لشکر تحصیل میکردم  
باین تقریب همراه والد خود با کبر آباد رفتم و سید عبداللہ بسبب مراقبت سید عبدالرحمان نیز همان جا بودند و آن  
محل ایشان را حاضر مرض پیش آمد و بر محبت حق پیوستند و وصیت کردند که مراد قبره غریبان دفن کنند تا  
کسی نشناسد چنان کردند و مرا نیز مرض شدید بود طاقت نداشتیم که همراه جنازه روم چون صحت حاصل شد و قوت  
معاودت کرد و یاری را که در دفن حاضر بود رفتم و زیارت مرقد ایشان رفتم تا تاثیر نفس مبارک ایشان آن غریز  
هر خیز تامل کرد و قبر ایشان نشناخت از تخمین بسوی قبر اشارت کرد و آنجا نشستم و قرآن میخواندم حضرت

زیر پست من نذا کردند که قبر فقیر نیست ما هر چه شروع کرده ایم آنجا تمام کنید و ثواب بصاحب آن قبر  
و هدیه و شتابانی ننمایید هر چه شروع کرده بودیم با انجام رسانیدم و بآن غریز گفتم که نیک تامل کن قبر حضرت سید این  
است که بآن اشارت کردی یا پس پست من تامل کرد و گفت خطا کرده بودیم قبر ایشان پس پست شماست  
آن سوی نشستم و قرآن خواندن گرفتم در آن اثنا بسبب حزن و گرفتگی خاطر بسیاری از قواعد قراءت نامری  
گذشتیم از درون قبر نذا کردند که فلاں جا و فلاں جاسا اله کردید در امر قراءت خرم رعایت باید کرد و

### ذکر خواجه خرد قدس سره و ولد خواجه باقی

حضرت ایشان ذکر فرمودند که رسال صغارا شرح عقاید و حاشیه خیالی خدمت مخدومی اخوی ابو الرضا  
گذرانده ام و کتب دیگر بر سر از ابد هروی روزی در اثنا قراءه شرح عقاید و حاشیه خیالی اقرضه بخاطر من  
رسید و مخدومی متصدی جواب آن شدند و این مناظره با شد و کشید و بخش انجامید خواندن این کتاب موقوف  
کردم بعد از آن روزی ما هر دو بنجست خواجه خرد قدیم از من پرسیدند که خیالی شما تا کجا رسیده گفتم من است  
که موقوف کردم گفتند چه سبب گفتم قد ضروری از احکام نماز و روزه معلوم کرده شد زیاد بر آن میسر نی آید و  
استفسار حال مبالغه کردند آخر با تصدق روشن شد فرمودند پیش بخوانید و این امر را موکد کردند علی الصبح کتاب  
پیش ایشان بروم و در کس گفتند و آن اقرض را نیک بر بندیدند و قوه اقرض ظاهر کردند و روز دیگر نیز چنین  
و سه دیگر هم روز چهارم فرمودند که جد شما شیخ رفیع الدین را بنجرته سبق در کس گفته اند من هم بنجرته سبق نخواهم گفت  
آنگاه حکایت آغاز کردند که در غفلت شب بجال طاهری سری داشتم شیخ رفیع الدین را پسری صاحب جمال بود  
تقصید دیدن او رفتم و شرح لمحات را با خود بروم تا مردم دانند که برای تحقیق مسائل تصوف آمده ام و ایشان را  
شهراد علی شکلات تصوف بنی نظیر بودند چون بنجرت ایشان رسیدیم بسبب آنکه متوسل بودند بنجرباب خواجه  
با من التفاتها کردند و تطهیر ما بجا آوردند چون سبق در میان آوردم و دسته حرف سر سری گفتند و زیاد تحقیقی کردند  
آنگاه بنخواستند و آن پسر را طلبیده فرمودند و خدمت خواجه حاضر باش خجل شدم و نداشت کردم اما ایام جوانی  
بود و روز دیگر باز بهما نیت و اسلوب معاودت کردم همان معامله دیدم روز سیوم خدمت قوی بر من



ستولی شد توبه کردم و نیت خالص نمودم ایشان تلقی با حسان کردند و زیادت الثفات فرمودند و امر فرمودند  
تصوف نمودند و باین سپهریج الثفات نکردند و چون سبق فارغ شد گفتند اگر شمارا مقصود تحقیق این فن است  
مرا فرمایند که بدو تخته شماره روزی آمده باشم اما آمدن شما هرگز تخویری نمی کنم که از ادب دور است گفتند آمدن مرا  
حضرت تجویری فرمایند و تصدیح حضرت این عاجز چگونه نماید معلوم شد که این امر موقوف ماند در آخر از آن فرمودند  
اینجا و جی دیگر است پس دست مرا گرفتند و مسجد فیروز شاه آمدند و جایی تعیین کردند که اینجا شمارا باید نشست و هر  
کتاب معلق که در تصوف باشد مطالعه باید کرد اگر حل نشود عمده آن بر من است از آن باز هر شکلی که مرا پیش  
آمد در آنجا رفته مطالعه میکردم حل میشد اگر یک شمس از آنجا تفاوت میکردم بمنزله سایر مواضع می بود چون خواجهر  
بدر نیجار رسانیدند التماس کردم که کتاب سیرت سبق مقید باین کرامت بود و خواهجیر اگر چنین تصرف فرمایند ازین چه بهتر  
باشد فرمودند همین عرض دارم اگر شمارا در هیچ علمی مشکلی پیش آید که حلش نتوانید مرا بگوئید که فلاں نابکار چنان و  
چنان راه من نزد حضرت ایشان میفرمودند بجهت الله از آن باز هیچ مشکلی مرا پیش نیامده اگر چه تمام تحصیل  
نیت من نیز از اید کردم اما گویا تحصیل حاصل شد بسامی بود که از اول کتاب می خواندم و از آخر او درس میگفتم  
میفرمودند که خواهجیر خود باهام پیوسته باصلح خود چیزی نمی نوشتند و در وقت درس سخن گفتن و خیران فری  
از ایشان پرسیدم فرمودند این علمی است که بران مداومت میکنم بجز توفیق استفسار نکرده و در تبدیلی حال بلی کتاب  
شغولی کردم و حالانیز گاه گاهی بکلم عادت قدیم کرده می آید میفرمودند و در روزی خواهجیر خود با اصحاب اجاب  
عیش نشسته بودند خود بر سرری و سایر مردم بر بویاد در آن محل من بخدمت ایشان رسیدم تعظیم و تکریم زاید  
الوصف نمودند خود پایان سر بر نهشتند و مرا بر صدر آن نشانند هر چند من سیکردم پر سجده میشدند ازین معامله  
هم حاضران متحیر گشتند و خواهجیر دست الله بر ایشان برخواست التماس کرد که درین مجلس ادا ایشان معترت و تعظیم  
ایق تر هستند نکته در تخصیص ایشان باین تواضع چیست فرمودند برای آن که ویدیم که شما سلوک را شایسته کنید و  
بها منعت با ایشان معامله کرده باشید چنانچه بجهت الله الام ایشان شیخ رفیع الدین من رفتم همین نوع  
معامله میفرمودند حال آنکه استاد من بودند و از ایشان فیضها اندوخته ام چون شیخ بخدمت خواهجیر حاضر میفرمود  
درس سزوی آمدن مقرب ہیں وضع در میان می آوردند اگر چه شیخ از خلفا خواهجیر بودند زیرا که در ابتدائی سلوک

بخدمت شیخ قطب العالم مانده بودند و چیز ساز کتب تحصیل کرده و فوائد و فتنه مارا همین نوع سلوک باید کرد  
میفرمودند و ما هر دو برادر بخدمت خواهجیر بودیم بر ایشان جوع غلبه کرد و بدان سبب نمی توانستند که درس گیرند  
از اهل بیت خود استفسار نمودند که در خانه اینج طعانی هست گفتند آری برای طفلی از اطفال قدری قلیل از  
طعام بپخته اند فرمودند قدری از آن بیارید قدری در نهایت قلت و در صحنک خورد و آرد و در ایشان دست  
شستند حاضران را گفتند بیاید بخورید همه را کفایت خواهد کرد همه تعجب شدند ما را نوعی دیگر اشارت مکرر کرد بیشتر  
رفتیم و ما هر سه بخور ویم تا آنکه سیر شدیم سیری معتدل و در صحنک قدری باقی ماند بآن طفل باز فرستادند  
میفرمودند که شخصی پیش خواهجیر خود التماس کرد که با شاه مرا بهی میفرستد اعدا العبد و وعد بسیار اند من  
هیچ اسباب جنگ ندارم و عذر صحنی توانم گفت توبی میبندول فرماید بطریق مباحست فرمودند که تقدی پیش  
آمد تا خاطر ما توجه بشود اتفاقا در آنوقت باوی هیچ نقدی نبود از هر اهل خویش طلب کرد و نیافت خجرا کر خود  
بر آورد و وگرو نهاد و ده روپیه پیش ایشان آورد و ایشان میعاد میقرر کردند و گفتند فلاں روز جنگ کن و از کثرت  
عدا و قلت احباب هر اسان مباش و از بجای خویش متزلزل شو آنگاه مرا فرمودند چون آن میعاد رسید بن خبر کنیدی  
آن میعاد رسید یاد دارم در جبهه تنها شستند و برابر در آن جبهه نشانند تا کسی در آنوقت آنجا نخل نشو و بعد راسخ  
شادان برآمدند فرمودند اعدا در رعایت کثرت بودند و احباب در نهایت قلت و در اول قره نه میت بر اجاب افتاده و  
ما آن غریز نه میت و زید و از بجای خود بجهت و بهمان حال با ایشان رسیدم بجهت الله فرغ واقع شد و بسیاری از  
اعدا مقتول گشتند و بقیه نه میت غنیمت شمرند بعد دست علفی آن غریز رسید در آنجا همین قصه تفصیل نوشته بود  
قدری کشیدند از فرستاده ایشان قبول نکردند میفرمودند که شخصی از محله کوشک نزد حضرت خواهجیر تامل  
کرد که توجه فرمایند تا از تحصیل علم فارغ میسر شود فرمودند جواب خواهم داد چون بخانه خود باز آمد کسی در عقب فرستادند  
در رقه بدست او نوشتند که فردا انشاء الله تعالی از جمیع علوم فارغ خواهی شد این نوید شنیده تعجب شد و فرادای  
سوجب خارجی بخت و جان بجان ده سپرد کسی از حضرت ایشان سوال کرد که در انواه مرم شایع است که خواهجیر  
خود بشرب خمر متکب بودند این چگونه بود فرمودند در ابتدا حال ایشان را امر منتهی بغایت صعب عارض شده بود  
الطبا بله اتفاق کردند که طایف این خمر است و علماء برین موجب فتوی نوشتند ایشان با وجود اینجهت باین سلوک



خواجہ حسام الدین آمدہ مبالغہ نمودند و ایشان را نوشانیدند خوردن نمربایں تقریب بود و اما جلال ایشان  
 تہمتا بر بستند و فل ایشان را بر غیر محل آن حل کردند و در ورطہ ابھت و تہا و ن بشریت افتاده بودند **فرمودند**  
 روزی بہمن یارخان لباس یقید آن پوشیدہ بخدمت خواجہ خرد آمد و در آن وقت بجانہ ایشان ہیج فرش نبود  
 مروجہ بزمین نشسته بودند بہمن یارخان ہم بزمین نشست کسی از حاضران مجلس برخواست و در گوش خواجہ گفت  
 کہ این بہمن یارخان است تطہیم وی باید کرد و خواجہ با و از بلند گفتند اگر یار است متعلج تطہیم نیست و اگر اختیار است  
 لایق تطہیم نیست حرف شنیدہ بہمن یارخان بسیار مظلوم شد و این قصہ مختصر کردہ شدہ **میفرمودند** یکے افتاد  
 ایشان می خوردہ بود و مبادی بحث افتادہ و باقباض خاطر آنجا سید غم کردم کہ دیگر آنجا زوم بعد از دوسہ روز  
 خواجہ بنفس نفیس خود تشریف آوردند و در وازہ من الیتاوند و از پیر زالی نشان مہر سپیدندی گفت و در خواجہ  
 است فرمودند چون بیدار شو و بگو خرد شمار می جوید در مسجد جوختہ است خبر بگیرید چون بیدار شدم وی مرا خبر  
 کرد و زود بآن مسجد رفتم ایشان دستار خود را زیر سر نہادہ بودند و بے تکلف خفتہ چون اذان ظہر گفتم شد بیدار  
 گشتند و بن طہقما نمودند و تقدیر فرمودند **حضرت** ایشان میفرمودند کہ خواجہ خرد و خواجہ کلاں ہر دو منجبر  
 بودند کہ خواجہ محمد باقی وفات یافتند بعد از آن چون بن بلوغ رسیدند بخدمت شیخ احمد سہروردی رفتند و بے  
 آنجا بایشیدند و حقیقت خواجہ کلاں معلوم نیست اما خواجہ خرد از ایشان اخذ طریقہ کردند و اجازت یافتند  
 بعد از آن باز گشتند و از خواجہ حسام الدین و شیخ الداد کہ ہر دو خلیفہ خواجہ بودند استفادہ و اسرار نمودند  
**مختصر نمائند** کہ خواجہ حسام الدین در اوائل حال در سلاطین اوقات انتظام داشتند و والد ایشان از اعظم علم  
 زمان بود چون صحبت خواجہ رسیدند و جنب طریقہ با ایشان تاثیر کرد ہمسرا ترک کردند و طوعا و رغبتا از ہمہ آہنہ  
 چون اقارب ایشان نمی گذشتند کہ وضع فقر را بخود قرار دہند خود را بدیوانگی انداختند و در مجسمہ بر فرزندانشان قیام  
 خود را ملوث ساختند از آن باز دست تشریش انجامہ از ایشان کوتاہ شد آنقدر مراعات جانب خواجہ در بارہ اولاد  
 ایشان و اتہاع ایشان و طریقہ ایشان و اشغال ایشان کم ازین دو غریزہ بطور ہیچست از دیگران بوقوع نیامد  
**حضرت** ایشان میفرمودند کہ یکبار در غنغوان شہاب خواجہ خرد بہ موت اسما مشغول شدند جن ایشان را  
 فراغت رسانیدند و در بدن ایشان محل کردند ایشان بہیوش مرده وضع افتادند خواجہ حسام الدین آمدہ و متع

برایشان متوجہ شدند تا افاقت حاصل شد و **شیخ الداد** نخست از طریقہای دیگر بہرہ یافتہ بودند و بصحبت  
 بزرگان عصر رسیدہ چون بخدمت خواجہ محمد باقی رسیدند آنہم فخر را طرعی نمودہ و بالکلیہ متوجہ ایشان گشتند و خدمات  
 خانقاہ خواجہ بر خود گرفتند چہ خدمت ظاہری از تکیہ بنان و چہ باطنی از تفقد حال خدا طلبان و توجہ برایشان  
 و کیفیت بنجودی و استغراق کہ حاصل نسبتہ نقشبندیہ بہاں است با وجود اشتغال با خدمت آن قدر تکلیف  
 بودند کہ از دیگرے بطور ہیچست **مختصر نمائند** کہ حضرت ایشان از شعبات طریقہ نقشبندیہ آنقدر شجہ خدمت  
 خواجہ محمد باقی را پسند میکردند و سیل می نمودند کہ سیل بدیگر شعبہ نبود ہمہ ارشاد و تربیت ایشان باین  
 شعبہ بودہ است شیخ تاج سبلی کہ اول خلفا حضرت خواجہ بودند و در آخر بمکہ مظلوم قیامت اختیار کردہ ہماں جا  
 مدفون شدند و این تھیر از متاخران شلخ اہل ہند ہیچکس مانند یکہ اہل مکہ زیادہ از شیخ تاج معتقد باشند و  
 کرامات وی روایت کنند در بیان اشتغال شعبہ با قوتی کہ ہماں طریقہ نقشبندیہ است بے افراط و تقریر بمرسالہ  
 عربیہ دارند و حضرت ایشان در ترجمہ آن سالہ فارسیہ نوشتند فقط از عبارات سلف ایں تھیر ہر دور بخدمت  
 حضرت ایشان گذرانندہ و الحمد للہ حضرت ایشان میفرمودند وضع خواجہ بخوبی بود و غریزی عالم کہ بسیاری از  
 شہر بخدمت ایشان استفادہ میکردند و محمد صالح نام داشتند و در سجدہ فیروز شاہ درس میگفتند طریقہ از خواجہ  
 گرفته بودند و خواجہ ایشان را تہا کہیدہ گفتہ بودند کہ انتساب خود بن ظاہر نکنید و صحبت نیز در خلوت دارید ایشان  
 ہنچماں بیگانہ نمائی بودند چون بجانب پنجاب کہ وطن ایشان بود و غیبت کردند التماس نمودند کہ مروجہ ہنچماں  
 پرسید کہ طریقہ از کجا گرفتید چہ جواب گویم فرمودند اگر ضرورت واقع شود نام من خواہید گفت لا غیر خواجہ گاہے  
 عوس خواجہ بزرگ خواجہ محمد باقی میکردند **حضرت** ایشان میفرمودند بار بار دیدہ ام کسی پیش ایشان می آید و  
 میگوید بر من دیگری میگوید گوشت بر من دیگرے میگوید فلاں قوال را من می آرم و علی بن القیام  
 و خواجہ را در ایں سیل ہیچ تکلف نبود **میفرمودند** خواجہ خرد در آخر عمر بن فرمودند کہ مراد محل قطع نعال از روضہ  
 خواجہ محمد باقی قدس سرہ دفن کنید و بر عایت نسبتہ نبوت و اہل مقبرہ سازید کہ لایق ہیں جا ام گفتم ایں کار بدلیل  
 مسلم خواہد شد مرا چہ اختیار فرمودند ابلاغ خواہید کرد بعد مردن خواجہ با و از انان ایشان گفتم کہ وصیت خواجہ  
 انیت گوش نکردند



و کفر خلیفه ابوالقاسم البربادی قدس سره

حضرت ایشان میفرمودند که اگر بآدمی حضرت سید عبدالعزیز رحمت حق پیوستند بسیار شاد و مژگون شوند و طالب غزیری گشتم که بصحبت استغنیان بشم در آن آنسی مناقب حضرت خلیفه ابوالقاسم فکر کرد و بقاقت غزیری بخت گرامی ایشان رسیدم و اول مجلس ایشان بعبادت خانه خود مشغول بودند و بعد از آن نیز میفرمودند که هرگز و نهی کن در آن میان این بیت بر زبان مبارک ایشان گذشت **س** هرگز از زده وجود بود و پیش هر زده در سجود بود و فقیر این بیت را عاده کرد این وضع **س** هرگز از زده شود و بود و پیش هر زده در سجود بود و فرمودند من هیچگاه مطالبه کردم در آنجا لفظ وجود مرقوم است گفتم فقیرم هیچ صیغه مطالبه کرده در آنجا لفظ شود مسأله است فرمودند معاوضه میشود که از علم هم بهره دارید گفتم اگر در این مقام باشد تو به گفتم فرمودند که هر کس از علم نیست و هر کس از دفع هم نیست این بیت خوانند **س** علم را بر تن زنی ماری بود و علم را بر دل زنی یاری بود و گفتم خیر نه شما ملک است استفسار گفتم که علم من مزایع است یا ضار گفتم بصحبت استغنیان و غنی دیگر در میان نیامد و روز دیگر بخاطر هم رسید که بعبادت مشغول بودند زیاد و تحقیق نکردند من نمیکارم اما فرمودند باز بخت ایشان باید رسید چو رسیدم ملتی با حسان بانشاء فرمودند و گفتند وی روز بعبادت مشغول بودم سخن ناتمام ماند الحال بگویم که نشسته بودم و این سخن است گفتم که کسی را که اول شود حضرت حق در ذات عالم شد اما عمل پیش هر زده سجود خواهد کرد و اما آنکه در مرتبه جمع که وجود عبارت از است مستغرق باشد از سجود فرغت و او فرمودند و بعضی نسخ صحیح بود یا نه میشود تاویل آن چه باشد گفتم تواند بود که جویندی و جان باشد و آن نیز مشهور است ازین سخن بوی آشنائی شنیدند و بسیار بشگفتند و بخت ملوفتی افتاد از آن باز پیوسته بخدمت ایشان میرسدیم و ایشان التفات بیکراں مبدول می داشتند تا آنکه بعضی قدیای برین حدی برزیدند و محققانند که خلیفه ابوالقاسم دلا و دلا عمر بودند که یکی از علما استبراه عمر بودند و بر شرح طائیفه از زنده حضرت میرزا علی نیز رسیده بود و شاگرد دلا و دلا می بودند که ایشان نیز از اعیان آن ماست و از کبر خلیفه حضرت امیر بودند نسبت ایشان در میان غلامان حضرت امیر علی نسبت شیخ نصیر الدین بود و در میان

حضرت شیخ نظام الدین قدس سره و در آن ایشان در کبر آباد است باید و است که حضرت امیر ابوالقاسم البربادی از طرف آباء رسید چینی بودند از اولاد امیر تقی الدین کرمانی که خلیفه ایشان با خواجه احرار و شایسته تفصیل مرقوم است و بعد از این ایشان خواجه فیضی ابن خواجه ابوالفیض بن خواجه عبداللہ بن خواجه احرار است و والد ایشان میرزا ابوالوفی سبط خواجه ابوالنعمان مذکور و پدر ایشان میر عبدالسلام سبط خواجه عبداللہ مذکور بودند نسبت احراری ایشان را ازین جهت است بعد از او و ولد بزرگوار ایشان از خطه عمرقند مسافرت نموده به بندوستان گذشته بکلمه مظهر رسیدند و همان جا بخدمت حق پیوستند و توله حضرت امیر هم درین سفر بودند وفات ایشان در سایه پرورش خواجه فیضی در آن زمان فقیح مان شگفته بود و پیر بزرگواران شدند و چون خواجه فیضی بایات چندان بدان وضع نوکری میکردند و بر شایه میان می بودند در آن آثار شبی خواب دیدند که تیر بزرگ آمدند و ایشان را فرمودند که این چه وضع است که بخود قرار داده وضع نیست که ما و ایم وضع ما باشد و بخت و به معیشت فکری بخاطر میرسد خدا تعالی میفرماید الله نور السموات والارض بعد از آن یکی از ایشان تیر گرفتند و ایشان ترانیده و دیگری تمیص در ایشان پوشانید و یکی سارک زنی ایشان را و لوازان باز در خاطر ایشان قلعه و خطراتی پیدا شد و گفتند که نوکری بگذرانند اما مان شگفته ازین آیت الله حکم اذا اراد الله شیئا هیئاً استبان رفقه فقه اسباب واقعه شدند که خبر باطل و عا از آن کار فرغت یافتند و در خطه طلبه یک حجتیه بکرم شدند و در آن آثار بزرگواران فیاض الانوار حضرت خواجه عین الدین قدس سره توجیهی بودند و از آن جناب دل ربانیه بایافتند و فیضها گرفتند استماع افتاد که خانگیان ایشان بسبب کسی که عارض میرزا علی شده بود و آن فرار یک پیه و یک چادر نیاز فرستاده بودند حضرت امیر را اطلاع نبود و روزی بآن میرزا توجیه بودند که از درون آن آمد که این قدر از خانه شما نماند و برای صحت فرزند شما و خواش فرزند دیگر التماس کرده اند و آن تنس منبذل است و نیز استماع افتاد که از آن فرار خطاب شد که این نعمت که بشما عنایت شده بعد و بخت سال یا سیمد سال بیک از بندگان خاص عنایت میشود چنانچه در عصر با عنایت شده بود بعد از آن از قبر سید جنفر خید سید تقی الدین کرمانی مذکور تحریص بر مسالمت امیر عبداللہ عم بزرگوار حضرت میرزا ابوالی واقع شده و ایشان نظامی نوکری پیشه بودند و بقیقت آثار ولایت از ایشان بسیار ظاهر میشد و ارتباط ایشان



طریقه بنال خود بود و خواجه کبیری ایشان را بعم خود خواجه عبدالحق و ایشان را بوالد بزرگوار خود خواجه صید الله را بوجهی بستانند و در روی ایشان نگاه میکردند مست میشدند و جوش میزدند و بمقاری می  
 آن مشهور عمل فرمودند تا بحسب حقیقت تربیت ایشان و سیانه بودن انفسه النفسه ترقی نسبت شد و در آن بین اگر خرقه یا ضرب و ستمی بود زین می رسانید ازین جنس قصه ها بسیار از ایشان روایت کرده  
 سیرت است سواران می پندار که ساکن است چون بساحل میرسد ناگاه متنبه میگردد و ایضا مقصود از سعاد پادشاه است که طریقه حضرت امیر خاتماع شریعت نبوی و پیروی جلال محمدی خیر و دیگر نبود و ادا جان  
 و بخودی فدا و زایل بشریه است نه محض مغلوب شدن عقل یا ناکه مقصود غواص یافتن در است نه داخل بینی و دیگر نبود و از آن جا که یک تار روی انحراف نداشتند و در قول و نه فعل و اوایل اصحاب ایشان چون  
 شدن آب در مینی و دهن و ایضا مثال آگاهی حضرت حق سبحانه تعالی و زمین اشغال دنیا است که کسی را ولی مد و اشغال ایشان هم برین روش بودند بعد از آن قومی که **س** بدنام کن مردم کونای چند  
 سبوی زیر سبوی نموده بر سر گیر و درین گفتن مشغول شود در آن میان توجه نهاده از سبوت قطع نمیکرد و از آن جهت حال ایشان است اتباع هوا کرده اند و عقاید فاسده و اعمال کاسده پیش گرفته و مصداق قوله تعالی  
 ایضا اگر کسی در محبت و اطمینان و رحت مسوس میکند نمیکند کسی که در بادیه افتاده باشد گرمی بجه یافته ناگاه درین دریت ماحسن و ظال لنفسه مبین گشته ساحت حضرت امیر ازین عار و سار پاک است و دهن طریقه  
 زیر درخت برسد و آسایش و جو احساس کند و از محبت مبارکست و اما جاک و دیگر رو و اینجا عالم بودی است ایشان ازین الوارث طاهر و الطاهر صاحب مقامات حضرت امیر این مینی را روشن تر بیان کرده و گفته که وجدان  
 عالم کشف و کرامات نیست ایضا بیه نور العلی نفی و اثبات بحسب نفس بسیار میگردد ایشان را فرمودند آنچه اختیار کرده اند این خوب است و طریقه سلف است اما درینش احم ذلت زیاده از افکار دیگر و شریک است ایضا اگر کسی  
 از ایشان خواست که بگوید و میفرمودند می خواهی که مشتقت کنی یا خیر رایگان بدست تو اید اگر شوق دل آتیا  
 کردی طریقه ذکر نوشته شد و اوند و اگر نانی میخواست میفرمودند در محبت می آمده باش ایضا بجه پیش  
 آمده و بهر گرفته بالفرض اگر بدولت ابا هم برود و مرکب آید شود آنچه یافته است از و نخواهد رفت اما در  
 ترقی سد و خواهد شد مشغول است که حضرت امیر را از افواج عارض شده بسیار نشت میکشیدند مشغول وقت  
 طهارت و مشغور و می این بیت میخواندند **س** در دم از یار است و در آن نیز هم دل فدای او شده  
 جان نیز هم در آن اشار و جدی قوی دست داد و از حرارت آن کشاوگی تمام در اعضا ظاهر شد و قوت  
 بحال اول باز آمد شخص را کلاه غایت نموده بودند و در وقت محاربه از او پوشیده ناگاه تیر بر آن کلاه رسید  
 پیکان او دو ماشد و با قوا و شش ایشان بیارای متوجه شدند و در ایشان تیر بصیبت و گرفت تعجب شدند  
 ناگاه شمع بر دهان ساعت آثار عجیبه ظهور رسید چنان تفحص کردند معلوم شد که بواخواری آن شمع را آورده بود  
 حضرت امیر خدای قوی داشتند و قتی که کسی متوجه می شدند بخود میشد و مرده و می افتاد و نقل میکنند که یک  
 از ستوان بل ایشان متاثر شد و بخود ایشان بطریقه سارطالبا با دایب می نشست و چون اهل طلب  
 ایشان می رسیدند و در روی ایشان نگاه میکردند مست میشدند و جوش میزدند و بمقاری می  
 آن مشهور عمل فرمودند تا بحسب حقیقت تربیت ایشان و سیانه بودن انفسه النفسه ترقی نسبت شد و در آن بین اگر خرقه یا ضرب و ستمی بود زین می رسانید ازین جنس قصه ها بسیار از ایشان روایت کرده  
 سیرت است سواران می پندار که ساکن است چون بساحل میرسد ناگاه متنبه میگردد و ایضا مقصود از سعاد پادشاه است که طریقه حضرت امیر خاتماع شریعت نبوی و پیروی جلال محمدی خیر و دیگر نبود و ادا جان  
 و بخودی فدا و زایل بشریه است نه محض مغلوب شدن عقل یا ناکه مقصود غواص یافتن در است نه داخل بینی و دیگر نبود و از آن جا که یک تار روی انحراف نداشتند و در قول و نه فعل و اوایل اصحاب ایشان چون  
 شدن آب در مینی و دهن و ایضا مثال آگاهی حضرت حق سبحانه تعالی و زمین اشغال دنیا است که کسی را ولی مد و اشغال ایشان هم برین روش بودند بعد از آن قومی که **س** بدنام کن مردم کونای چند  
 سبوی زیر سبوی نموده بر سر گیر و درین گفتن مشغول شود در آن میان توجه نهاده از سبوت قطع نمیکرد و از آن جهت حال ایشان است اتباع هوا کرده اند و عقاید فاسده و اعمال کاسده پیش گرفته و مصداق قوله تعالی  
 ایضا اگر کسی در محبت و اطمینان و رحت مسوس میکند نمیکند کسی که در بادیه افتاده باشد گرمی بجه یافته ناگاه درین دریت ماحسن و ظال لنفسه مبین گشته ساحت حضرت امیر ازین عار و سار پاک است و دهن طریقه  
 زیر درخت برسد و آسایش و جو احساس کند و از محبت مبارکست و اما جاک و دیگر رو و اینجا عالم بودی است ایشان ازین الوارث طاهر و الطاهر صاحب مقامات حضرت امیر این مینی را روشن تر بیان کرده و گفته که وجدان  
 عالم کشف و کرامات نیست ایضا بیه نور العلی نفی و اثبات بحسب نفس بسیار میگردد ایشان را فرمودند آنچه اختیار کرده اند این خوب است و طریقه سلف است اما درینش احم ذلت زیاده از افکار دیگر و شریک است ایضا اگر کسی  
 از ایشان خواست که بگوید و میفرمودند می خواهی که مشتقت کنی یا خیر رایگان بدست تو اید اگر شوق دل آتیا  
 کردی طریقه ذکر نوشته شد و اوند و اگر نانی میخواست میفرمودند در محبت می آمده باش ایضا بجه پیش  
 آمده و بهر گرفته بالفرض اگر بدولت ابا هم برود و مرکب آید شود آنچه یافته است از و نخواهد رفت اما در  
 ترقی سد و خواهد شد مشغول است که حضرت امیر را از افواج عارض شده بسیار نشت میکشیدند مشغول وقت  
 طهارت و مشغور و می این بیت میخواندند **س** در دم از یار است و در آن نیز هم دل فدای او شده  
 جان نیز هم در آن اشار و جدی قوی دست داد و از حرارت آن کشاوگی تمام در اعضا ظاهر شد و قوت  
 بحال اول باز آمد شخص را کلاه غایت نموده بودند و در وقت محاربه از او پوشیده ناگاه تیر بر آن کلاه رسید  
 پیکان او دو ماشد و با قوا و شش ایشان بیارای متوجه شدند و در ایشان تیر بصیبت و گرفت تعجب شدند  
 ناگاه شمع بر دهان ساعت آثار عجیبه ظهور رسید چنان تفحص کردند معلوم شد که بواخواری آن شمع را آورده بود  
 حضرت امیر خدای قوی داشتند و قتی که کسی متوجه می شدند بخود میشد و مرده و می افتاد و نقل میکنند که یک  
 از ستوان بل ایشان متاثر شد و بخود ایشان بطریقه سارطالبا با دایب می نشست و چون اهل طلب  
 ایشان می رسیدند و در روی ایشان نگاه میکردند مست میشدند و جوش میزدند و بمقاری می  
 آن مشهور عمل فرمودند تا بحسب حقیقت تربیت ایشان و سیانه بودن انفسه النفسه ترقی نسبت شد و در آن بین اگر خرقه یا ضرب و ستمی بود زین می رسانید ازین جنس قصه ها بسیار از ایشان روایت کرده  
 سیرت است سواران می پندار که ساکن است چون بساحل میرسد ناگاه متنبه میگردد و ایضا مقصود از سعاد پادشاه است که طریقه حضرت امیر خاتماع شریعت نبوی و پیروی جلال محمدی خیر و دیگر نبود و ادا جان  
 و بخودی فدا و زایل بشریه است نه محض مغلوب شدن عقل یا ناکه مقصود غواص یافتن در است نه داخل بینی و دیگر نبود و از آن جا که یک تار روی انحراف نداشتند و در قول و نه فعل و اوایل اصحاب ایشان چون  
 شدن آب در مینی و دهن و ایضا مثال آگاهی حضرت حق سبحانه تعالی و زمین اشغال دنیا است که کسی را ولی مد و اشغال ایشان هم برین روش بودند بعد از آن قومی که **س** بدنام کن مردم کونای چند  
 سبوی زیر سبوی نموده بر سر گیر و درین گفتن مشغول شود در آن میان توجه نهاده از سبوت قطع نمیکرد و از آن جهت حال ایشان است اتباع هوا کرده اند و عقاید فاسده و اعمال کاسده پیش گرفته و مصداق قوله تعالی  
 ایضا اگر کسی در محبت و اطمینان و رحت مسوس میکند نمیکند کسی که در بادیه افتاده باشد گرمی بجه یافته ناگاه درین دریت ماحسن و ظال لنفسه مبین گشته ساحت حضرت امیر ازین عار و سار پاک است و دهن طریقه  
 زیر درخت برسد و آسایش و جو احساس کند و از محبت مبارکست و اما جاک و دیگر رو و اینجا عالم بودی است ایشان ازین الوارث طاهر و الطاهر صاحب مقامات حضرت امیر این مینی را روشن تر بیان کرده و گفته که وجدان  
 عالم کشف و کرامات نیست ایضا بیه نور العلی نفی و اثبات بحسب نفس بسیار میگردد ایشان را فرمودند آنچه اختیار کرده اند این خوب است و طریقه سلف است اما درینش احم ذلت زیاده از افکار دیگر و شریک است ایضا اگر کسی  
 از ایشان خواست که بگوید و میفرمودند می خواهی که مشتقت کنی یا خیر رایگان بدست تو اید اگر شوق دل آتیا  
 کردی طریقه ذکر نوشته شد و اوند و اگر نانی میخواست میفرمودند در محبت می آمده باش ایضا بجه پیش  
 آمده و بهر گرفته بالفرض اگر بدولت ابا هم برود و مرکب آید شود آنچه یافته است از و نخواهد رفت اما در  
 ترقی سد و خواهد شد مشغول است که حضرت امیر را از افواج عارض شده بسیار نشت میکشیدند مشغول وقت  
 طهارت و مشغور و می این بیت میخواندند **س** در دم از یار است و در آن نیز هم دل فدای او شده  
 جان نیز هم در آن اشار و جدی قوی دست داد و از حرارت آن کشاوگی تمام در اعضا ظاهر شد و قوت  
 بحال اول باز آمد شخص را کلاه غایت نموده بودند و در وقت محاربه از او پوشیده ناگاه تیر بر آن کلاه رسید  
 پیکان او دو ماشد و با قوا و شش ایشان بیارای متوجه شدند و در ایشان تیر بصیبت و گرفت تعجب شدند  
 ناگاه شمع بر دهان ساعت آثار عجیبه ظهور رسید چنان تفحص کردند معلوم شد که بواخواری آن شمع را آورده بود  
 حضرت امیر خدای قوی داشتند و قتی که کسی متوجه می شدند بخود میشد و مرده و می افتاد و نقل میکنند که یک  
 از ستوان بل ایشان متاثر شد و بخود ایشان بطریقه سارطالبا با دایب می نشست و چون اهل طلب  
 ایشان می رسیدند و در روی ایشان نگاه میکردند مست میشدند و جوش میزدند و بمقاری می







و در آن موضع محترم و متبر بود و در واقعه حضرت فوت الا عظم را وید میفرمایند که این نگاه را با بالقسم البراهه  
 برسان و در آن طرک که تخصیص این عزیزان بودی دارد و بعد از آن بقیه بآن کلام منضم است و برسان برسان  
 بخدمت ایشان آمد و گفت ای سرور که بخدمت حضرت آمده ام و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 بود پیش ایشان نهاد قبول نمودند و بابت سرور گشتند و گفت ای سرور که بخدمت حضرت آمده ام و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 طعمای وافر میآیند و روزگار بداد و عوت نمائید فرمودند و فرمودند که با بالقسم اگر آبادی  
 وافر و بخت علی السباج از غرض ما بجا آمد و از آنجا که بخدمت حضرت آمده ام و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 کردند که شما متوکلید و سبب غایبی ما را این قدر طعمای وافر میآیند و روزگار بداد و عوت نمائید فرمودند و فرمودند که با بالقسم اگر آبادی  
 غریز فریاد برآورد که من این فقیر را بل است و من زانجا آمده ام و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 آنچه تبرک بود نگاه داشتیم و آنچه ترک نبود قبول استخوان بود و فرمودند و ضیافت و شکران بجا آوردیم ازین قصه متنبه شد  
 با همه اهل مجلس حقیقت حال بیان کردیم گفتند الحمد لله که تبرک مستحق آن سید و از آنجا که بخدمت حضرت آمده ام و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 صحبت حضرت سید عبد الله حضرت خلیفه هر دو یافته بود و از یاران قدیمی با بود و ذکر میکردند آنچه ایشان بیکدیگر  
 نقل می نمودند و میگویند که بود که بعضی مردم بخوبی را بر زبان میزدند و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 اند چون زیر پاننه و مثل آن نهادن و فرمودند و فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 نمودیم بسم کرد و فرمودند که فائمی که در کبر آباد بود و بجا آمد است حضرت ایشان میفرمودند که یک روز  
 ایشان رسیدیم دیدیم که تشنه جام افغانه بیرون آمده اند چون مرادیدند باز گفتند چه و بیکدیگر و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 بهر آورند پیش من نهادند و فرمودند که اگر خوابید بجا آمد و اگر خوابید بجا آمد و اگر خوابید بجا آمد و اگر خوابید بجا آمد  
 ایشان سبب ازت کرد و گفت وقت سراسر دست بهانه خوردن مناسب تر است ایشان خاموش ماندند و از  
 من پرسیدند و گفتار شما چیست گفتم شربت فرمودند و بیکدیگر گفتیم اما اجالا حضرت چه و بیکدیگر و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 بجا آمد و فرمودیم اینها مثل میانه و لا بد فعل اولیا تشنه بگفتی خواهد بود اما تفصیلا حضرت متوجه جام اندک رب نام را  
 شربت تسکین سید بد و فقیر از راه و آمده و خفقان دارد و شربت تسکین خفقان میکند چون این حرف شنید  
 بآن درویش متوجه شدند و فرمودند از تونه پرسیده بودم چرا جواب دادی ای بے ادب بآن لایق صحبت نامیتند

بر و بسیار باشند فقیر التماس در آن درویش مرادیدند و بیکدیگر و در آنجا فرمود که با بالقسم اگر آبادی  
 در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 ایشان میفرمودند که ایشان چون خواستند که احیاء ایشان و در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 کرد و مردم را دعوت کردند و در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 این امر برای مردم و تحمل خلق این توانم فرمودند شما از جایی دیگر هم اجازت دارید با سید عبد الله معامله شما چگونه بود  
 التماس ایشان جمیع حقوق خود را معاف کرد و فرمودند و در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 گویند پس پشت انداختن آن کنایت است از آنکه جمیع علقه را پس پشت انداختند حضرت ایشان  
 فرمودند که حضرت خلیفه می فرمودند مردمان را چه شده است که برای آرام هم فقیری شوند یعنی چون خاطر می شود  
 و سایر خلایق فرمودند که آرام علی مثل اکتش اگر چه بلبا هر چه باشد میفرمودند و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 خلیفه این بیت بسیار خوانده است که عالم دراز می دارد و بهر چه گیرد مختصر گیرد و بهر چه میفرمودند و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 عبد الرسول مردی از اهل صانع حضرت خلیفه بیتی را داشت بجهت گدای آنما خورنده خوار است که بجهت اغنیا  
 استعانت کنند پیش ایشان آمد که بدین میروم نصرت فرمودند و گفتند اول بلبا ملاقات کن و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 رفتند بعد از آن هر جا که خواهی برو اول پیش من آمد گفتم عرض ایشان منع و در جاست از استعانت اغنیا و بکن  
 چون ترا بر خطه دیدند و خواندند که خود منع کنند بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 شد فرمودند عرض من همین بود حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خلیفه را همیشه میفرمودند که در و ایشان  
 شهر از بارت کنید و فقیر تعلل میکرد که تا هر کی بسوی ایشان منسوب بود یک روز بیکدیگر فرمودند و چون تعلل  
 دیدند و دعای را گفتند که ایشان را پیش سید غلظت الله که بیکدیگر ازت میفرمودند و در آنجا فرمودند که بیکدیگر  
 سلام برسان و بگو که غریبی را فرستاده اند برای ملاقات شما پس بگو ایشان رسیدیم خانه ایشان بر آن نام  
 شتبه شد اتفاقا آنجا خلایق را با بازی میکردند و من بر یکی از آن خلایق افتاد گفتم این طفل بزرگ زاده است از  
 وی استنسا را باید که در چون استنسا کرد و شد معلوم شد که وی پسر سید غلظت الله بوده و با سید برود و پیغام حضرت  
 خلیفه برسانید گفته فرستادند که من صاحب فرستم و طاقت حرکت ندارم و نسا قبیل در خانه از دمام کرده اند



په دو نیتوان کرد خود را زنده کسی گیرا فرستادند که درویشان خلیفه را بنشانید و خولوم را فرمودند که چهارپایان  
بر داشته بر و از هر سائیند فرمودند که خود را بوم امانیا بنی طرسید که فرستادن خلیفه بی نیت خوابیده بود و خود  
استفسار نام نسبت وطن من افتاده و نیک نیک نفس منو نه نسبت شیخ عبدالغفری قدس سره را پنهان کرد و خبر را  
که میدانستم که ایشان را سب را با نجامیر مدوایل اعتبار و خیر وقت تا اشد خواهند کرد و خیالی از تصدیق نموده بود  
اما ایشان بغیر است در یافتن بعد از آن اشکالی اقرار کردند و جواب آن از من نه گفتند گفتند که ما هم  
بانی دو گفته بودیم باین سوال در آن وقت هر چند شاید گفتیم ایشان قبیح شدند و خود را از چهارپایان گفتند و  
واضح است که در دو گفته تقصیر شدند استقامت آنکه فرمودند که شیخ عبدالغفری قدس سره را در محبت فرموده بود  
که اگر کسی از فرزندان ما پیش شما آید و جواب این اشکال باین منو اقرار کند و این امانت من رسانید و آن امانت  
طریقه و بعضی تبرکات است بدین تاسست حیات نفس او زنده و نیا فتند با درین وصیت کرد که ایشان تجسس کنند  
و نیا فتند نوبت من رسید طویل العمر نفس کردم و نیا فتم و این است از است و هیچ فرزندی که امانت نمغنی دارد  
در استقامت من در محبت آنها سیکردم الحمد لله که امانت الحلال و طوبی است آنها همه بر سر من بستند و اجازت دادند  
و قدری کشید شیری و مقداری نقد هر دین کردند چون باز آمدم حضرت خلیفه بنی شاسته شاکر شدند و فرمودند  
تمام و قلمی آید بهر آن اشیا پیش ایشان نهادم فرمودند نقد اشکرت است بجهت آنکه هر ما را شاکرت به  
اجازت و بهجت وطن درین بر و و امر شریک نتوان شد بعد از آن از شیر خوی خیری قبول فرمودند و درین قصه  
اگر امانت کشید و بطور پوستند لایما که است شیخ عبدالغفری حضرت خلیفه رضی الله عنهما همین کتاب را در  
گفت که در کتاب مفتاح العارفين که تالیف یکی از اولاد میرزا محمد نقشبندی است درین جمله شاه خلیفه است  
بن عبدالحق بن جلال بن سید بلال قادری متوکل کبر آبادی از ساوالت حسنی تری از مولد و مکن  
من ایشان کبر آبادی است و بی رغبت از خود بخانه یکس از فقر و انجیا نیرفتند و یکدسته حق حمت سیری بپوش  
و در استقامت درین بهجتیه و سهر و در و در ساریه مرید میگرفتند عمر ایشان هشتاد و دو سال بود در سنه  
نبر او شهادت چهارم ربیع الاول وفات کردند در شهر کبر آباد در محله

که نیت بودند و نموند

# تذکر ملاقات حضرت ایشان با سائر اهل الشریع و اهل ایمان

حضرت ایشان میفرمودند که من یک تن دیدم که خلیفه خواهد بزرگ بود و پیر است و انی نیت بهجت بنی  
معروف نویس کردی و من نشش بهجت ساله بوم و در دوس حاضر شدی کتابت حروف گوید آن پیر قیامت  
نیت نیت الله نام داشت چون از اولاد شیخ الاسلام خوانده عبد الله انصاری بود و نیت می گفتند بهجت  
خواجه بزرگ رسید مورد الطاف بیکار گشت در برابر محبت و بهجت بهجت از دنیا آمده از ذکر خواجه  
نیتی حضرت ایشان حکایت آورده اند بهجت گفتند خواجه بنی مرد است و لایقی بود و شاکر کمال بر سر نهادن  
و فرجی فراموشی و تبرک عس وی نان بنایت خورد بودی بهجتی و قیامت کرد و گفت میان  
جبه شما نیز بنی دست در شما آن دنان شما این حضرت ایشان میفرمودند که شب در کبر آباد میفرمودند  
فدرب طوری پیش آمد و نام مجذوبان آفاق میگزشت که در شام فلان مجذوب است و در روزم فلان مجذوب  
نحواط من گذاشت که کاش خیر از مجذوبان بنده و ستان نقل کن میرزا آن خطره مجذوبان بنده و ستان  
را شرم گرفت از آنجمله گفت فلان مجذوب خوب است لمن کتابت الحروف است که بیکجا گفت فلان  
نیم مجذوب است لمن کتابت الحروف است که بیکجا گفت فلان مجذوب است که کاش از ساکنان  
بنده و ستان خیر و ذکر کنند برین خطره نیز شرف شد و گفت در شهر کبر آباد مثل فلانده ابوالقاسم دیگری نیست  
آنکه سوئی من متوجه شد و گفت شما چرا ایستاده اید و دید از آنجا برقم میفرمودند و در بلده سوئی پت بقربی  
فت بودم بخاطرم رسید که نتوانم مجذوب را بنیمم و مقام او رفتم خفته بود چون حرکت احساس کرد و مرتفع و خود پیچید  
است نشست بوجهی که عورت او مکتوف نشد با وی زمخت نهادت کردم هیچ نیگفتند تمهید کردم گفتیم که  
من از شما سولی دارم اگر تخطی و به شیا ری جواب گوید پرسم و اما موقوف کنم گفت بعد از آن اتیابا توهم  
کرد پس سیدم که شما چه چیز میل شده که از قتل و تمیز بیکار مانده است تال کرد آنکه گفت کسی گزنی یا نه باشد و  
حق کرده و ناگاه باو سر و بوزد و راحت کلی یا بدافزاید راحت هیچ تبسیر تواند کرد گفتیم این و بهتر ازین  
ساکنان را چهل است مع ذل اقل ایشان بجای خود می باشد گفت این و شست آبی است هر کسی را



[illegible]



























تطلبین قدس سره و رفته بودم نزدیک فرار ایشان چو بقره است انجا بید قصور و بلاطه آنکه این بود دولت را بدان  
 مقام یک نباید بود بایستادم در آن محل روح ایشان ظاهر شد فرود نشسته بر پشته و پشته قدم نشسته در آن وقت و بیم  
 که چهار فرشته تنگ از آسمان نزدیک قبر ایشان فرود آمد و در آن معلوم شد که بل تحت خوابه نقشبند بودند هر دو شیخ  
 با هم از راه میان آوردند که مسموع گشت بعد از آن است را فرشته گان برداشته بودند خوابه قطب الدین  
 بن تنوچه شد که نشسته بر پشته قدم دیگر پیش قدم بچشم میگفتند و قدس سره می رفت تا آنکه نهایت قرب محقق  
 شد آنکه فرود آمدن می گوید در حق شعر گفته که *و تَجَنَّبَ عَنْهُ الْمُنَافِقُ فَیَعْلَمُ أَنَّ الْإِسْلَامَ فَتْیْلٌ* فرمودند باریک الله چه میگوید در حق صفت  
 من *لَمْ تَدْعُ فَعَضِلَ اللَّهُ يَوتِیْهِ مِنْ نِشَاءٍ* گفتند باریک الله چون هر دو جمع شوند در آن چه میگویند گفتیم نور علی نور  
 باولی الله لفره من نِشَاءٍ فرمودند باریک الله آنچه میگوید پیش ازین نبوده است شما هم گاه گاهی یکدیگر قوی می  
 شنید و با شیهه گفتیم در حضور و از نقشبند حضرت این را بفرمودند و آنیک ازین دو نقطه فرمودند و ابدا صحت نبود  
 میفرمودند این احوالات باید تعیین انظر از خاطر فرشته میفرمودند و دیگر باریک است مرقد نور ایشان فرمود روح  
 ایشان ظاهر شد فرود آمدن پس پدید خوابه شد و اقطاب الدین احمد نام کن چو از وجه بین ایاس بسیار بود  
 در دم که مرا در پیر است برین خطره مشرف شدند فرمودند این طریقت نیست این بسیار صلب است  
 و از حقیقه تنزیج و دیگر پیدایش ذکر کتاب الحروف القیه ولی الله متولد گشتند اول این واقعه فرمودند  
 گشتند و بعد از مدت بیاد آمد نام دیگر قطب الدین احمد متولد گشتند فرمودند و باریک باری تنوچه الدین حراغ  
 در حق الله سر بخواب دیدم که وضو میکنند و تنوچه نماز انداخته ام این عالم کایف نیست وضو و نماز پستی دارد چو در دنیا  
 این بسیار میگوید و هم بدان اندامی شویم پس او که این امور بابت است نه کلفت بعد از فراغ از نماز اراج جمع شدند  
 و مجلس کردند و از فرموده شما به نشین گفتیم من در مجلس نشستم فرمودند مجلس چو مجلس دیگریت در آن مجلس حاضر شدم و  
 به تمام انجا به میفرمودند و در کبر آباد اشراف رحبت از درس فرار آمدند باریک در ایشان آمد بایست شیخ سعدی در آنجا  
 میماندم و در حق میگویم *س* بزیاده دوست بر کجی عرض است و خبر عشق هر چه بانی لطافت است چو می  
 شودی لوح دل از نقش خیر حق و علی که ره حق نماید حیات است و معلوم چهارم از نظم هفت و در حق قلمی بود که  
 بزیاده پیداشد ناگاه مرزی و دومی خیر و می یح رزی از جانب من برگرد گفت *س* علی که ره حق نماید

حالات است که گفتیم جزا که الله خیر لعل او چه قدر قلق و اضطراب از دل من زایل نمودی آنگاه دوست تهنیت  
 را آورده پیش آن غریز بر دم بستم کرد و گفت این ابرایه دانیدن است گفتیم و لیکن نکرانه است گفت من نمیخواهم  
 گفتم از جنبه شروع انحرار می نمایم یا از جنبه طریقت و اما اما کان بیان فرماید با من هم انحرار نمایم گفت از اینها نیز  
 نیست ولیکن نمیخواهم آنکه گفت مرا زودی باید رفت گفتم من هم شتاب میروم گفت شتاب تر میروم هم پیش قدم  
 برداشتم و آخر کوچه نهاد و دادم که روح مجسم است نه اگر دم که بر نام خود هم اطلاع دهید تا فانی نمواند و با شتم گفت  
 سعدی همین تفرات *س* میفرمودند و در واقع دیدم که بر آسمان فرشته را دیدم که مرقد خود پیچیده است  
 و خوابیده و شعاع محبت از وی بر سر آمد معلوم شد که این شخص سر حلقه مجازیب است و هر چه بوی از دست  
 شده است تا بر قبل زبان حضرت رسالت پناه بوده است *کاتب* حروف گوید احتمال دارد که انصرت  
 شما به تربیت آبی باشد بنسبت مجازیب استیلائی نیست که شوش عقل و تدبیر بود این فخر از یاران که حاضر این  
 واقعه بودند شنیده است که حضرت ایشان در قببه آنسانه زیارت مخدوم شیخ اله دیر رفته بودند و شب هنگام بود  
 و آن محل فرود آمدن مخدوم ضیافت می کنند و میگویند خیر سر غوره روید توقف کردند تا آنکه اثر مخدوم منقطع شد و  
 نمایان بر یاران غالب آمد آنگاه زنه بیا طبق برنج و شیرینی بر سر و گفت نذر کرده بودم که اگر زون من بیا بیاید  
 ساعتی این طعمه نشسته بنشیند گان درگاه مخدوم اله ویر رسالت در حق آمدند را بنار و در دم که کسی انجا  
 باشد تناول کند میفرمودند و در یکباری وقت شب میفرمودند مقبره نبایت متفاریم قدری انجا توقف  
 کردم در آن وقت که خاطر آمد که درین بقعه یکس بجز من ذکر کنند انکیند عقب این خطره مردی و دومی کوزشتی ظاهر  
 شد و بزبان پنجابی سر زد میگفت من پیش آنکه از روی دیدار بر من غالب آمد از غمزه او متاثر شدم و  
 طرف او شافتم بر پند بوی نزدیک تر میشدم و در تر میرفت آنگاه گفت در خاطر شما نیست که درین بقعه کسی  
 بخیر شما ذکر نیست گفتم مرا درین حسرت بقعه احیا بود و گفت در آن وقت مطلق تصور کردی و الحال تحسین کنی آنگاه  
 شد میفرمودند و در شیخ با زید الله گو فریت حرمین کردند و همراه ایشان بسیاری از ضعفا و صبیان و سنون  
 برآمدند و بیچ زاد و راه را بودند مخدوم اخوی دایر بقعه جمع شدند و میگویم که ایشان را با زید حرمین نزدیک  
 اتفاق آباد رسیدم قناب بسیار گرم زیر سایه درخت فرود آمدیم و همه یاران بنشیند من بجا فلت با همای ایشان















نسخ و حاشیه‌هایی که از استادان رسیده بود طلبید به موافق اوقات تا آنکه نسخه سیزدهم از تبه کت شیخ احمد بام زین  
 بعضی از طلبید آنجا موافق من برآمد انصاف داد و حرف شد آنکه بایز این گشت هیچ میدانید چنانچه پیش بحث کردیم  
 چون اینجا میرسد قلمی میدیدم در آنرا این مبداء خطی میرید حضرت ایشان شده بطریق دریه گرفت میفرمود  
 روزی بخانه سید لطف رفتم آنجا قلمی بود که بعضی احوال صوفیه را انکار میکرد آنوقت نماز فرمود ویرا امام کردند  
 در آن وقت دیگر برویدگان نماده بودند و نظام بسیار فرستاد و بنی طراز معلوم میکرد که شاید طعام سوخته گرد و دیوان  
 خط و در نماز خاطر او متغی نمی شد بر منی شرف شد موقتاً یک کرده و تهنیتها نگذازم و چون نماز گذارد و شد  
 بانکار پیش آمد که نماز گذاردن به بود و غنم عقب ظلم خود میدید و وطن منی نمی بگونه بمواقف انصاف کرد  
 و تعارف نمود از آن انکار باز آمد از حضرت ایشان اجازت از بعضی یاران تفصیل شنیدیم که شخصی از سهروردی که بطبع  
 نخست با غریزی محبت کرد و استغاضه نمود آنوقت روز عید با شیخ محمد مصوم سپهر شیخ بزرگوار شیخ احمد سهروردی مصافحه  
 کرد و ایشان گفتند ویرا آمدیم کجا بودید و مثل این و در غلظت لطف فرمودند دل روی نجده است ایشان متعلق شد آمد و رفت  
 میکرد و در خدمت آن غریز تصدیق نمود چون وی باین قصه مطلع شد بدک شیخ محمد مصوم همت بست ایشان  
 نیز مدافعه کردند تا آنکه شرفست بروی افتاد و هلاک شد بعد از آن که محبت دیگر و نجده است ایشان می بود بعد از آنکه  
 اینجا نیز شکار اضطرابی پیدا کرد و هم چنین نجده است در ویشان میرفت و انکار میکرد و منتفع نمیشد روزی پیش  
 من آمد و گفت یکس صاحب تصرفی نیست بروی تاثیر می کردم بنزد گشت و در آن غیبت افتاده و یگونی علت  
 بنزد بوسه علامه و اند چون بافت آمد همه واقعه او را بتمام تعریف نمود و آنرا اگر چه چلی بشه بگونه منتفع کرد و کاه مرتب  
 گوید این واقعه دراز است اما مر بجز این که که علت بنزد پوشانیدن است مخوف نموده و الله اعلم از حضرت ایشان  
 و از بعضی یاران تفصیل شنیدیم که در بعضی از حالات غلبه بر بزمی توبه نمودند و احوالت عجیبه افتاد و چند روز شعور غایب  
 آب نداشت و با خبر میفرمودند روزی بایران نشسته بودم مجلس سکوت بود در آن محل صورت مردی ظاهر  
 نمودند و بسرمد در دادند که این مرد در دست تو از فیض توبه خواهد گردید و واقعه بایران گفتیم و ما لیه انم و تفصیل بیان نمودم  
 بعد از آن سال که پیش از این واقعه بخانه محمد فضل رفتم بودم و آنجا نشسته از آن مقام و لطفها کردم یاران تعجب  
 نمودند که این قدر لطف بروی منی که بعضی فساد عقیده تمام است پهنی دارم و گفتم آن واقعه یا در یار میهمانان کردند

تجربیدین بریا که توبه کرد و بعد از ایامی بسبب جنس مردم شک پیدا کرد و بدو شکش متبادر کردند و آنست که  
 مدبب در بیعت توبه کرد و باز بعد از ایامی شک آورد و باز بدو شک پیدا کردند و بدو شکش متبادر کردند و آنست که  
 یک توبه شد آنکه دینی فاسد گشت و از جنس و انفسیان بکلی بپراشت و از من اخذ طریق کرد و اولاً استفسار کرد که  
 در این توبه ای که گفتم چه بود و به تراهنه است زیرا که رانسیان خدمت نبوت ال غلظت بسیار دشمن میدانند از حضرت ایشان  
 و از بعضی یاران تفصیل شنیدیم که تا ششده یک مردی بود از ترکستان فزوق این راه پیدا کرد و به بخارا آمد و متوجه  
 بفرار حضرت خود بقتل شد تا بنظر آنکه برلی از اهل اطلس یا بآخر با توبه در واقع فرمودند که به توبه و شتان است  
 و بعد از وی وصوت حضرت ایشان بوی نمودند بطریق خطور کرد و که دلی شهری بیت وین است تمییز این  
 یک آنجا نیل و شواخ و اید بود و حاجه برین خطره مشرف شدند و فرمودند چون بدلی داخل شوی بهای روز آن غریز  
 منوایی یافت در آن حال که غلظت میگویی بعد از آن تمام شوق او را به بی کشیه اول در سرت شیخ فرید نزول کرد  
 و در جمعه بود و بعد از بیام طلبید مردمان بدین روزی حالت کرد که در آنجا حضرت ایشان با موافق طایفه معلوم و پیش بعد از نماز و غلظت  
 فرمودند از انبیه روید یافت بعد از آنکه جمله حضرت ایشان آمد و دستار از فرو نهاد و احوالها کرد و فرمودند شرفست  
 بند روز و با محبت داری تا ما را اینکی دست تصدیق تقریر کرد و در تفریق و تفتیش اشغال مشرف بعد از آن که وقت باز نیامد  
 حضرت ایشان راه را از دیگر یاران تفصیل شنیدیم که مراد علی بنی مرگ و از نواف امانتی پاکیزه خدمت امیر المومنین علی کرم الله  
 و بعد از جواب دید که سیر نمایند پیر تو در دلی است و صورت حضرت ایشان بهت نمودند بعد مدت تقریبه بدلی  
 مدت ملاقاتش تا قتل و بعد از آن که فصل ساکن پلوار می نام بعضی اوصاف حضرت ایشان شنید و نجده است  
 ایشان شافت و بیعت و تفتیش یافت و بعضی اوقات و به یکدیگر و بشه و اوسرغ میشد و گنفت لمتنن کیایی  
 حضرت ایشان بقهریه پلست بودند از گری شوق سزا و اوله و معرفت راه بهای شواتفت و بهدایت شوق  
 و اصل شد از حضرت ایشان بهمالا و از بعضی یاران تفصیل شنیدیم صوفی نام مردی بود از سها پور که در جوانی بدین  
 صاحب کشفی برخوردی فرمود و بیعت تو موقوف بر شمس است بدین شکل و بدین مذهب و بدین نام و غلظت میگویی در  
 آثار شمر شده بود و انواع اشغال صوفیه و ریاضات شاقه همه کرده بود و بعد از آن بدلات محمد ایل سیری نجده است  
 حضرت ایشان آمد و بشرف بیعت و تفتیش مشرف شد و ابتدا اشغال خود و ریاضات شاقه خود تقریرین کرد

فرمودند ابتدا خوب آقاوه است انشا الله تعالی که بختاید آنگاه تربیت یافت میفرمود و در دنیا است که  
 باریان شد مردم بن جوش کردند و عاوا شدند و ما کردیم ترشح شروع شایسته فرار از موقوف بر پیش  
 است گویند بهر غیب از اندام چنان با ستر از ستر زاید پس زود کار دلی آوردند و ایا را پیشین بهان وقت  
 باریان غلبه میفرمود و در قلی در کبریا و مروتی از اتباع میرا اهل بقوت توجه قیام نیز بود و بر خود نازش  
 داشت روزی شیخ عبد الله حضرت را دیدم که بر دروازه او ایستاده و باری با بدو ایستادم که او از تنه سازم شد  
 تا ویدم گفتم که قوت تاثیر است که کسی این سنگ را بکشد آخر چوین پیوند پیدا گشت برین نزدیک شد و بود  
 میفرمود و در پیش ایوب مراد آبادی بدین آمدند و بتحصیل احوال و احوال همه و در ستاده داشتند  
 نمودن متکرر وضع پیش آمدند و آنوقت تیرست انداختم مجرودین ایشان بکن را بهدم گفتم خرب آمدید بیایید  
 مانیت تعب شد گفتند من پیش ازین بخدمت گرانی ملاقات نکرده ام حضرت طمطم شد فرمودند نام شما ایوب  
 است گفتند حضرت از لجا دانستند که نام من ایوب است گفتم همین که صورت شما دیدم دلم گواهی داد آنکه شیخ ایوب  
 گفتند و انتقم به شد این کرامت است اما باید که حضرت مرا مطلع سازند که کاری که هست آن بشکری مردم  
 سرانجام می باید یا نه فرمودند بعد از آن بفرمودت بشکر رفتند و بهر خیر سعی کردند و بهر شیخ ندید میفرمود و در میان  
 خانه محمد فاضل معرکه کشی گیران بود و آنجا پهلوانان فرزندان او را کشی گرفتنی آموخت و دیگر به بالار با تیر  
 سخت تربیاد و خواست که با وی کشی که در کمال راحیت بخاطر رسید و در قیاس عقل مساوات بود و کمن نبود و غلبه  
 چه رسد مگر باید که در کشی شریک نکند تا او را اذن ندیم سخته بر سر معرکه سکوت کردیم آنگاه اذن دادیم آن پهلوان  
 زور آور و او را او را برداشت آنگاه نشین هر دو دست خود بر زمین مکم نمود و پائی خود در گردن زور آور بند کرد  
 بقوت هر دو پائی او را برداشت و بر زمین زور او را زانها گریان بنماست میفرمود و در محمد فاضل خواست که بهر  
 خود را با جیغ فرستد و بهر آنکه در راه نداشت که خود نیز جیغ بهاش چون بتوید پیچ من گفتم فتن شما حاجت نیست یک  
 ماسول فرموده آنرا که وقت حاجت از او میرز و منزل انیظرف قطع طریق بر خانه خوانند و سخت تکفل میفرمود اما باید  
 که بهر خود را که سوخته پس آنوقت رسید حضرت ایشان توجه نمود و در آن توجه حال بر بدن ایشان را بهر نظر  
 بعل سبب آن مثل کردند فرمودند که سبب امر است چهار روزه ماندگی بسید و است پسرش چون حاجت

نموده بیان نمود که در بهار با قطع طریق آمده بودند مایل را یکدیگر دیدیم سورت حضرت ایشان حاضر شد و طریقی  
 بیست خانه را غارت کردند از این بل که محتوای آن میفرمودند امیر صاحب شوکت به ساید محمد فاضل بود و سورت  
 بیلی نداشت آن تا در جوی او مشغول گشتی است افتاد از محمد فاضل قدری زمین با صراف خاصه شش شل طلب کرد و قبول  
 نمود و سرانجام بیان ایشان نشنود و نوشته واقعه شد آن امیر گفت علی الصبح پیش پادشاه میروم اما من میگویم که این  
 بیان پادشاهی است ملوک محمد فاضل نیست و این بتو را میگویم نیکدام اگر چه الوف خرج شوند محمد فاضل شش بیکام  
 من آمد و احوال از اندام ایشان گفتم وی هرگز با پادشاه ملاقات نکرده و هرگز این مناقشه نکرده و آنرا علی الصبح تقصیر  
 پادشاه از خانه برآمد و در راه قولار را بدوی بنور زدند که فرمان است که همین ساعت کوچ کشی و احوال مهم گشت  
 بخوابم پادشاه نیست شوم و بنس مطالب سروریه عرض کنم گفتند نه همین ساعت کوچ باید که بکنید بهر کرده هفت  
 در از شهر بر آورند همان آینه بان بچس و در دست مناقشه یافت کاتب حروف گویند و بیست اوقات  
 حضرت ایشان امیر رفتند و در آن وقت محمد فاضل بعد از احوال صحبت حضرت ایشان و مشاهد خوارق غفام  
 بت غایت احوال و شرب میفرمودند و حضرت ایشان آن سیر باز آمدند و این ماجرا شنیدند بهر اشتغال و ملبر  
 بهر خبر شیش شش شکسته شدند و در آن احوال افتاد و بهر غلبه بر وی مستولی شد و دیگر با غلبه تو به مکمل کرد و من  
 آنک که تو به باقی میفرمودند و در آن وقت میفرمودند و در اوایل هر کسی را که نظر قبول میدیدم شخوف میشد ازین جهت  
 بی امانت نمی که بهر تنه بر این نه محمد فاضل بودم و وقت آمد و رفت چادر بر روی خود می چیدم اتفاقاً در  
 حاجت اندر یک بنامه محمد فاضل بتوجهی در میان اینها بود و یا و ملا با و ملا به واقع شد شخوف گردید و خواست بگشت  
 شنیده بودم که ای بابا غریبی تو کل نشنیدی بطی و سواسانی است گفتم سخن کی است و فقر ایشان به یک تن است  
 آن عزیزم است با وی بگشت که میباید بگشت و شنیده از محمد فاضل شد تا آخر بیت و قبول کردیم گفتیم  
 آن عزیزم که ای بابا غریبی تو بگشت و بدست هدایت الله بیک بن گفته فرمودند و بهر آنکه بنامه  
 سب ملحق باید که در نه شاد گفتم این فصل و بهر تی است موقوف بر کبر نیست باز گفته فرست که بن استقامت  
 خودی از شما میگویم خبر این که میگویم الحق المکرم السی الابا حله هر چه خواهد بود بشیر بر شما خواهد بود با این است  
 است من نیز مانده که در مکه کار با رسید که باری غریبه شد که بسینه می بخورند و است و سورت حاضر شد و در قیام

















ایشان بیارض کرد که بزرگواران و ملوک اختیار حق طریقی ایشان نیست شیخ پیرا که با حضرت ایشان خود را  
 داشتند تعلیم و بدست ایشان کیفیت اشتقاق و استعارات گفته فرستاد حضرت ایشان قبول نمودند  
 شیخ مبالغه کردند هیچ سود داشت چون بپوش گشته گفتند نامه می باید نوشت بر تقصیر من بپوش نمود و  
 آنجا کاغذی بپوشید و در آن موقوف کرده بود و اقامه بود بر آن کاغذ نوشتند که اجماع اهل الشریعت  
 بر آنکه میں الفقیر علی باب الامیر و حق سبحانه منیر مایه و مامتاغ الحیوة الدنیا الاقلیل خیر و اقل بشمار سید  
اگر بالعرض من خوا سید و او خیرا تخیری خواهد بود ای این خیرا تخیری نام خود را از دیوان خدایتعالی چرا  
 بآرام نبرد که بعضی مثنویات بزرگان چنین تذکرات که هر که نام او در دیوان بادشاه نوشته شد نام او را  
 از دیوان حق سبحانه بر سر اندر دیت این مبالغه است و الفاظ محفوظ نیستند این قدر نوشته فرستادند  
 اقل اقل سیکر که بادشاه آن رقم را در جیب خود نگاه داشت چون خلعت نو پوشیدی آن را در جیب آن نگاه  
 داشت تا بهشت خلعت وقت فرصت آن را مطالعه میکرد و دست گریست کتاب در ف میگوید مثل این در  
 آخر خلیفم ایشان پیر بادشاه استعاره کرد و وقت خل بر نیایش و الحاج و طلب عافیت و گشت چه باشد اگر  
 بقصد زیارت خواجه عین الدین شریف آمد و در میان مباحثات و میان آید فرمودند آن الله کلینظر الی  
صور که و اهل که و انما یظن الی قلوبکم و فیما انکم با شال این امور فریفته نشویم شیخ نقشبندیکه از اخلاص و شیخ احمد  
 سمرقانی روزی در جمع گفتند که در ویش این طبقه معارف جدید ندانند چه و انداز که در ویش فر فرستادند  
 حضرت ایشان فرمود چنین نیست بلکه بعضی اهل طبقه معارف جدید دارند که در آن تعلیم هیچ یک نکرده  
 نقشبند پس باید که بنوی ازان بهم تنویم تا به حقیقت این کلام مطلع شویم فرمودند کلوا الذین علی قلوبکم  
 از تقریر است و مجلس مام فشاء آن توان کرد گفتند غالب اهل این مجلس اهل ملوک اند حضرت ایشان فرمودند  
 نسبت بسیاری از معارف نامفهم بسیاری از اهل الشریع حکم عوام اند بعد ازان چون به بجز وید فرمودند که قول  
 به امامی است که نهایت الصدیقین هایت الانبیاء و اکثر اهل استقامت ہیں را اختیار کرده اند اما معرفت باخیر  
 دیگر اقتضا می کند چون حضرت ایشان سخن به بنیاد سازند قیافه نقشبند متغیر شد و کرامت در روی ایشان  
 محسوس گشت بگمان آنکه شاید مختار ایشان آن قول دیگر باشد الولاية افضل من النبوة آنکه حضرت ایشان

روز بشارت است که در نهایت صدیقین هایت انبیاء بزرگوار واقع شده است که در آن توان گشت  
 نبی و ازان و قله که بپوشی نکرده با سلوپی که در خود آن مجلس بود تقریر فرمودند بگمان قبول کردند شیخ  
 بیت بهج آمده گفتند اگر قول با نیرید را بسجی نوشته اند این قول را باب زربایه نوشت منحنی شکانه حضرت  
 ایشان در آن امور موفق ندیدند پس غشی عمل کردند الا بعضی چیزها که بحسب حدیث یا وجدان بهدیه و دیگر چیز  
 می یافتند از آنجا که است که در اقتدا سوزنی محمد می توانند و در خباز و نیز روزی درین سال شیخ عبدالاحد  
 روزی در این مجلس اسلاف خود قتل نمودند که بشا به است که به قتل پیش بادشاه و بغرض احوال ایشان فرمودند  
 بنادب است که همه کار عرض خود یک بازگذا رند نه هر یک خیر گوید حضرت ایشان فرمودند  
 الفارق است اهل و صلوات مناجات و تهذیب نفس است به ما و خضوع چنانکه حدیث لا صلوة لمن لم  
یتوب در کتاب و ایت می کند و خدا تعالی سميع است و بهی که اگر همه عالم در یک میدان استاد شوند  
 به خیر که بیستای مع مناجات یک را مناجات و دیگر خلل کنی آدمیم به انکوارات قوم و بعضی احیان نام  
 حل می رسد و درین زمانه همه زبان اظهار میگوید و حقیقت آنچه منصفه ملوک است هرگز التفات ندارد مع  
 تمام تشویش نامم توان کرد که تب ورف و ذیل این کلمات گوید قل تعالی اذا قرأ القرآن فاستمعوا له  
فانتم لعلکم ترحمون و ایت را به دیگر بهی و ایت آن در تفاسیر مذکور در روزی در دوام حضور سخن  
 شیخ عبدالاحد گفتند از فرود یک است که هر که کسی بخود التفات کند و وراثت در دل خود به بیشتر  
 متانف یا بد فرمودند این در او فی محنت میرسد آید صدو است که چهل بصارت و بصیر امر لازم  
 به تفک کرد و کتاب حروف گوید دوم به نسبت کسی که بنویزانی نشده است نوعی از تکلف و تحفظ است  
 به نسبت کسی که نویزانی شده است حضور التفات است به نقطه وجودیه کدام است بلکه اهل تحقیق است فانی  
 نفس حضور که به آن نقطه بود به است یا التفات اجمالی و اتم است نه از بهارات بهی و بیرون خال و بی نظیر  
 آن امر است تحت و کتاب بهی آید و گاهی فاسد میشود و از اینجا مستطال شارت به دو یکم بنیان شیخ نقشبند  
 روزی تصوفات بعضی اسلاف خود بیان می کردند و ما فراموش گمان نمودند که این قسم تفسیر از نواس ایشان بود  
 است حضرت ایشان بیایانی که صحبت بود و اشارت کردند که فلاں و فلاں گفته بیان کنند آنچه تصوفات





















انفاس حضرت است یا نه فرمودند و علم من است و موقوف من روزی آن و اطاعت است و آنچه ستانان علم  
 در تبیین این که آن گفته اند اتفاقا فرمودند و آنست و قلم و کلام و غیره چون آنرا میفرستد و این که در فرموده  
 این قلب است و در آن یک و دو و سطر این را در هر یک فرموده و گفته این است و علی بن ابی طالب یکی از یک  
 رسم است که فرموده تا بنا رسیدند آنکه فرمودند و فرمودند و صورت اطاعت این است و آنکه در وجود و اعتبارات قلب  
 آنکه قول خود بگفته اند و فرمودند و فرمودند و فرمودند و فرمودند و فرمودند و فرمودند و فرمودند و فرمودند  
 ایشان و با آنکه ملکوت ابوالنفیس است و غلبه است از شیخی استفسار کرده و فرمودند و فرمودند و فرمودند و فرمودند  
 است و روزی خدمت ایشان تسلیم نمازید و این فقیر توبه شده و بر باد این و بیت فرمودند و رابعی که  
 رابعی حق خواهی است پس هر خط کس را در میان اندر و در اذیت رکن اعظم است و این چنین فرمودند  
 خیر البشر و آنکه فرمودند و آنست و قلم و کلام و غیره و این را بنویس که حضرت حق سبحانه و تعالی در اول انعام فرمودند و تا  
 وصیت کنیم با آنکه اشارت فرمودند که این نعتی است عظیم شکر آن لازم است از انعام نسیده خدمت ایشان  
 است این دو بیت رابعی است که گفته امی تواند فرمود و شکر نعمتهای تواند برون و عزیز از شکر باشد  
 شکر ما که بود و فصل تو ما را بنهون و این فقیر از مجلس صیحت عملی و آداب معارف بسیاری آموخته و از جمله آنچه  
 در مافیه مانده است که میفرمودند و در مجلس هرگز نکوش قومی که اهل پوربختی اند و اهل پنجاب چنین و  
 افغانان و مغولان چنین شاید در آن میان مردی باشد از آن قوم زابل نیست آن قوم وی بدو و صحبت و  
 میفرمودند و در هرگز نمیفرمودند و در مجلس عام زبان میار که فی نفسه می باشد که ایشان بر آن انکار گفته و صحبت  
 منفصل شود و میفرمودند و اگر ترا با کسی صحبت باشد بروی تیر است شایسته کن و مدینه و نادر و طلب حاجت و نیاز  
 که سخن را شل سنگ اندازی و میفرمودند و در مجلس عام هرگز بکس روی صریح کن میفرمودند و باید که لباس وری میفرمودند  
 باشد بضمه که اهل می شناسی که و نشاند است باید لباس و نشاندان پوشد و باین ایشان زندگانی کند و آنکه  
 فقیر است باید لباس فقیران پوشد و باین ایشان زندگانی کند میفرمودند و در مخالیه بزرگان سخن مغلق و  
 سوخته و آهسته گفتن و زیارت میفرمودند و اگر از تو شجاعت یا سخاوت یا فتوحی بخواهد باید که انبار روزگار از آن  
 بنیزد و آنکه عیادت مقصود اعظم از آن رضا مندی مرغی است نه بخش طلاع کیفیت مزاج و سبب چنین

حضرت میفرستد و ایشان آن پس کسی که این بله بجا آورد و صاحب سعادت را بر دست خود طمع ساخت منت خود  
 را ندانست و منت است و چنین به چه مقصود از آن اقامه محبت و اوقات و آنست میان محبوبان باشد و در وقت بیع یا  
 و وصیت ایشان این بیت بسیار فرمودند و آسایش و گیتی تغییر و در خدمت و باد و ستان  
 انعام ایشان را میفرمودند و فرمودند و اگر آنکه منزلت ایشان از منزلت تو فروتر است ابتدا سلام کنند آن را  
 غیر آنکه از نظم آبی شناس و شکر آن بجا آورد و بهی ایشان نبه شود و نقد حال ایشان کن بسامی باشد که دوست  
 نتواند که نزدیک تو بیفتد و در آن چشم ایشان غلبه نماید و باین اعتبار تمام کنند و اگر آن را نبه بفرمودند و  
 و کس که یک دل به نیم نماند و باین خرید و خرد و دیں معارفه تسخیر میکنند و میفرمودند و در فصلت  
 نشان است که بخیری از لباس و عادت نشان نمیشود و یکجه کلام مقرر کنند یا طعانی مقرر کنند که از آن تنفر  
 شوند و مردم بسبب آن فاجعه کنند میفرمودند و بعضی آشنایان صحبت ذاتی دارند که اگر محبت تو بتاریخ  
 دل ایشان بگیرد و من بعد در هیچ حالت از دل نشان بیرون نروند و در هر دو نفر این یار انصافت باید  
 نمود و بتا از فرزند باید داشت و بعضی آشنایان سبب آشنایی نشان نماند و فصلت است از تو با ارتباط جسته  
 بگوید که کسی باید است و همه را یک منزلت نباید داشت و بر یکس باید و از آنچه مرتبه دست اعتماد نباید کرد  
 میفرمودند و در کارها قائل و یکسان است که تینا را لذت فقط مقصود نباشد بلکه باید که آن دشمن دفع حاجت  
 یا دوست فنیست یا در انتی واقع شود میفرمودند و در سخن گفتن و راه رفتن و نشستن و برخاستن بر سر تمام  
 و در دست ایشان بکار کن اگر چه ضعیف باشی و اگر عیبی یا جنبی یا نجلی بناگاه از نوع و شود و کتمان و اخبار آن باید  
 پوشید و از آن سستی باید بود و خود را به تکلف بصفت مقابل فرماید و خود را نفس از غلغل خنک و در سخن در  
 آداب سفر می افتاد و تخریز از خصوص و طرازا خلوص کرده و در آن باب و فایده خود که در سفر اگر باید دیده بود  
 بیان میفرمودند و حضرت ایشان با طلاق سله مزین از شجاعت و فرست و کفایت و غیره و بوجه مقصود  
 بود و مثل معاش شل عقل سواد کامل و وافر و آشنایان و در هر دو دست میفرمودند و در آنکه  
 نقش فرد گفته بود و که به پانیه کشد و نه چندان ترک تقید با دامن سبب سبب بود و نه که به باون میل کند و لباس بچیده  
 و در هر دو دست ایشان در هر دو دست و در هر دو دست که میفرمودند و در هر دو دست که میفرمودند و در هر دو دست که میفرمودند





























بدن متفرق شوند و چون از بدن مفارقت کنند هر که بشود ذات ازین حیثیت نرسیده و حقیقت بر سر خود نرسیده  
 است و وحدت بروی مستولی نشده است بهیچان بقیه چون بنظر مرتبه شود بر این سطحی مستولی شده و چون  
 امکان اولیقه کرد با وجود بقیه از امکان این زمزمه بر آید که سبانی با نظم شایسته و این نظم که در آن سبب و سبب  
 باشد نسوزد که با نظم صیفه تعبیه است و اینجا سبب نیست که با نظم است و کبریا و این تعبیه  
 نیست و آنکه گویند که بعد از این شیخ بطلانی خطی بر فرش زمار و گویست و بکار و آنرا قطع نمود و گفت ای خیران گفت  
 قلت یوماسبیانی ما انما نسا از بختت جو سبب از ندیقادان تسلیم زاری و اقل لا اله الا الله قرینه دیگر است  
 بر آنکه بقیه از امکان باقی مانده بود و در آخر بر این مظهر شد اگر بقیه از حدیث گویند این را شاد و بدست تا کتب بقیه  
 مثل قول تو گوید این منسوب بر اوسعی خازوی در حق میگوید که اوسعی زمانم یکین فی عین کمن الشرق الی  
 الغرب مثله و این مستولی شد بر توحید و در وجه ذکر از این لیکن قایل را رسد که گوید که و نیز بر توحید حقیقت  
 نرسیده بود قرینه آنکه او است کرد و بقل انا حق و بقی خبر آنی پیش نیست با بطلان عارفان شرف شده اند و  
 اشیاء و گمان بر ذن که شود ذاتی است و مرفند و زمین ملن و و هم که تب حروف گوید بقی بقیه بقی است و  
 بر این محدود است غالی از حدی و معنی نیست لیکن فرق است در آن نفوس که قوی الطایفه بر این طالب باشند  
 آن نفوس که قوی تقیید بر آئینانند و در پس و نفوس تقیید بر غایه معرفه طایفه نیست است ذات و آن نیز نبوی است  
 تشریح و احتیاط در آنکه آنکه بر آئینه که هست محاکاة اجسام نمیکند و محاکاة و مست خود و بلند آسمان زمین بر آئینه متغیر  
 میشود و مع ذلک نیز بر روز و دیوانی و شایسته و در کافه و تیز است و یک نیز واقعه میشود و هر تغییر حجابی است  
 منظر موهوم و قابل شل انا حق اگر محجوب است با یک نیز از بخت و در حکم نمون و اگر تبه امکان او غلبه شده  
 معذرت است آنکه او فرمودند بقی برقی متغیر و باطله و بخت که نیه است نمی نبی که چون کی تبیلی است بنید خود را و  
 جمیع صفات خود را فراموش میکنند چنانکه نسا و صرا با یوسف علیه السلام واقع شد ازینجا باید دانست که حال جلال حق  
 خواهد بود در تفسیر حدیث ان الله خلق الخلق فی خلقة ثم رشح علیهم من نور و فرمودند بنید پدید آمدن خلق او و مرتبه بیان  
 تا تبه که متسلط بر خلقت عدم زیر که در آن حالت و در تاجی متغیر است و از آن نیست حضرت حق بر ایشان نور افشاند  
 پس گشتند ایمان تا حقیقت استند این موجودیت میفرمودند و بر انسان بسوی مراتب امکانیه در معذات

ت از آن و که اینها شیون ذات اند و آنکه آن خلقت می نماند با اعتبار است که مانع توجیه بسوی صفات  
 بود و بسیار است که بسیر و آدنی درین حالت و محروم ماند از وصول بذات با قطع نظر از جمیع اعتبار است پس تمام  
 متناهی کرد و بعد موت بسبب فراق مانع عدم دریافت کمال خود و غیر موهذات با اعتبار نفس خود قطع  
 جمیع اعتبارات نفسی و ثبوتی و ماسمی است بذات بخت و ذات ساری و تائین و احدیت صرفه و وجود مطلق بآن  
 می است از نسبت بقید و طایق نه آنکه بقید الحلق مقید باشد و اتفاق کرده اند صوفیه بر آنکه این ذات بخت وجود  
 بقول نفس است او را در خارج وجود نیست و مست این کمال نیست که مقید باین حیثیت امر زبانی است  
 از ذات اسما و صفات اند و آنکه از هم ذات اند که منفک تواند شد از آن و خارج ذات تبلی است  
 مانات از آنکه از آنکه گفته است که حدیث قبل و حدیث فایده جمیع قایلیات است ملودوی احدیه ذاتیه است که  
 از این خطای جمیع اعتبار نیست لا سق طاولا بقوت و آنکه گفته است که حدیث بعد از این وحدت است ملودوی  
 این صفاتیه است که در اینجا طایفه نفسی مانع از ذات است و این است با آنکه مرتبه نفسی مانع از ذات می شود با حدیث  
 مرتبه اثبات آسمانی میگرد و بر وحدت و آن واحدیت شامل است که ذات جو بهیه و مانع از خط و طایق میشود با اعتبار  
 تبلی و جزو خلق بصفت و بهیه و ثبوت و لفظ ممکن با اعتبار تبلی و بصفت امکانیه تا شود باید دانست که تقدم و تاخوردین  
 از تبه تهر است نه زمانه چنانکه در و هم چنان می آنکه نظیر تقدم تبلی این است که زید در خارج هم زید است و هم انسان  
 و هم علم و هم حاکم و ریل ناس پس چون نظر کرده شود بذات بخت نامیده میگرد و با زبان عرب اگر اعتبارات نفسی  
 صفات کنیم نمی است با زبان عربی و اگر اعتبار انضمام و انصاف او بصفت کنیم نمی است با زبان عربی و هم چنان  
 تبیین صفات کنیم اگر اعتبار انصاف او بعلوم کنیم نمی است با زبان عربی و اگر اعتبار انصاف او بصفت چاکت کنیم نمی است  
 با زبان عربی و زید و جمیع این مانات واحد است و در خارج بر کز صفات وی از وی منفک نیستند و اختلاف  
 است از این اعتبارات تمایله است و تقدم اعتباری بر اعتباری تبلی است نه زمانه پس اگر کسی گوید که موهود در خارج ذات  
 عرف است ملودوی است که آنچه او ذات عرف فرض کنند همان وجود است و در نظر اهل بحیثیه و این را برات  
 نفسی و هم چنان که ذات حرف اخراج انما لکم کنند و نسبت ظاهر تبه اثبات نامیده گویند تعالی الله  
 عما یقول الظالمون ملو اکبیرا میفرمودند که سبحان یا انا حق گفته غائبان از غلبه و احتیاط تبه امکان از نظر













بأن القاتل إذا وجد بجانب سلك دخل مجدوب است اگر شخصی از شرفی و شهری و بیرون شهر نشاند بهین  
 بگوید باین وضع قطع کند ویرا اگر از سامی قری که برنامم کرده سوال کنند هیچ نماند بخلاف آنکه که نفسین  
 به تمام مطلق است آنکه فرمودند مجدوب و مل اگر کشف کائنات را خواهد بود ملوک باید کرده اگر کسی غوی از حق  
 بپایان معرفت ذات و صفات بتفصیل نمایند تحقیق روشن گردد و در امتحان برین امری باز خواهد بود که بهین  
 بیکار و اندام میگویند که کلمات غیر سهل است بوی این کلمات نباید کرد و آری این سخن راست است به نسبت عباد  
 و ملین باین باباں را معرفت ذات و صفات و شیوات به حیدرانی نشده از ایشان این دعوی سرور نیست  
 و تحقیق مشرب بحسب الشداله باوی مدعی بتسویه میفرمودند که بی از ذات مبداء قافیه با تمام بشیوات اراده کردند  
 که از متولات ثانیه است اراده کرده بچنین از بودی محقق حصول است میباید اینجا میگوید ذات الهی  
 معتدل که در تسویه واقع شده مقابل محسوس است نه مقابل موجود و پانیه شیخ الرئیس شفا گفته که معقول سنائی و به نسبت  
 پانیه طابال و ذاتی هم از آنکه به کاشیه تندیب است نقل کرده و در نسبت که مقابل موجود و گویم لازم نمی آید که معده  
 مطلق باشد و آنچه تا و از لفظ موجود است که ذات الوجود پس اگر موجودی که بر او از این ذات نباشد ازیر  
 نمی آید که معده و مطلق باشد پانیه لازم است آید این باشد که موجود و بنفسه لنفسه این خودی است موجود پس است لفظ  
 معقول در برابر وجود و بنفسه لنفسه که یا موضوع است و اصطلاح ایشان چنانچه البر قدس سره و فتوحات در باب مدینه  
 معقول آورده اند ازین لفظ همین معنی اراده کرده بیان نمود و عیان گفته بطریق تامل پس لفظ معقول گوید اصطلاح ایشان  
 موضوع است برائی موجودی نفسیه موجود است در میان خلد العزیز و حضرت محبت قدس سره و در تسویه بالذات  
 اکبر شده این لفظ معقول آورده اند این عبارت خیر شاه غایت الله اکبر اوست قدس سره که برای نوع شبه  
 نوشته ام معقول حضرت سبحان سبحان ذات زید و هو الحيوان الناطق حیث لا وجود له الا فی ضمن الوجود  
 و نیز میگردد افراد انسان من زید و عمرو و بکر و خالد و غیره منزه مابه اشتراکهم و هو الحيوان الناطق  
 و قولات الثانیة فکذلك ینزع عن الشیوات وجود الحق و این کفر صریح است زیرا که وجود  
 معبر شریع است از قیوم جل شدا و این ظاهر بقدر آنکه لوی در ملک اقتدا صورت نوع از شمع بآن شمع و آنچه در  
 و شبهه است حق است جلشانه خلق طلسم معقول است زیرا که عالم طوار وجود و اشکال فایده اوست و حق هم

حقیقت وجود است از قول فوق حق معقول نفس المراد و اشتباه عقل بکنه حقیقت او میرسد پس این قول باطل  
 است که گفته واجب از حق عقل او را که تواند کرد و اگر اراده کرده که از معقولات ثانیه است چنانکه سیاق و سباق  
 بچینی ثانیه است پس کفر سرچرا است که بی بدعی بهر بیاطله میگردد و اگر اراده کرده آنچه غرض شیخ اکبر است  
 از ذات است اعتبار بالیقین معقول محسوس است زیرا که فلو دست از کلمات و عدم یقین است بجز در فرض عقل  
 نیست و اگر چه موجود در ظاهر ثانیه حقیقت حق است لیکن این ظاهر بویست منتظر اند بافتقار یقینی و بحقیقت  
 نسبت ذات و اعتبارات و معانی او نید یا اراده کرده که ذات حق محسوس بچنین نیست کذا فی صحیح باشد لیکن تفسیرات  
 او میکنند ازین ارادت از اول نموده و احتیاج حق ظاهر میشود و آنچه میگوید الحق الله من وجد کل ما وجد و گفته  
 برین وجه به کل ما وجد میفرمودند حق نام حضرت وجود است که شهودی الناحی است و باقی بر طریقت  
 و دنیا کتاب با وجود اختلاف آنکال از غیره الوان آن باقی است بر طریقت و عالم حکم طوار وجود و شیوات است  
 و اشکال و صورتی نیاید است که از مرتبه بصورتی مبتدل میشود پس نقائص انما فیها پس کفر فشق و فسادات  
 غیره با اگر چه فی مدواتها که است است از این حضرت وجود مطلق نیست بلکه اوصاف عالم اند اگر چه قیوم کل حضرت  
 حق است زیرا که اگر قیوم محسوس معانی او نباشد از این موجود شود و بچنین تولد و تولید از اوصاف عالم است یعنی از  
 اینیات و صور مبدله از اوصاف حضرت وجود و شبه نیست که تعینات اوصاف او امور اعتباریه است زیرا که  
 نسبت به اعتبارات ذاتی از ذات با وجود ظاهر است اینها میفرمودند کلام متعرف رسمی مشهور  
 قلوب نیست بخلاف کلام عارف و نزار و متعرف و مسئله مثل مباحله بی الشد علی السلام و این است  
 او بکافران است و متعرف الحاقه مکانه عارف است که از غیر و منتهی میفرمودند و در حق متحقق  
 رفیع محبت است و مبداء این محبت و اتیلاست که گویند را ترک کنی بیکار که انما یوهم البیاد دنیا مبتلا بکافران  
 و نیز از این مشیاطین جنش در آید آنکه خدا تعالی مقبض ذاتی در اول انوار و مبادی فسادات و حشوت  
 از خلق است و احیای الی در مراقبه آنکه از نور ذاتی و بجا باقی گردد و بعد از آن کثرت مشاهده وحدت را فرجه  
 شود و جلوت خلوت گردد و نور و نور و چشم بصیرت بجل غایت از یکجمله گردد و عقل منظم را غایت او را که آنکه عقل  
 را از صلاحت کل پاره نیست اما ذات و صفات و شیوات ذات را چه شناسد و میفرمودند متصفوفه





جمع اثیه و صفاتیه و اسمائیه از نظر عارف ستره سیکزده و خبر وحدت ذات متعالی که در این کوه توحید است  
اما بعد بقا و ارماد کثرت امار و صفات در وحدت میسر است آید از این جهت تا هم است پس از این  
اکتفا بر بخش وحدت کمال نیست بلکه کمال توحید و توحید کثرت است و همین است در بیان توحید  
الولجب ظهور لا شیه و لا غیر از حقیقت الوجودی که اولی که اول میفرمودند که توحید بقیه آن است که در بیان  
در مظاهر همان وجود حق است و حضرت وجود در همه سلطنت و تعیین همه امارت است است و عدم اولی که  
از ان جهت است که فاعل و قاتل و مرتبه و خالق و قیوم و زواری و ارباب و غیره از این توحید است و بی نهایت  
و ندانید و عالم نبرد و عالم خود و لیکن بعد از این حجب امر که نیده و فاعل است انبیا و اولی نبود خود نشاند که در و  
لما قول علیه السلام عرف ربی ای کایضه و انجا منته دیگر هم هست که مراد معرفت واجب به جمع شیوات  
او باشد و این در و در دنیا مثال است از آنکه هر یک از همین و این است هر قدر که الطاق است در و در و  
برقی آنی نیست پس در آن وقت متوجه تفصیل شیوات تواند شد در توفیق مبادی و این است ان  
سبعین الف حجاب میفرمودند و در قرب غیبت و بود و با مظاهر حقیقی است اقرب مثل و است ترس که در  
توان گفت اگر چه است از تالیف نریه متعالی است از غیبت اقرب و این را بدو جدا و اعتبار است به سبب کثرت  
حجب همه الگاف فرمودند حضرت وجود و نسبت بنا بر حجب حجاب نیست که حجاب در و واجب و این است  
و حصول ممکن محبوب که اینها است تا تریه و در حجب است بر روی است در صفات و ابیبه و تریه است پس  
حقیقت از قیوت با و قدیم و غیره و سبب حصول است بسبب کثرت منازل لیکن اگر چه حجب است و  
آسان میکند بری معمول و این که آسان میکند برین شستن و چون که در بیان توحید و این حجب حجب منویه ایشان  
نیم است و آلا او تعالی محسوس و حجب جسمانی و مکانی باشد و مراد ازین عدد بیان کثرت است نه تکرید در میان  
شسته قول جوابه نشینند بی سبب حقیقت میتوان بر آسان بر حقیقت و غایت میتوان رسید میفرمودند چون شمس احدیه  
کوه عارف انواع توحید کثرت است اما سبب معرفت علم منوطه است به معرفت جمیع شیوات و این  
مکان است میفرمودند و در سبب تکلیف مردم صوفیه آنست که از ایشان شنوند که وی تعالی وجود مطلق  
سند و اینها اند که وجود و مطلق ایشان معنی وجود است و مراد ایشان از مطلق آنست که در ذات

در ذات هیچ اعتباری نموده نیست نه بقیه و نه جزیه و نه محرم و نه صوم بلکه اعتبار الطایق نیز در بیان قول  
است بیانی و این را مطلق میفرمودند و ولایت و سلطانیه شرط ذوق نیست مکن است کسی در هیئت محبوبیت باشد  
و این توحید تعلق است به ساز و آری مثل انبیا جمیع میفرمایند و ولایت صمدیه و توحید تعلق چو حشر  
و حقیقت آنکه در عالم و در این عالم بیان حق قول باز بر نیست بجز توفیق انبیا و بار سلسله میفرمودند  
تو را و انبیا و اهل رست زیرا که در همه محض است تکاد و زیاده ایضی و ولوم قسمه ناریش ایشان را بدلیل  
و این و این که در عالم و در این عالم بیان حق قول باز بر نیست بجز توفیق انبیا و بار سلسله میفرمودند  
بدان خوش مرد و از بجز شود و وحدت است و از سبب شایده میفرمودند و در علم است حصول توفیق  
ت که است به نیست است ترک کند و حاصل شود و از توفیق نام و نسبت کند ضرب غارب و انبیا و ذوق  
و این هم از حضرت قیوم تامل و علامات حصول توحید صفات آنست که بالغ سبک تعدد گوش و بینند  
و چشم هر دو را و اندان که میفرمودند و وجود و تعیین و توحید صورت تعیین صفات و بقید آنها است و این  
ای سبب و جریان بجز را در همه یا جدا و این شایده میکند او را از غم نیست که بر لالی و در و در حیرات که در جهان  
الطایق شود و اینها که بی بنیاد که هیچ و بی بی و این ظاهر است تعالی لازم نیست که طالع شود و جمیع سموات و  
بهرات زیرا که این از خواص واجب است تعالی و تقدس در بیان حدیث ما اقرب الی سبب احب الی  
معا و اقرضت علیه و لا یزال عبد یتقرب الی ربه و ان علی کون محله الیه میفرمودند و در قرب ایشان  
و حیرات است که بیگانه حق تعالی و افعال او ایمان آورد و آنکه در این از توحید و در غایت  
که این ایمان حاصل کند و آخرت ما خود خواهد شد این قرب فرس است و قرب و اول  
و این که در رفیع حجب و این قرب فعل است اگر چه آنما حاصل کند و خواهد شد برین تقدیر است و در  
نست که هیچکس متعرب نکرده است بضررت حق مثل آنچه فرس کرده است بر ایشان از توحید ایمانی زیرا که بر  
و مؤانده مترتب است و بنده پیوسته سستی کند و توحید تفضیل بر رفیع حجب بریاضات شاقه یا نفس  
توجه بر این حجاب اقدس تا آنکه فاعل تعالی او را از خودی او بر میگردد و در و در عبارات ازین است و چون  
ازین کمال حاصل شد و اینها که ذات است ما خود نشده بود صفات او نیز بر گرفته شود و آنکه زعم کنند



که صفاتش گرفته میشود نه ذاتی است بلکه به سبب آنکه میگوید در بیان آن گفته شده که ذاتی است  
 است کاتب حروف گوید همانا آنکه میگوید صفات گرفته میشود نه ذاتی آن نوشته که وجودی و روحی  
 همچنین جمیع لطافت و خارج بوحی که سابق بود نه بعد توحید نیز مستند اگر بعضی آثار را قلم برشته اند  
 از تعلق به تبدل صفات خواهد بود و آنکه میگوید ذاتی نیز میگوید و آنکه است که در فانی نه تبهیز یک  
 است گرفته میشود و آنرا تعالی میفرموده که او را در اول حضرت حق تعالی شایان بطنی محب و در  
 باقی است و علائقش بکاء و حزن از قلم برشته و بلکه گاهی در رنگ سائر بویان میگوید و آنکه محب و در  
 و سبب نبایات لطیف حقیقت است وی در حزن و اثنینیه هرگز نه افتد کاتب حروف میگوید این جواب که سبب  
 بکاء و حزن میشود و صفات و شدت بهیمة است که نفس ملک بهم از نفس اوحی پی آمده و وصل و فانی صورت  
 نگه و آنکه همیشه لطیف حقیقت است پیوسته و آنس و سروری باشد و تفسیر قوله تعالی و الله اعلم  
 لانسان انی خسروا الذین انهم میفرمودند انما قسم به بر ذات و بقا و سرمدیه و دود او است که ایشان تو  
 نیریه و اثنینیه واقع است الا و اصلان کسی از حضرت ایشان سوال کرد که نیت سبب نیست فرمودند  
 اثنینیه و شهود و حد و این علی درجه است که فوق آن چیز نیست شیخ عبد الله که آتی که از شاخ آن عصر گوید  
 توحید مقامی است که در وسط طریق می آید حضرت ایشان فرمودند خبر و آنرا فوق اولت چیزی است  
 غامض فرمودند سالک چون بوند و محض و اول شود کثرات از نظرش متغی میگوید و بعد از آن متزل میکند و وحدت  
 و کثرات مطالع نماید و این متزل است نتوان گفت فوق توحید است پس خدا و عبادان فریقه و الی و الی  
 المنتهی کاتب حروف گوید آنکه میگوید توحید مقامی است در وسط طریق رویه جمع و فوہول از کثرت نوحه  
 است و آن نوعی از سکون و فلبه است آنکه شود و وحدت و محض آخر طریق میگوید غرضش آنست که لطیفه فانی است  
 علی و طائف است و فیکه صاحب جمع الجمع و حده و کثرت بهر و رانی بنیدن و روتیه و وحدت محض لطیفه آنا است  
 و نشاء روتیه کثرت لطیف سافل اند پس حقیقه آلی مقامات همان است که در کمال لطیف لطائف است و الله و  
 و بیان آنچه در شفا از بعض عرفا منقول است که من و ابتداء میگفتم ممکن مین و واجب است و در اتمای بر شیه  
 که واجب مین ممکن است می فرمودند فرق دیر و عبارت آنست که اول متلزم محروم واجب است

صفات الهیه و صفاتی آنکه تعینات امور اعتباریه اند و اعداد محضه موجود حقیقی بخیر واجب نیست میفرمودند  
 بر و در تعالی می خواهد که شیوات با خلق فرمایند نخست مثل که از باب انواع عبارت از دست خلق  
 است فرمودند از هر نوع و در شجر و حجر و انسان و فرس و غیره نهایت مثال نوع انسانی ظاهر میشود و در ظاهر و در باطن  
 خلق و بعد از آن جمیع چیزها بعد از این دوره و غنی میگردد و حتی ارواح نیز بنیافتی بعد از آن دوره و تبهیز یک  
 میفرماید صفات و افعال حق تعالی تعطل نیست پس قول امام جعفر صادق نحن اناس سرمدیون بطول  
 و اول است یا اعتبار آنکه خدا تعالی سرمدیت پس از نبوت که ابد و ازل بیروت شکشف شد خود را  
 سرمدی اند کاتب حروف گوید معنی این کلام پیش این فقیر آنست که تعین حقایق کل پیش از ظهور است  
 انسان است آن تعین با شقاق صورت و عرف حقیقه الحقایق است بهی که در حیرت عالمه بمانند و در مرتب تنزلیات  
 از شقاق را راد و قدیمه است بر توحید و آنست که در تشریف شهادت بر آنکه از باب تبدل شیو و جمیع  
 بنا که بوند و الله اعلم بیان میفرمودند انما قسم به بر ذات و بقا و سرمدیه و دود او است که ایشان تو  
 مین خود پس جمیع کمالات بمقدار استعداد مین اوست و حضرت حق با عرافت و اطلاق خود است اگر چه  
 در ظاهر و در خود است معنی این کلام پیش این فقیر آنست که چون خدا تعالی تعالی فرماید ای شیخ یا رب  
 من ارجو انکرا چنان تعالی بقدر تعالی باشد سلطوت و تبهیز و تهر و جوب در وی نمایان است و بنده در مقام فنا  
 بعد از مراتب رسد افعال و تا اثر امکان در وی هویداست و الله اعلم

### تذکره پاره از مکتوبات مسووات حضرت ایشان

شیخ عبد الله بن یونس از شاگرد سهروردی که از شاگرد شیخ آن عصر بود و در حضرت ایشان نامه نوشتند در انجا  
 بود که هر چه من مکرر الشکر لایفه ان لا تنسون من دعواتکم الصالحه فی اوقاتکم المرحوه فان  
 من عیب فی طریق تعب و رعب قال علیه السلام و ان اما مکرر عقبه کؤد شکر کفایت  
 و در دنیا و دوزخ و جهنم و خوف الرجل حافیه و مالی مرکب و الکف صفر و الطوبی  
 خوف و ترس شفق من آنچه سخن حق است و گفت نباید و آنچه از غیر حق است چندان گفت از شایان

















يكون العطف على الوصول او كنه الذات فهنا اربعة تقادير احدها تمنع درك كيفية الوصول وهذا يدل  
على اثبات كيفية الذات وثالثها تمنع الوصول الى درك كيفية الوصول وهذا كالدول ورابعها تمنع الوصول  
الى درك كيفية الذات وهذا كالثاني والثالث علم بان ايسر كتب شيخ عبد الله مدرس وروح الباقين  
ويذكر تحرير بنو نون وبنو الكتوب شيخ عبد الله مدرس في التفسير في قوله الذي ظهر في بنو  
ويظهر في ظهوره واشرق ظلمات العدم بنور وجوده ووجود نوره والصلوة والسلام على اسبق من سيرة  
واحد من حمد الله وحجبه وتبعه ما خلق الانسان في كبد ما ركع رايح وسجد ثم الى ابد لا بد ما بقدر  
وصل الكتاب الكريم من الجناب العظيم بمقام العرفاء ودقائق العلماء راقصة كانت فائقة كنهه متضمنة  
بانواع الغايات مشتملة على انفسهم الاكرامات احببنا الذي اجنبي فيه وذكرنا في نفسه وفي من غلب  
من مقربيه ولما كان حرويا بعد الاجابات على كتابنا ونحن مع الاعتراف بقصورنا ونقص شعورنا اننا ان  
نغز رغبتنا وتكلم بها فيها وبما عليها والحد عند كرام الناس مقبول واسداد من الكبر ما مول فتقول  
بعد السلام عليكم والرحمة لديكم قلنا واما في الوجدان فهو سبحانه وراء الوراثة وراء انوار الحق بديان  
ونكتة صدرت من اكا براخي رقل الحراز الذي قال فيه سيد الطائفة هو غاية لا فوق لها وسيد  
الطائفة هو الذي قال فيه الشيخ الاكبر هو لسان من السنة الحق وهو الذي قال في حقه شيخه الشيخ  
بحر لا ساحل له الوجد عند وجود الحق مفقود وقوله هذا بالنسبة الى الاكثرين آد قلنا بل بالنسبة الى  
لكل فان المراد بالوجدان ههنا الادراك والاحاطة بالكنه وحصوله في الذهن كما يدق فيما ياتي من مفصل  
اما الوجدان السادس من هذا السيد فكونه بالنسبة الى الاكثرين غير ممنوع قوله المعانيقة في عبارته قوله  
وفي عبارتنا محصل قلنا الما مول فوق المحصور قد تيسر لنا مثل هذا المحصور في التفتيش من الوصول قوله عبارة  
تتمنى حلال كل الخالق الجمال بشير قلنا الله درمشد فموتنا في العلا في رحمة الله لم تعلم كل غيب  
هو دار ذكره في جنتي كفا واداره كانه سيلي ايسر وجرس في بي بوي بنابا كوس كوس في كل من قولنا ما لا تترك  
قلنا قوله عندنا من طلبة السلام بفضل المراد قلنا في عليهم السلام في قولكم في رسول الله اسوة حسنة  
قولنا من داندوه ابي وذكير قربان بارگاه آمد پاس وحرمان سرمدى از وصال مطلق تار من صان

تقولكم الحزن الابدى باى وجهه كان الموعظ بسرمدى لا يلقى بالمومنين فكيف بالمقربين ومع  
ذلك في الغلظة او قلنا ههنا الجاهل ينبغي ان نذكر ما شئنا حتى نزيل العقول لعلنا ان الابد  
سروى كما يلقان على المخلود كذلك يلقان على مدة الحق يشهد به اللغة والعرف ومنه قوله اما  
ولا تقبلوا انهم شهداء ابدافعل هذا حاصل كلامنا ان الحزن والهم اللازم للحب الياس عن الوصول  
خلق الناشي من مشاهد خطية المجرم المقربين واما في هذا النشأة وان كانا مكرمين بالحق  
ولت هدايت لكن الموحود اقم من الموجود واليه يشير قوله تعالى والآخره خير لك من الاولى وقوله سبحانه  
من كان يرجو لقاء الله فان اجل الله لا تغير لما كان هذا الحزن والياس حاصل بعد الترقى من مرتبة  
الخلال الى الاصول وبعد العروج من مدارج الصفات الى حضرة الذات واصل الاصول كان حصة  
لا يوجد في غيرهم فربما اننا اذ علم يد وست دروسه زير الكاوند اشت سرور داني ما ايتها العارف بالله  
هذا مدح يشبه الذم ومال يشبه التقص من قبيل قوله تبارك انه كان ظلوما جهولا ولا ينجي الكبره جملته  
بشركة الاسمية خيال الا انفسهم من الاحياء ثم ما اكتفيتم عليه ذكرتم في اثبات المدعى ايات كريمة  
فمنهم قوله من ذاك كرميا باعبادى لا خوف عليكم اليوم ولا انتم خوفون قلنا انظر اليوم قد انصرف في الجواب كما  
سلفنا الاشارة اول الباري فمنا واوله جل جلاله لان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون فمنا واولها  
عن امر الاخرة كما ترى التفسير بخطه غيا واهل التحقيق ايضا جعلوا من مبشرات الاخرة حتى ان بعضهم  
جاءوا على بولاية يكونه مزيا لا خوف من العود تيمم في التعرف ومنها قوله اجل ذكره فاما ان كان من المقربين  
روح وريحان وجنة نعيم قلنا ليس له الاستدلال وخطاه هو غاية ما في الباب بل نؤمن الروح والريحان  
سمرقدين في النشأة الاخرة ومن يتكلم ومنها قوله تبارك وتعالى انما لا يأس من روح الله الا القوم  
كافرون قلنا اين هذا من الاستدلال لان المراد من الروح ان كان جميع اقسامه من حيث الجوهر لا  
غير الياس من بعضه وان كان المراد كل فرد بطريق السلب لكل ذلك باطل بالاظهر فان من افراد  
الرسالة ونزول الوحي ونحو ما ان الياس منه فرض ومومن به او المراد بعض اقسامه فان كان معية فحل  
ولا بد من البيان وان كان غير معين فمطلق وكلاهما لا يجدكم نفعا ايتها العارف بالله كما ان الباقين



هذا في سائر الصفات واما بعد الوصول الى معرفة الذات فتصور الفوق محال قلنا الوصول الى حصول  
 بعد انتفاع سائر الصفات بالاجمال فممكن بل وانه بعد الله سبحانه والتميز منه الى الفوق  
 عقلا ونقلا فماذا بعد الحق الا الضلال واما الاحاطة بكنهه فممكن محال فانه لو كان البسط من كل  
 بسيط لكنه اوسع من كل وسيع بل غير متناه في سائر الواقع في المسمى عند المحققين بالسيرة في الله ايضا  
 متناه وانتفاعه محال ثم تبت الحسب كما ساعد كس فاما الشرب وماروت وبيروتنه متشبه ودرية  
 خياش باقي قال صاحب التعريف والقول بالاصل فيجب نهاية القدرة وتنفيذ ما في الخواص وتجويز الله  
 جلالة من ذلك لانه اذا فعل بهم غاية الصلاح فليس له ان يثبته فلو اراد ان يزيدهم على ذلك  
 لم يقدر عليه ولم يجد بعد الذي اعطاهم ما يعطيهم بما يعطيهم ثم تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا  
 وليعلم ان الترقى في المقام شئ والترقى من المقام شئ اخر وما نحن بصدده نحن ممنوعة وفي واقع فلو  
 كان بين الواصلين الى الذات تفاوت وكانوا متساوين في القرب وكانوا عبيد في مقام واحد  
 ذلك باطل فان قيل لا نسلم ان التفاوت بينهم بهذا الوجه بل بوجه اخر قلنا بعد تسليم هذا لا يجزى  
 كبر في منع تصور افوق ايها العارف بالله ليس الترقى والتفوق هناك مثل التفوق والتفوق من عندنا الى البيت من بيت  
 وليس للراي بالسيرة والسلوك الكثرة الاية بل شئ وجيز غير بيان في مزيد لمزيد اقرب يقال في رسمه ان كنهه  
 علمي من حقيقة الى حقيقة هذا النظر المرتبة المتفاوتة بالنظر الى مرتبة الذات في عبارة غريزة وعرفه والاشارة  
 ونفوذ النظر الى البطن البطون لما يشهد به الكشف العجيب هذا وحقيقة الامر عند الغيب شبهة  
 قلنا مثل الرؤية الاخرية فمن بها ولا تشتغل بكيفيتها قلنا هذا صريح في كيفية الرؤية  
 المثلية الوصول وكلاهما بلا كيف قلنا بل صريح بعدم الكيفية فان منع الاشتغال بالكيفية  
 كناية عن انتفاء الكيفية وكثيرا ما يقع مثل هذا التسامح في العبارات والسياق والسباق شاهد  
 على المدعى قال بعض الكبراء في حق ذاته تعالى انه مجهول الكيفية في كنهه لا كنهه لظاهر التشبيه  
 بعض الامور لا يستلزم المثلية لما بينوا في البيان وبعد التسليم فكون امرين غير متكفين  
 مما لان غير مستلزم الكيفية كما في جميع صفاته تعالى قلنا ان اسم رسم كنهه قبل توجبه

الحق ونسب عرف بايد نمودن ان الله يجب معالي الصمير في التوجه نسبة بين المتوجه والمتوجه  
 بين فخط التوجه اسم وذات المتوجه رسم فلا يمكن التوجه مطلقا قلنا ان الله وانا اليه رجوع  
 في عارف بالله في ذات الله باب المعرفة والولاية فانها لا يحصل الا بعد الفناء والشين عن جميع  
 يسمى بها سواء فلولاه لمصلحت المعرفة ولما ثبت الوصول الى الحقيقة كما نطقت بدنسبة التوجه  
 في قوله بيكس را تا كروا وانا فمست وور بارگاه كبريا ولا يعزى لكم قول صاحب الترهنه  
 في زمان خود تپه تايه كم شو كه جو كم شوي بيايه اين كنه نمودنا صوابهم چون كم شوم آن گي  
 بيايه بانه اگر کسی در گناست باز كم شد نم پس او چه ميخواست فان هذا من جنس تدقيقات  
 فلا سفة وليس من المعارف في شئ ولا ينبغي للسالك ان يقول به ولو ترى ان المحققين كيف  
 خدود وكيف طغوه في طغوه وردوه عليه ولجا بواعنه بأجوبة شافية كافية مع كون الكلام  
 بعد التكميف بلا تاويل ونحن بمحضل عن التفصيل واكن نذكر من كلام قدسنا العارف الكامل  
 نوابه احوار نور الله مرقد ما ينبغي في هذا الكلام قل قدس سره وبعد تحقق فناء ذات السالك و  
 فناء رفاة الله تعالى سبحانه واوصد الى البقاء يهوى له نور من عنده فيشاهد به فانه لا  
 شاهد له غيره تعالى فانه يعلم ان حذف الاضافات والاعتبارات الناجية الذات لازم متحقق  
 الذات تعالى كما تقرر وانتم ايضا اشرتم الى ذلك فكيف حذف اسمه ورسمه ومنه فاعتبارات  
 نفسه قولكم تنزيه وان كان اقرب المقامات الى الذات فهو مقام وليس الحقيقة مقيم ولا مقام  
 بل هو بل الحقيقة هي مقام مرتبة الذات المجتة والاراضة لنفيه عند سبحانه فهو الحقة وعناية الينا  
 بربهم وشفاعت بالخرة الى قولنا بل الى قول المحققين كافة وهو ان كنه الذات برتبي عن الادراك  
 ومعارف الاضافات والاعتبارات فلا يشترط اشارة ولا يعبر بعبارة رسمه وانكروا فساير  
 منزه از دوست كه كز و به رسمه كه يان بود پوسته قال اصدق الصادقين عليه السلام  
 في لطف الظنون ولا يصفه الوصفون قال ذو النون وانتكروا في ذات الله جهل ولا اشارة اليه  
 ترك حقيقة المعرفة حيدة سه آفاق روشن و سه تابان پديد نيست چه شور ماهي و فمك ان















يستفيض المعارف والاحكام من الحضرة الالهية فيفيض على عالم خلقه وامره وقيامه كبري اجاب  
 الحقني عليك من قيامك بعبد نفسك + اريد صالبه ويريد مجري + من تراء ما اريد من غير  
 في الوصول عبادة نفسي وفي الجوان مولى للمولى + والنسب معلومت حشرت على الاصلوة والتميز  
 انت كعبه از طيران در بوي عالم الهي درين برزخ باز آورده خطاب فرموده با شرف معاني  
 مستبعد كه فراموش نماند بقاى موفياى ساخرانده تميز نوشته آمد كه چون آن شاه با بزرگواران  
 كثر اسماء و صفات آئيد در گذر نشسته مقصود برزخيه كبرى كه اول و اتم عينات است و تقيت  
 سمات است و هم گرفت خواست كه به عالم تقيت داشت با بزرگواران خطاب سديد كه تف يا تميز  
 هذا البرزخية الكبرى التي هي منتهى مقامات العارفين فان الله يصلي اى يرحم على كل عباده  
 هذا المرتبة العليا والمنزلة الزلغى او يرحم على عباده بالامر بالوقوفون المستوفى الى طلب او احراز  
 الوقت و طلب لما لا يمكن تحصيله والمغنى فان الله يصلي اى يعبد نفسه معنى يتنى على كماله والذات  
 ويتوجه اليها غنى عن العالمين لان حال الى جد في يتنى فرتد و حرم نفسه به تعالى العشق من  
 وعن وصف المقرب والوصال + متى ما جل ثنى عن خيال + يحل من الاحاطة والمثال + بار و كبر  
 عبد الخليفة از به توفيق و در قول محققين من الشرط الاول ان يكون محو فناء و در انچه از بنده قدس سره سؤال كرد  
 العارفين في باب التماس ناطق مليا ثم رفع راسه فقال كان امر الله قدامه قدرا استفسار كذا  
 ايشان در جواب نوشتند هر دو قول صحيح و ثبوتات و اكابر است بهر كى باو كرسه مناسقات  
 زير كه وايت بر بسم است و وايت ايمان و وايت عرفاني و وايت احساني ولى للولايت ايمان  
 محفوظ باشد از صد و كبريه و عمد ايه جاني صغير و اما ولى للولايت اساني محفوظ است از صد و كبريه و عمد ايه  
 صغير و عمد از خط مبارك ايشان منقول است كه بناء الطريقة القدسية الرضائية على عشر كلمات  
 تلييه المقصود و تفريد الحمد و تجريد التوحيد و مطالعة الجمال في الانفس والافاق والاطلاق  
 والافاق اللاهوت والبقا بالهاهوت والذكر بالاجتماع والجمع بين الجود والاختلاء والخدم مع الاصل  
 والصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم في الابتداء والانهاء +

بشارة مبارك ايشان در بعضى سؤالات مرقوم است و تفسير بسم الله الرحمن الرحيم الباء متعلقة  
 بمقدرة الوجود الاسم هو قولى الذات بصفة من الصفات والله علم لذات واجب الوجود الموجب  
 بنفسه المستجمع بجميع صفات الكمال المقدس من جميع باطن الصفات والجن الرحيم اسمان من  
 بفتح التفضل والاحسان والاول باعتبار انفيض شرف الذي يشمل به لصور العظمة المسماة  
 بالحقيق والملاهيات مع استمداداتها والثاني باعتبار انفيض المقدس الذي به يحصل تلك الملاهيات  
 في خارج مع لوازمها وتوابعها والمغنى فياض الحقائق والملاهيات في الحضرة العلمية والاول انفيض الوجود عليها  
 في الخارج ثانيا فهاهنا ان اسم او بذكر منه او بيان ان له خبرا مقدرا على اليد ومفعولان لا عنه  
 بيانه وليس بمتعلقين بالجلال الا انه ليس الذات الرحمن الرحيم اسم سواهما والمغنى ان وجود كل شئ  
 بغير ذات واجب تعالى في حضرة الغيب الشهادة تميز مرقوم است و تفسير الرحمن الله المأميد المحمود  
 بصفة بالله سبحانه و تعالى فهاهنا من مرتبة الجمعية على الجمع حيث اظهر كذا ذات نفسه على نفسه  
 في مرتبة الغيب العاني بالجلال الاول والثاني وما اشتملا عليه من الشئون والاعتبارات الاول  
 حقيق الالهية والكونية ثانيا واما من مرتبة الجمع على الفرق فانه سبحانه اظهر بفيضه المقدس  
 بانه فاعل الوجود على الحقائق استعداداتها الموجود واما لاته التابعة له في الخارج واما من مرتبة  
 الفرق على الجمع فان الموجودات الروحانية والمالية والحسية يظهر من كمالات ذاته وصفاته و  
 فعليه تعالى ان جميع الالهية قولا وفعل وحلا واما من مرتبة الفرق على الفرق فان المظاهر الخلقية  
 بكونية من اظهرت بالمشقة الاقوال والافعال والاحوال كمالات انفسها في المظاهر لكنها في  
 حقيقة حمد سبحانه على نفسه تميز مرقوم است من كلمات الجبال الهائسوى ما هت عقول الاغيار  
 في احوال الاخيار والفقرا ما هت عقول الابرار في اسرار الاخبار وما هت عقول الاخيار في اسرار الاخبار  
 و تميز مرقوم است الوجود عبارة عن وجد ذلك الحق باسمائه وصفاته تعهليا في ذاته وتكون انت لا  
 انت ويكون هو هو فيكون العبد كما لم يكن ويكون الحق كما لم يزل و تميز مرقوم است قال الفقير للتوحيد  
 تفريد الحقة لافى انانية عن النسب والاضافات و تميز مرقوم است قال المحققون العزناية













واسپ مراحض کنی چون سوار شد جماعتی از دقایق سلج بته بپایشان برآمدند و باز از آنجا رفتند  
 بهشت تمام خواهم رفت و شما بیک اسپ من نخواهند رسید الا راوی را که در مدتی جمعی اسپ به واز  
 گرفتند تا قوم را از آن سیر و طایفه بیان ایشان واقع شود خبر کنی پس می گفتند تا آن قتل عرضی را یافتند که خبر  
 خود می آیند بکلمات غیرت آنچه آن جماعه ابدیان آورده اند بیک سیر و دقت انداختن شروع کردند و  
 رستمیر این اسلوب شایده افتاد و بنایم بود و اما آن جماعه مستی شده و از حیات خود مایوس شدند و  
 یاد بر آوردند که تو بیک نیم از ما در گذرانی شیخ فرمود و تو بیک نیم است که سلاح از خود بر کشید و هر یک دست  
 بسته بند و بزرگی و سلاح خیل خود را میرانید تا به آن قریه رسیدن پان کرد و در بونی که در وین ایشان  
 مقرر بود قسم موه که یاد کردند که دیگر این قریه را بدست گانند و از مواجب بدین شجره و زنگنه با بیک شیخ مایل از آنجا  
 آمدند سید نورالبارسون بی که سید عالی نسب بود و ابا گرانیش بکلیه فضل و علم متصف بودند سه پسر و دو  
 اندیش شیخ جمال و شیخ فیروز و شیخ وجه الدین +

شیخ وجه الدین

کمال تقوی و شجاعت موصوف بودند حضرت والد قدس سره و غیره  
 که والدین علیه الرحمه و طینده داشتند که دو سپاره قرآن هر شب از روزی تلاوت کنند از ادب و سفر و مکر و ده  
 مشط ترک نیک کردند چون عمر شدند و قوت بصیرت شد قرآنی بخط اعلی همراه خود گرفتند و در سفر بیجا کار ایشان  
 به این شیوه میفرمودند که ایشان در زراعت کسی اسپ نوینی آورده اند اگر چه تمام شکر را از زراعت میفرستند  
 در بعضی اوقات جدول از راه متعارف مستغنی می بود و بیشتر فرمودند که زربلی از حروب راجله ایشان گشت  
 اسباب آن شرب و تیا گشت رفیقان باوشتی قریه بنصب میگرفتند و میفرمودند و ایشان از مثل آن نوع  
 کردند چون دوسته فاقه کشیدند و قوت بر سقوط مشرف شد و زراعت رزاق حقیقی طلبان درین صورت ظهور  
 از آنکه سبب اتفاق چنانکه در وقت فکره باشد زمین را بیک کافقند از آنجا خود بقدر قوت ایشان  
 شد چون نقطه استغنی غنا صاحبها بود و آنرا داشتند و بیکر و کردند و مبلول ساختند و تناول نمودند و بیشتر میفرمودند  
 که سنان که والدین علیه الرحمه با ندیم و حشم و علف فردش و غیر آن میکردند بوجی از رفیق و انصاف بود و از متقیان  
 بود که دید و میفرمودند و بیشتر میفرمودند که در سفر والدین علیه الرحمه از آن بیخوشه شواهد ولایت شاه که

و بهیت آن نمودند و باشتغال سو فیه مشغول شدند و بقیل کلام انحرال از صحبت ایام پیش گرفتند و بهی بوجی  
 ایشان شکر از صنفیه زبان ویده نشد که تب حروف گوید که شیخ مظفر یکی از بزرگان ایشان با صنفیه می رسید شیخ ابوالفضل  
 دایت میکردند و بهیت که از هر دو مشرف غلبه سیراب شده باشند و از هر دو منبع زلال فیض نایفه حضرت الله  
 پس شود حکایات شجاعت ایشان بسیار و ذکر میفرمودند چنانچه از آن باب درین کتاب مینویسیم که تنبیهی باشد  
 از این نماند از این کتاب اخلاق و فضله و انعامال باطنیات از آنجا است که میفرمودند که چهار سال بودم که  
 ایشان همراه سید حسین که یک از شهابان آن زمان بود بجانب قصبه بیوفی و غیره از زمین طوبه متوجه شدند و  
 بهر دو گرفتند آنجا کافری شجاعت و ثبات قلب موصوف و معروف بنی و فساد پیش گرفت بعد سعی بسیار  
 با قوت سید حسین آمد و با بیان خواستند که بهی توفیق جلس آنده می بختی رضی نشد چون قیل و قال درین باب  
 بعد تجا و زکشت بسید حسین گفته فرستاد که شما سپاهی اید و جماعه کثیره شرم نمی دارید از آنکه مگس را بهی راق  
 میگیرید و نمیکند اید سید حسین ازین گفته شاکر شد و حکم کرد که کسی متعرض راق و نه شود و میفرمودند که مرا  
 حورست بنشاست و بی بالمره در تخیله حاضر است و تقابل میخورد و آهسته آهسته میفرماید که بیک مجلس شادی می آید چو  
 ازین علیه الرحمه او را دیدند فرمودند این شخص البته درین مجلس است بروی غایب کرد و بیک خند گارست طلبیدند  
 من اشارت کردند که این لعل را بر بستان بلند استاد کن تا درین دارد و گیر فرستاده بوی نرسد چون نزدیک  
 انزل سلام قدم کرد و حاجت گفت از همین سافت سلام کن و پیش مر و بگفتند حاجب التفات نکرد و گفت که  
 بهی بستم پاست سید را به بوسه تا بخت ذنوب می باشد چون نزدیکتر رسید بیشتر بر سید حسین انداخت سید حسین  
 بیای تمام میفرمودند بیشتر بر ساد سید افتاد و از اطلع کرد و دیگر بار بیشتر بر داشت و قصد سید حسین کرد و الدین بهی  
 باست بچیل تمام خود را بوی رسانیدند و بفریب خنجر بزدنش فرستادند از آنجا است که میفرمودند و در همان ناحیه بود  
 سید حسین و در زمی مانع شدند چو لاف و مخالف بر و کشید رئیس کتار تا بار اسپ سوار شمشیر تمال کرده پیش آمد  
 و باز بلند کرده که فلان منم درین محله خدا استاد ام اگر امید که بکشید متوا انید اما شرط شجاعت است که  
 سید حسین تنها با من سبازت کند سید را حوق بشمی و حرکت آمد و اسپ خود را از منصف بر آورده و بتقابل دست  
 مشغول شد آنجا فریاد که تکی عجیب کرده بهی شمشیر انداخت سید حسین از آن بر سر خود گرفت و شمشیر یک

پس سپر افغان کرد و در کل دیگر نبشت چون این شیر الغنم تمام از آن سپر بخود کشید از سپر افتاد و کافر و غلبه  
 بر سینه حسین نشست و در فکر خرد شد و الدین و بهمان ساعت بوس رسیدند و بیک جنب شیر  
 جل حیاه ویرا که تا و ساقند چون از آن مل برخواستند و هر یک بجای خود قرار گرفتند سواری دیگر شبیه اول شیر  
 و با و از بندند کرد که من فلامم برادر قتل تنها پیش شما ایستاده ام هر که خواهد گویش اما شرط شجاعت است که  
 قاتل برادر من با من مبارزت کند و الدین بسوی و سست توجه شدند و بعد از ضربات متواله با ویرسانیدند بعد از آن  
 سوار سیوم بهمان متهیه و صوت پیدا شد مثل همان مبارزت طلب کرد و الدین باز متصدی متحاله شد  
 آنجا فریاد و ساند ایشان را بگرفت و خواست که بزمین افکند یا بر سپر خود قرار کشد ایشان امتناع میکرد  
 و فرست میخوردند و میزدند که کافر قوی تر است بطریق حذاع گفتند ان فلان میر را از تسبیح کش و آن  
 میچس نبود کافر روی خود را باز پس کرد و در آن فرست قوت بازوی او فی الجمله ضعیف شد و در آن دست  
 و سه غلام کرد و بجز او را بفرستادند بعد از مبارزت هر یک بخار افتاد و عسکر اسلام ظفر و منصوص  
 نو آمدند بعد سه روز ازین واقعه پیرانی ایشان پیران پیران ایشان آمد و گفت من والد آن مقتوم  
 میدانم که از فرزندان من یکس در جهان شجاع تر و قوی تر نیست و رحمت خدا بر تو باد که از همه بهتر بود و بجای  
 ایشان ترافند و بگویند که تو من است که مراد بر خود خوانی که در قرین خدایت تا ترایر بنیم و انیت  
 تسلیم باجم ایشان نمودم و خود را فرمودند که سپ مازین کن پیش از جماعه از اقربا که برادر ایشان بودند مانع  
 و گفتند عجب است مثل شما مرد عاقل برین حرکت اقدام نماید ایشان از منج انجمه حسابی نگرفتند انجمه حسابی  
 اظهار نمودند سید حسین تعجب تمام و خیره ایشان آمد و بایمان موکده ایشان را از آن دست باز داشت چون  
 علاج ندیدند آن مجوزه را بلیند و گفتند یا عماد این قوم مرا میگذازند که هر دو توروم اما بعد چند روز بقریه توغ  
 آمد بعد چند روز چون یاران نخل شدند بواشده بجا مجوزه رفتند انجمه محبت و اخلاص و تقی و چنان پیش  
 که از الدین حقیقه تمیز نباشد حضرت ایشان فرمودند که من بار بانه خانه او میرقم و او را بدو میگفتم و دست و شفقت  
 و قبیله فریاد داشت بلکه من بعد خود را ندیده بودم و چنانکه انجمه که بجز این مجوزه بدو بود است  
 و از آنجا است که میفرمودند که عالمگیر بادشاه شد و برادرش شاه شجاع بطرف بخت خراج کرد و عالمگیر

مستوبه کشت و ایشان نیز در عمارت لمیر بودند و نار به قوی و اقل شده و هر دو عسکر خسته شدند و در آخر دو سه میل  
 است از جانب شاه شجاع بر عسکر عالمگیر که در عقب بر خیزد بوقت از زرد پوشان چون این صورت ظاهر آمد  
 عسکر عالمگیر افتاد و بر سر که البرت رفت و حوالی میل عالمگیر باقی نماندند اما انکی در آنوقت والد مرایه الزمه و ع  
 به شکر بریک از آن نیدر آمد کنند رفیقان خود را گفتند که این وقت جان دادن است استقامت درین  
 مل از هر که نیایداری هر که تخلف میخورد از جانب من در مل است اگر رفقا تخلف کردند غیر چهار کس که والد  
 من از سامنی ایشان و قنادر داشت عناق فرس کرده بارها میفرمودند که اگر کسی از رفیقان مادر محبتی باشد  
 شد این چهار کس خواهند بود من چهار کس چهار کس شکار بند ایشان را بکند و بر خود قرار دادند که هر کجا  
 ایشان باشند ما نیز بهمان بابا باشد بعد از آن بر نیل که زیاده تر فلان میگردم که در دهر صبر کردند تا آنکه میل  
 و هم خود را از جانب ایشان برداشت و خواست که ایشان را از سپ برگرد و یا با فلان ساعت ایشان  
 یک بر شمشیر زدند از آنجا نبقت قطع کردند و میل آواز است منکر کرده بگریختند و بر او برحق و افاق و  
 شد و در عالمگیر این حامله را چشم خود دید و بعد از آن وقت که منسوب ایشان زیاده کند استغناء و رزیدند و  
 کردند و از آنجا است که میفرمودند که یکبار سید شهاب الدین را از جبهه بادشاه محاسبه پیش آمد ایشان  
 میل او شدند و چون وی در ادای مبلغ محاسبه کرد مطالبه ایشان متوجه شد و درین باب با وی سخن گفتند  
 است با من هیچ زحمته شمشیر جانی است بستم کردند و گفتند شمشیر گرفتن آسان است و از عهد او برو  
 من شغل است حمیت وی برکت آمد و خبر برایشان انداخت آن را بدست چپ بگرفتند و بدست راست  
 بچرخ زدند و شاور بایز این افتاد و میبوش شدند و میفرمودند که او را برین مقید کند و اسب و شتر او را از طولی  
 و بعد ساقی بوش آن فرمودند آن وقت و گرفتار که با رفت گفت من هیچ تقصیر کرده ام دست شما  
 از دست من بجات آمد و حدیث قوی بن رسید میبوش افتاد و تقصیر من در اینجا نیست فرمودند نیک  
 بیانی نمودم این اشارت کردند که من از وی بکشاید و خبر و دست و پا از گرفت و خواست که حمل  
 داشته بر وجود او افتاد و توانست حمل کردن حضرت این واقعه چشم خود دید و بدوند و از آنجا است که حضرت  
 در آن میفرمودند قوت طلب الدین تا آن حد بود که در بعض حروب متحاله غلبه افتاد و از بانین جماعه کثیر





که این کلمه خدایت مسمی بالعبادة الابرار فی اللطيفة الخیرة در نشر احوال شیخ عبد الغفریر هروی را سلف  
 انکلاف ایشان قدرت اسرارهم و ایشان علی حضرت والد بزرگوارند از جهت والدۀ ایشان **شیخ طاهر**  
 شیخ طاهر وین اهلی ایشان چه ملانست و ایشان از اولاد اعیان آنجا بودند و بیکدیگر  
 حال بسیر و شکار میکردانیدند و آن اشغال از تحصیل علم مانع آمده بودند آنکه روزی خواهرشان از ایشان  
 منتهی آیت از کتاب الله درخواست جواب آن حاضر شد این عادتۀ سلسلۀ نجیبان غیرتشان گشت و منتهی  
 از وطن بهما جرت کردند هر یک که میر سیدند استفادۀ نمودند چون بهمان میر رسیدند نسیر آن آیت نوشته فرست  
 بعد از آن تحصیل علم ایشان را ببلده بهار که جمع علم بود آورد و در آثار مناظره و تحصیل ریاضات نیز بهادری  
 بجهت تحصیل علم قاضی بهار بجایست فضل ایشان را شایده کرده بمینه خود را بجهت ایشان در آورد و از آن بهار  
 اقامت گاه ایشان شد و ایشان از آن زوجه سه فرزند پسر آوردند و در آخر عمر شیخ با فرزندانش خوش بشهر  
 اقامت اختیار کرد و بهما جوفات یافت و قبر ایشان همانجا است زیارتی که به **شیخ حسن** بزرگتر فرزند  
 شیخ طاهر بود و در سالی که خط کتاب الله حاصل کرد و در عتقده سالی که کتب متداوله تحصیل نمود و بدرستی  
 شد و از آیات طغی آثار طلب از دست ظاهر میشد و معتقد در ویشان می بود تا آنکه غفلت سید عالم را بی اثر  
 منتشر شد شیخ حسن بطریق که متضمن نوعی از امتحان حال باشد بدین رسیدفت و در نتیجه اولی بهار  
 جاذبه ازلی باروت سید و آمد و سید عالم را بی شاه از اعیان مشایخ وقت و خلیفه شیخ حسام الدین بگوید  
 بود و شیخ حسام الدین جان شریعت و طریقت و اذاعیان مشایخ چشتیه و خلیفه شیخ نور قطب العالم بود  
 شیخ نور قطب العالم از مشایخ هندوستان است و صاحب عشق و محبت و ذوق و شوق و تصرف گشت  
 و ریاضات و مجاہدت بود و او خلیفه والد خویش شیخ ملا الحق ابن سدر است که جامع علم ظاهر و باطن بود و  
 علوم و فنون و مشهورترین مشایخ ناحیه بنگاله و پورب است و او خلیفه شیخ سراق الدین او دبی است که  
 تاننا شیخ نظام الدین است قدس الله تعالی اسرارهم میگویند که شیخ الهداد شارح پایه و غیر آن شریک  
 بلیس و انیس شیشه حسن بود از اقسام شیخ حسن بر مباحثت و متابعت سید استبعاد کردند زیرا که سید  
 سید کتب چندان بودند و آنست شیخ فرمود که بهمانه اهل علم باید که بخدمت سید روند و بهر اشکال که بخواند

در آن زمان که باب باطل و فصل شد اعتقاد باید کرد و مرید باید شد و ناخیز به چنان کرد و بعضی از ایشان  
 در آن زمان که شیخ در بدین حال پانزده سید بودند و دیگر ایشان کلامی را از سید بهر برقه از دست  
 سید بآید شیخ حسن دست بارش و طالبان در آن سرزمین مشغول بود بعد از آن بتقریب استه  
 سیدان که در آن سالین دبی بوده است بدلی تشریف آورد و در کوشک بچیندل اقامت گشت  
 و بهمانجا و دامت حیات سپرد و متوجه شد میگویند فتح خان پسر سلطان سکندر معتقد شیخ بود و اتفاقاً او عیبه  
 بی بارش رسید و امر مملکت با دست یافتند چون از شیخ مشورت خواست از آن کار منع فرمودند  
 و بشارت اسن از آنچه در نظر داشت دادند این قضیه بسبب اعتقاد سلطان گشت و نیز میگویند که چون شیخ بی  
 سید و شاه و در تمام پیش از کمال شیخ مطلع شد و آنجنی اعتقاد او را و بالا ساخت و ملت ایشان در سینه  
 و تسلیمه واقع شد و در آن سال و به داشتند و این باعی در مجلس ایشان مذکور میشد و باعی الس  
 شیخ از آن بزرگان دین من است و غیر متنازع فیض و در علم سلوک یادگار است شیخ چهار پسر گشت  
 و دو کس من زده **شیخ محمد** المعروف بالنجالی و **شیخ عبد الغفریر**  
**شیخ حیرالی** عالی سحر و مشرب لطیف ریاضتی قوی داشت مرید والد خود بود لیکن ارتباطی  
 به سید و مرید بروی غائب آمد و حرم مدینه سالها بر ریاضات شاقه گذرانید بار دوم که حاجی عبد الوهاب نجابی  
 از دست حرمین رفت و فرموده رسانید که تا تم نبوة علیه افضل الصلوة و کل التحیات مراد معامله نمودند که این  
 شیخ و بهر دست بدشواری گذرانید کنون او را بنده وستان برسان گفت تا من با من نشوم به گزیده روم  
 و نیز بهر دست آمد حاجی او را بنده وستان آورد و پهلوی پدر بزرگوار خود بچیندل آسوده است و خانوار  
 ایشان بسیارند که بمرتب کمال تکمیل رسیده اند از آنجهل شیخ آمان الله بانی پی و شیخ عبد الرزاق نجفانی مشهور  
 در مشایخ این ناحیه اند  
**شیخ عبد الغفریر** دو سه ساله بودند که والد بزرگوار ایشان آنجا است که فیض باطنی از ایشان قاضی خان الشیرازی  
 خلیفه شیخ حسن صاحب اتفاق است و کرامت زبده و تجرید و ریاضت و تائیه حجت بود و آنکه کرد شیخ چون تن  
 غیر سید از جناب سید محمد بخاری ولد حاجی عبد الوهاب بخاری تحصیل علم کردند و از خدمت حاجی عبد الوهاب









چندان اطلاع نداشتند علم و زاهدان وی فیض شیخ ابوالفتح است که کمال و تربیت او را در آن کتب و راز و  
 زبان داشتند و نامدار ساخت و نیز استماع افتاد که شخصی صاحب دل شیخ ابوالفتح را در خدمت نهادند و دید  
 تعبها کرد و گفت آفتاب در پناه ستاره آمده است او کما قال و نیز استماع افتاد که شیخ هبیت الله  
 که از خلفای شیخ عبدالغفری متوطنان بهیست بود وقت احتضار و میت کرد که نماز جنازه من شیخ ابوالفتح گذار  
 و در آنوقت شیخ در مارنول بود مردم انتظار میکشیدند و ضو میکردند که شیخ ابوالفتح بتجمل تمام سید و امام بهیست  
 شد گویا خاطر در دل و افتاد که بهیست تمام متوجه و من شود آنکه که وصول و مقارن این  
 حال باشد و نیز روایت میکنند که هر دو شیخ با هم عهد بسته بودند که هر کس پیش از آن دیگر نماز جنازه او گذار  
 چون در مرض موت شیخ هبیت الله و شیخ ابوالفتح غریب مارنول کردند شیخ هبیت الله انهد را میاد و او را شیخ گفت  
 انهد البته بانجام خواهد رسید پس معمول بهیست متان این حال اتفاق افتاد و نیز استماع افتاد که شیخ  
 ابوالفتح را یکی از کرامت خواجیه طیفور لاله از دوح افتاد و مجلس عقد زمره نما بر آمده حال شیخ ابوالفتح بتغیر شده  
 بود و رقص بر فاست که مشرب خواجیه طیفور نکار سماع و منع مستعان بود این قصه را بسع خواجیه طیفور رسانید  
 خوابه آمد ملاحظه نمود و فرمود این غریب صاحب و جلدیقی است انکار بران نتوان کرد و نیز استماع افتاد که چون  
 شیخ ابوالفتح متضرر بود و برادرزاده خود را که شیخ ابوالحسن نام داشت اشاره کرد که چیزی را از قرآن بخوان چون از تلاوت  
 فاسخ شد شیخ ابوالفتح دست برداشت و مقارن آنکه مَبْحَاكَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَالَمِینَ عَمَّا یَصِفُونَ  
 گوید و دست بر روی فرو برد و طائر روش از قفس بن طیاران نمود شیخ ابوالفتح را در او و مثل رخ رسا که است  
 بنایت الحیف بالجله چون امام شیخ ابوالفتح سپر شد شیخ ابوالفضل همین فرزند و مستداری افلاک  
 و بالنی گشت عمر طویل یافت و آنرا در مضیقات الهی ترک التفات بنیاد و اهل دنیا و بدرس معلوم و نبیه  
 بوجه اسنان و تحقیق و عمل بکتاب سلوک چون امیاء عین العلم گذرانید آداب طریقت نیک بهب بود و تفسیر  
 مین العلم که بجله شیخ مکتوب مشهور است زیارت کرده از حسن تخمین آن بر تحقیق و ایمان شیخ استدلال توان کرد  
 استماع افتاد که روزی شخصی را از اقارب خود بر آورد و خبری را فرمود و آن شخص قهر و از آن نزدیک خود  
 داشت و قهر و شیخ رسانید و بدان این حال علوی قنوج شد شیخ آنرا تقسیم کرد چون نوبت آن شخص

سید قل از سایر افسا بود و او فرمود این بلیل در مقابل آن خیانت است استماع افتاد چون عمر شیخ  
 بنشین با خبر رسید فرزند زمین وی شیخ ابوالکرم که سابقا نوکری کردی در صد و سیاد نشینی آمده انکار و بار میخواست  
 که بخود متوجه کند و جمله از اقارب بهیست می برنماستند شیخ مبارک که خادم شیخ بود ایراسنی دید و متفکر شد و  
 روح شیخ متوجه گشت تا بر آنکه تحقیق این معنی است مطلع شود شیخ در مقام شام فرمود و سیاد نشین من آنست  
 فرزند اندر فلان درخت الحام قست نمای شیخ مبارک این واقع با جماعه اظهار کرد و اتفاقا علی الصباح اتفاق  
 بهیست واقع شد که زقته زقته تقسیم طعام بهیست شیخ محمد عاقل اتفاق افتاد و زقته زقته اسبابی واقع شد که بهیست  
 شیخ ابوالکرم متفرق شد و آن گذران معکب نام درویشی است صبر توانست با بجله شیخ محمد عاقل در رعایت  
 مال بلبه علم و فقر و انزاع و طائف و او را در دقیقه نامری نگذاشت و در جود و سخا و قلت التفات بدین  
 ندی رفیع داشت همین فرزند و معذومی شیخ محمد از اول نشو و نما اندر شد از جبین مبارکش ظاهر بود و  
 اصل دل بکاش التفات میکردند پنجاه شیخ جمال که از خلفای شیخ آدم بود و و صمدان نواحی بقل آنجا  
 رده بود و با شیخ محمد عاقل دوستی تمام داشت چون شیخ متولد شد استبشار نمود و تصریح و تلویحاً خواص را  
 مطلع ساخت که این مولود صاحب منزلت عظیمه است و نزدیک تولد وینار برید آورد و نزدیک احتضار  
 و نیست کرد که سخنهای بایشان رسانند با بجله شیخ چون بن تمیز رسید ند تحصیل علم مشغول شدند و شیخ  
 مارنول و پاره پیش معذومی شیخ ابوالرضا محمد بعد از آن صحبت قد و در باب کمال سید و والد  
 شیخ عبدالرحیم قدس سر رسید و آن صحبت بنایت ملائق افتاد و از آنجا تحصیل علوم نمود و نگاه داعیه  
 فیسب بن اطلبه و عیوت فرود ایشان بآمین مروان بیک پایت کرده هم از آنجا استغاضه کردند سالها  
 و کشاکش طلب مبین شیخ زده اشتغال تمام پیش گرفتند تا آنکه یکم کان شد بوده و راسنی و تا که کان  
 اندر آمد جزا به مقام کمال و ارشاد یافته بولن مالوف عود کردند با بجله سیه و مغنیه ایشان آن بود که در بیل  
 موجود و نفی وجود و ترک خط نفس و اقوام شیخ خود و شیخ را سرفرا و ایشان چه در ایام طلب و چه در ایام  
 ارشاد و در کثرت افتاد و ظهیری و باطنی و تاثیر تو به از سابقان سبقت کرده بودند و اقران لامل سادق  
 نداشتند میفرمودند که دانشا تحصیل چون خاطر حضرت شیخ مادر اکثر احباب مجذب بهیست تجرد بود و بقی باران



از آنکه آنکس اتفاق نمی افتاد و به خطای منی در سینه زان را دریافت اتفاق روزی سه ایام بود  
 ای که از فضل الله و شهر را گذر افتاد و تقیید انجماء بر سر من بود و غم من پیش که چند کتب ضروری قرائت و سماع از انجا  
 اقلتی نموده شود چون مجلس حضرت ایشان رسیدم بسوی من نگاه می کردند و قلم بر دست گرفته بودند و در دست  
 خط می نوشتند آنجا انداختند و برخواستند بخانه رفتند و ملاحظه کردم مرقوم بود که امروز کجای رفته بودی کسالتی در توی می بینم تو  
 محروم و از آن غم باز گشتم و باز مثل آنصورت ظاهر نشد روزی حضرت ایشان منی یاران را بر سر نیدن گویان  
 تخانه پیشه اصحاب امر کردند وی چون راندن گوشت و بر داشتن می هر دو خالی از حرج ندید و در فکر آن افتاد  
 که من در وره را بنزد گیر و در آن فرصت کسی بفرود دست نیامد و بخت در آن نعمت مقصور واقع شد ایشان  
 ایس قنیه السبع یافتند به سرعت تمام آن گوشت را برگردان نهادند و روان شدند چون باز آمدند حضرت  
 ایشان به حال هر دو مطلع شده فرمودند که ایشان احسن خدمت بدربار مقررین رسانیده و آن را مقبول  
 در آن فرصت نشان بازداشت فتمت ذلک پیش فرمود و ندکه نیم شب بود یا کسر کم از یاده که حضرت  
 ایشان از سبب بنواستند چون بر دروازه خود رسیدند به بر تبه مراقبه ایستادند و اندک و فرمودند که این  
 آینه بود که او را آنچه از ایشان رسیده است تعیین کنید شمارا اجازه است و او هم متوقف شد که هیچگاه  
 از من خاطر من خطور نیک و این نظر را در یافتند و فرمودند در این وقت خدا تعالی آسمانی آنگاه بشما حیات  
 عطا می نماید یا بواسطه بهر تقدیر فرمود که غایب شده از آن بیایم کنیم وقت که امر مقدّر شده باشد بانی وقت  
 نیست پیش فرمود و ند که امیر است مجلس بول مبتلا شد هر چند معالجه کردند نفع نداد و در آن اثنای شیخ با یزید اندک  
 را به جماعه از مساکین الله الله گویان چنانکه طریق ایشان بود بر دروازه آن گذر واقع شد متعلقانش دویدند  
 و مبالغه کردند که اینجا بیمار است بهت در حال و بی همت گماری شیخ در خانه اش داخل شد و منظر اب بیمار دید  
 نشست کرد و فرمود چیزی برای خدا بیار گفت هر قدر که فرمایند فرمود بکنار روپیه فی الحال حاضر کردند شیخ  
 بیرون دروازه ایستاده آشنا میگفت که به پیش آمد قیمت کرد تا آنکه با خبر رسانید فرمود و حال چگونه است  
 گفتند همان نفع قبل است فرمود یک هزار روپیه دیگر بیارید تا نیز آورند شیخ آن را نیز قیمت کرد و فرمود  
 الحال چگونه است گفت همان وضع قبل است دست بدعا برداشت که خداوند ما شرم دارم که بار دیگر طلب

از آنکه آنکس اتفاق نمی افتاد و به خطای منی در سینه زان را دریافت اتفاق روزی سه ایام بود  
 ای که از فضل الله و شهر را گذر افتاد و تقیید انجماء بر سر من بود و غم من پیش که چند کتب ضروری قرائت و سماع از انجا  
 اقلتی نموده شود چون مجلس حضرت ایشان رسیدم بسوی من نگاه می کردند و قلم بر دست گرفته بودند و در دست  
 خط می نوشتند آنجا انداختند و برخواستند بخانه رفتند و ملاحظه کردم مرقوم بود که امروز کجای رفته بودی کسالتی در توی می بینم تو  
 محروم و از آن غم باز گشتم و باز مثل آنصورت ظاهر نشد روزی حضرت ایشان منی یاران را بر سر نیدن گویان  
 تخانه پیشه اصحاب امر کردند وی چون راندن گوشت و بر داشتن می هر دو خالی از حرج ندید و در فکر آن افتاد  
 که من در وره را بنزد گیر و در آن فرصت کسی بفرود دست نیامد و بخت در آن نعمت مقصور واقع شد ایشان  
 ایس قنیه السبع یافتند به سرعت تمام آن گوشت را برگردان نهادند و روان شدند چون باز آمدند حضرت  
 ایشان به حال هر دو مطلع شده فرمودند که ایشان احسن خدمت بدربار مقررین رسانیده و آن را مقبول  
 در آن فرصت نشان بازداشت فتمت ذلک پیش فرمود و ندکه نیم شب بود یا کسر کم از یاده که حضرت  
 ایشان از سبب بنواستند چون بر دروازه خود رسیدند به بر تبه مراقبه ایستادند و اندک و فرمودند که این  
 آینه بود که او را آنچه از ایشان رسیده است تعیین کنید شمارا اجازه است و او هم متوقف شد که هیچگاه  
 از من خاطر من خطور نیک و این نظر را در یافتند و فرمودند در این وقت خدا تعالی آسمانی آنگاه بشما حیات  
 عطا می نماید یا بواسطه بهر تقدیر فرمود که غایب شده از آن بیایم کنیم وقت که امر مقدّر شده باشد بانی وقت  
 نیست پیش فرمود و ند که امیر است مجلس بول مبتلا شد هر چند معالجه کردند نفع نداد و در آن اثنای شیخ با یزید اندک  
 را به جماعه از مساکین الله الله گویان چنانکه طریق ایشان بود بر دروازه آن گذر واقع شد متعلقانش دویدند  
 و مبالغه کردند که اینجا بیمار است بهت در حال و بی همت گماری شیخ در خانه اش داخل شد و منظر اب بیمار دید  
 نشست کرد و فرمود چیزی برای خدا بیار گفت هر قدر که فرمایند فرمود بکنار روپیه فی الحال حاضر کردند شیخ  
 بیرون دروازه ایستاده آشنا میگفت که به پیش آمد قیمت کرد تا آنکه با خبر رسانید فرمود و حال چگونه است  
 گفتند همان نفع قبل است فرمود یک هزار روپیه دیگر بیارید تا نیز آورند شیخ آن را نیز قیمت کرد و فرمود  
 الحال چگونه است گفت همان وضع قبل است دست بدعا برداشت که خداوند ما شرم دارم که بار دیگر طلب







بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل الحرمين خير بلاد واسكن فيهما في كل قرن صنوة عباده وصلى الله على سيدنا محمد واله وصحبه اجمعين اما بعد سيدي فقيه ولي الله غني عن الدنيا  
چند است سنی بانسان امین فی شایع الحرمین و در ذکر بعضی شایع صوفیه و علمای محدثین از اصل خیر  
شریفین که سلسله خرقه و وفیه و اسناد حدیث این فقیر را بواسطه ایشان رسیده است جزا هم الله تعالی  
حنی خیر الخیراء

## ذکر شیخ احمد شناوی

و سے پیر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباس شادی است آبا گرامیش از کبار اولیا بودند شیخ ابو یوسف  
شناوی پاره از احوال ایشان نوشته جامع بود در علم شریعت و حقیقت علم حدیث از خمس علی و ابی  
و از سیف غفر و از شیخ محمد بن ابی الحسن بکر سے روایت کرده و از ابو خود خرقه پوشید بعد آن صحبت سید  
جنته الله را لازم گرفت و از دست و سے خرقه پوشیده و از صحبت وی بدرجات عالیہ رسید و خلیفہ  
شد و مرثیت سالکین از دست آمد که گفت لو کان الشعراوی حیا ما وسعه الا انبأ عی و و سے گفته  
مهر نگرفت و ان لم یحفظ کتاب حروف گوید قبول بیت را در عرف سناخرین اصل ترین اندک گویند  
پس بر که شایع صوفیه حقیقت او قبول کردند بر که شایع آن طریقچه احیاء و اموات شامل حال وی میشود  
و سے گفت لا یدخل النار من رانی و رای من رانی الی یوم القيمة گویند روزت در جبره خود خفته بود که  
وزنی را دید که بر دیوار مجر و میر و در حکم شرع خواست که او را بکشد و شهود و حدت این داعیه را عمل ساخت  
خواست که او را بکشد از شهود و حدت آن داعیه را عمل ساخت با بکله میان این دو خطره تیر و نشد و با خبر  
اقبال شرع را معمم ساخته بکے بجنب او انداخت آن سنگ خطا شد و وزغ بکے نمت بسیار خوش وقت  
شد و گفت الحمد لله الذی جمع لنا بین الامرین شیخ احمد قشاشی بمقب این حکایت گفت اگر آنجا من  
نی بودم تنوع توقف میکردم و سر آن وزغ را بنگ میگوینم کتاب حروف گوید مراد قشاشی آنست که دست  
در حقیقت بر بی واقع است که بکثرت و احکام آن متجانس فی نزد کواکب و نایم در وجود کی باشد اما چون  
یکی فوائض خاص من شد و فطر استعدادی خاص آمد آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی میگردد

## ذکر شیخ احمد قشاشی

ی پیر محمد بن یونس القشاشی الملقب بعبده النبی ابن الشیخ احمد الدربانی است و بانه تنقیف جمیع قریه است  
و دست بیت المقدس شیخ احمد دجانی از انجاست بسیار بزرگ بود شیخ عبدالوهاب در حقیقت ترجمه وی  
و شایع و شیخ یونس را عبدالبقی از ان گویند که مردمان را بغیر رفتی تا در مسجد تنقیف و بر بنی صلی الله علیه و آله سلم  
و دست قشاشی از ان گویند که بر بنی شروانقا در مدینه قشاشه فروشی کرده و قشاشه سقط ملع را گویند چون  
در احوال و پادشاه کند و انرا آن محمد بنی نیز عالم بود و صلح و شیخ احمد قشاشی امام بود در علم حقیقت و شریعت  
چون در تالیفات سخن گفتی بیات و عاریت آنرا بر من ساختی صحبت بسیار شایع و ریافت خرقه از ابو خود پوشید  
فرع کار و سے بر دست شیخ احمد شناوی شد و خود را بوی منسوب کردی گویند شیخ احمد قشاشی بسیار فقر  
بود و شایع صوفیه را در یاد چون بازگشت و مجبور رسید و خواست او را نمودند که شیخ احمد شناوی استاد  
است و نی از ذکر و سے سیلان میکند و پائے و جاهای او متعلق شده اند چون بیدار شد دانست که شیخ  
بر تبه تخیل رسیده لیکن کسی فرزند معنوی و سے پیدا نشد و بسوی و سے مبارت کردند و وی چون او را  
دید که در حقیقت مرید من باقیقیس شاعرا و نیز گویند که و سے شایع جواب دید که شیخ فی الدین بن عربی را  
خرقه پوشانید و خواهر خود و بعد و سے او را دانست که در یازده مرتبه و حدت وجود و دست شده است  
و خواهر شیخ ابن عربی دست خط شیخ قشاشی یافته شد الذی یتحقق و جلاله ان یختمه الخاتم النبیه  
الهیة یزل به اکل العبد لها حسب وقته و زمانه غیر منقطعه ابدا لا یأبى الی ان لا ینقیه علی وجه  
الارض من یقول الله الله احمد و انزل رب الانبیاء عن لقائهم بها حتی یسألوا الفاه بها بصغر  
الحافظ المرتبه العبد فیما قبله و بعدا بانقاسه تتم المصالح و تنقی الحاجات لوانهم الف الف فی  
المدید شرفه و الی و بعد فرد بلا حید و قد تحقیقا بذلت حقا و نزلنا ه منازله صدق فافسر تعنی







داشت گونید کبار در سبیل طهر مهمل آمد و خوف غرق بر اهل آن با مستی شد محمد بن سلیمان زود نشد بنوینه بر  
و لایف مشغول شد تا اگر دیر اناگاه در حسن اعمال باشد این فقیه زیرتسایر نسخ کرده است و غیره  
نمانده شیخ تاج الدین قلعی می گفت که چنانکه محمد بن سلیمان علم روایت بکمال داشت مناسبت عیبیه بود  
غیر نیز می دانست و معذرت قول حضرت حق تعالی و زاد و بسته فی العلم و اکسبم فاقاده بود و عقل معاش نیز  
بر کمال داشت با خزل و عقد که منظمه بوسه افتاد و ماسدا را یافتند و شد آنچه شد و الله اعلم این فقیه  
محمد و قد الله این شیخ مذکور اجازت جمیع روایات و دانش حاصل کرده و حق اخذ من والده قراة و سماعه  
اجازة و نیز موطا بحی بن یحیی تمامه را ایشان خواندم بحق محمد بن حمید من الشیخ حسن التجمی غیر من  
المشائخ و الحمد لله +

و گویند شیخ ابراهیم کرمی قدس سره عالم بود و عارف و فاضل و علم از تقه شافعی و حدیث و فقه و  
 بسلیم و طولی داشت و در هر یک تصانیف دارد و در بلاد خویش تحصیل علم کرد و از آن بقیه بیرون  
 و سال کمابیش در آنجا ساکن شد و بر تفسیر سید عبدالقادر قدس سره متوجه میشد و فوق این را از آنجا  
 پیدا کرد و چهار سال بنام ماند و بمصر گذشت بمحرم آمد و قشاشی ملاقات کرد و در بابات شریفی را  
 با او در خصوصیتی عجیب پیدا شد و از او حدیث روایت کرد و خرقة پوشید و در صحبت وی کلمات  
 شریفی کرد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و تپو تپو سخن و بحر علم و زهد و تواضع و صبر و طهارت  
 متعجب بود گویند در ایام اقامت شام قریب شیخ محی الدین بن عربی متوجه شد تا مطلع شود بر آنکه غرم سفر  
 در آن وقت کند یا نه شیخ را دید که خبر از آنجا پوش او دو سه کند دانست که با قاضی مینفرایند شیخ ابوطاهر  
 میگفتند در ایام نزول حج مصره بمصره مشرفه شیخ ابراهیم با احتیاج و احتیاج خویش خواست که ملاقات  
 بر ائمه از اهل مصر و گذر ایشان بر قینات افتاد که بنوا و حب مشغول بودند سید محمد بزرگنجی که یکی از اهل  
 سواد و شیخ بود مصابره داشت و به نوبت منکر مشغول شد شیخ از آن کار منع کرد که درین هنگامه خوف فتنه  
 متصوّر است سید محمد بزرگنجی فی الجمله بیس مزاج داشت ازین منع بنیت تنگدل شد چون مجلس مقصود رسیدند  
 شیخ از قینات در غدا خواست بیت آغاز کرد و شعر و نثر قواسد و بی کمال و بی ادب و بی شرف و بی کرامت و بی

اولی و او بیت بر تاعده محمود عرض نیست بوقت عرف تا خزان است چون سمع شیخ ابراهیم رسید  
و در تفرقه شد و شیخ را پوشید و گریستن آنرا کرد و در آن مجلس هر که است شیخ شنید با صورت او دید به می  
ریتنه قیق القاصد و قاصد القاصد بر یک سال رسید و بر پنج نیز گریستن آمد و آن را همه از دل و می خفته  
شد شیخ ابوطاهر ذکرست کرد که استاد و شاه روم آنرا اهل آن دیار خوجه میگنید بزیارت مدینه منوره آمد و  
بیت شیخ را از راه جبهه کشید از علماء و بابیه غلیم رسید و چون ملاقات شیخ دریافت گفت من و شما مدتی است  
بهم و در حق و حق می بینید که هر شیخ فرمود آن بیت چه بود گفت ذکر هر در ساجد میگردد شیخ این آیه  
بر خواند و من الحمد لمن مع مساجد الله ان ینذکرها اسماء و سعی فی خواصها قیافه خوجه تنسیر شد و بر وی نهایت  
نمود آمد مجلس اول فقه که از فتاوی قاضیخان و غیر آن نوشته بود از جیب بر آورده بدست شیخ داد شیخ فرمود  
بقایه من میگنید من معتقد که ایام و شما معتقد که محبت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگنید این را گوئی  
سین پس غمخیزد درین باب و الله عافله تحریرینود و از شبهاست آن خوجه اجوبه قاطعه ذکر فرمود و از این شیخ از  
غیر خارج خوجه که در دوست عثمانیه پایه بلند داشت ملاطفه کردند و شیخ گفتند چندان مبالغه در رو مناسب نیست  
شیخ گفت از حق نتوان گذشت هر چه شود گو شود و بایک آخر خوجه و اصحاب و سنی نتوانست گفت و بهوت  
نزد و کلمه الحق یعنی ولای علی بن ابی طالب و پیوست و نیز شیخ ابوطاهر ذکرست کرد که شیخ یحیی شادوی بحرین آمده بود  
با شیخ ابراهیم ملاقات کرد و بعد از آن بروم رفت وزیر روم که معتقد شیخ ابراهیم بود ویر گفت کیف وجدت  
یخنا مثلاً ابراهیم گفت و بعد از مجسمه از یخ شدم آمد و او را از آن مجلس با نهانت اخراج کرد و بعد ازین واقعه یحیی را  
با شیخ ابراهیم حد قوی افتاد و خواست که بقصد اندازد بحرین آید این تفسیر البسمع شیخ رسانید و فرمود و شبسه  
جلس انبیل و سه چهل بطور رسید بیا شد و همان با این عالم انتقال کرد و فی البله سیرت شیخ ابراهیم آن بود  
ما از سه متفق روزگار و متصرف آن از بگبر عماره و تطویل الکام و لباس حج و کاوک بنیز از پوشش  
نوسطه و عماره منقاره و پشت صوف مخطط و کوفیه لایله چنانکه عامل اهل حجاز عادت دارند و پوشید و هرگز اهل  
رو از حیثیت تصدرو مجلس و تقدم در کلام و اشال آن نمیکرد و افاده وی اصحاب خود را بر بهت منظره و  
خاندان بود میگفت اما هو کذا و کذا ایس تفهم من کذا و کذا و کذا و چون در سنا دی کسی او فی امر محبت



فون گشت است بکشته غشرا لعل و المایه

ذکر شیخ احمد نخعی

جان بود میان عالم ظاهر و باطن و صحبت بسیار است از مشایخ طریقت علمائے اشراف  
در یافته بود خرقه از سید محمد الرحمن بن محبوب و سید محمد بن سید عبداللہ ستاف و سید محمد بن میر محمد بن علی و  
غیر ایشان دارد و حدیث از محمد بن العلاء البابی و شیخ عیسیٰ مغربی و طایفه ایشان را روایت کرده و تسلسل  
سماع بخاری و موطا را نقل نمود و از باب مشایخ طریقه بسیار داشت از اول نشو و نما بعد صلاح و حبس طریقه  
علماء و التزام صحبت ایشان و اعتقاد مشیخ صوفیه و تمسک با اعمال اشغال ایشان و خدمت بود و اکثر شریفات  
حرمین و وار دین بجزین صحبت مستوفی داشته با یکی از ایمان که منقلب مشهور بیکت و استجابت دعوت  
بود شیخ عبدالرحمن نخعی و لدیخ شیخ احمد نخعی ذکر کرد که پدر شیخ احمد نخعی را فرزند زنده می ماند و ازین راه بسیار غیور  
می بود چون شیخ احمد متولد شد بر لای و سے از اهل اللہ استمداد و کار کرد و از ایشان استمداد و طلب بهمت  
شد نمود و بر ابر حجه بخدمت شیخ تاج سنبلی سے فرستاد و آنه قار و زنی شیخ تاج تامل کرد و بر دست غلامی که از  
و سے بود گفته: ستاد هذا الطفل ليس مثلك بل هو افضل واسعد منك غير انه ليس له من العلم الا  
النشئ القليل چون غلام بمولی خود رسید و حقیقت مال باز گفت مولی او را باز گردانید و گفت از جانب من  
و خدمت شیخ التماس کن یا سید منی اعطیت عمری هذا الطفل وانی استغفرم بک فی هذا الامر چون  
این بیغام شنید متوجه شد و بعد ساعتی خبر داد که آن نیت قبول شد از نزدیک خویش سه ماه غایت کرد تا  
در آن مدت استمداد سفر آخرت کند پدر شیخ احمد جہاں میباد و از عالم فانی انتقال کرد و شیخ احمد نو سال عمر یافت  
و پدر شیخ عبدالرحمن و لدیخ شیخ احمد نخعی ذکر کرد که ویل و الہ خود در محالمت و استغفران من بود چون شیخ را عمر  
از شد و ضعف غالب آمد روزی و خدمت و سے از حجه مطالبه این یوں شکایت کرد و غم می ترکم  
ناگاه عادت پیدا شود و بہ آن دیون در عہدہ من شوند و اقارب من این و کالت مرا سبزدند شیخ فرمود  
انہیں براہ بر خاطر خود خدشہ را راہ مدہ امید وارم کہ نمیرم تا آنکہ جمیع دیون من ادا شود و گمان من آنست کہ  
شبہ کہ بیج دین بزد من نباشد آن شب آخر عمر من باشد بعد از آن نزدیک فاتی زانکہ کہ تو حق نبودی  
دین و سے مال شد و شبہ کہ ز مدی از دیون فانی شد آخر شب بود از شبہا و دنیا شیخ احمد نخعی گفت

از شیخ من در طریقه خلاوتیہ شیخ عیسیٰ بن کنان خلوت چون مرا اجازت طریقه خلوتیہ و امرانیہ خود ساخت بکہ  
منطقہ تاملاتیاں ہمہ پیش من جمع شوند و بر منی کہ مقر این طائفہ است بعد از تہجد با و را مشغول شوند و ازین  
منہ بر خاطر من بنایت تر و دیش آمد زیرا کہ میل دل من بکلی طریقه نقشبندیہ بود و مخالفت شیخ نیز نمی توانستم کرد  
بجانب حضرت فائز علی صاحبہا الصلوٰات و التسلیمات توجہ کردم و در آن سال زیارت روضہ مقدسہ  
شرف شد و روز جمعه بل از نماز جمعه جواب آنحضرت را علی اللہ علیہ وسلم دیدم گویا زیارت عثمانیہ بانام  
راجمہ حاضر اند با آن جانب مبادت کردم و تقبیل بر شریفہ و ایدے فلان و کرامت بترتیب شرف شد و بعد از  
آنحضرت علی اللہ علیہ وسلم دست مرا گرفت و بر سجاد و جدیکہ نزدیک اس قبر شریف می ایستاد  
سفره من است آوردند و فرمودند ہذا سجادة الشيخ تاج المجلس علیہا دانستم کہ اشارت بطریقه نقشبندیہ است

و اجازت است در آن طریقه

ذکر شیخ عبداللہ بن سالم البصری شمس الملکی

احیا بسیاری از کتب حدیث کرد و از  
مسند امام احمد کہ نزدیک بود کہ برو جافض شیخ کاملہ از آن یافہ نشود وی از مصر و عراق و شام از خزانہ  
قدیم اطراف و اجزاء آن جمع کرد و از انہم نسخہ نوشت و آن را صحیح کرد و اصل ساخت و از کتب متہ نیز بہر  
صحیح ساخت و از نسخہ نوییہ بخط خود قرشی نوشت بہتر از اصل و بر بخاری شری و اردو سے انبیاء السارے کہ  
بببب ضعف پیری تمام آن نتوانست کرد و ہمہ عمر روایت کتب حدیث سر داد و بنا گذر امید با بیک حقیقت  
حافظ و ریں زمانہ متاخر و سے بو تفصیل این اجمال شرح این مقال آنست کہ فیصلہ کہ وصحت حدیث  
موقوف است آنرا در دست مرحومہ سے حال گذشتہ است حال اول آن بود کہ در زمان صحابہ و تابعین ارباب  
یا امید داشتند و ضبط آن وقت در جوت حفظ بود و حال دوم آنکہ در زمان تبع تابعین و اوائل محدثین تا  
لمبقہ سابقہ و ثامنہ آن را می نوشتند و ضبط آن وقت در تبیین خط و احتیاط در نقط و حرکات سکات  
و تصویر حروف و مقابله با اصول صحیحہ و حفظ کتاب از غرض تاریہ مثل آن و حال سیوم آنست کہ خلفاء  
حدیث در اسامی رجال و غریب و ضبط الفاظ مشککہ آن تصانیف ساختند و شروح مفصلہ نوشتند و  
و اسباب آنچه تعرض سے کردیم پس الحال ضبط آنست کہ کسی آن تصانیف و شروح را در نظر داشته و حسب



آن روایت کنند اصل حدیث انال تسابل کردند آنچه قبلا و آن تشبه و میگردانیدند و پسین تسابل  
 کردند و غلط گفتا کردند و خط و لفظ اشاع شد ایشان و نبات و اجازة بود و مثل آن بخلاف طبقات رسالت  
 تسابل آنکه این قسم بطریق دیگر شیخ عبد شکر و دیگران بود و سبب ابتداء این سلسله شیخ از اجداد است  
 علم و علماء و صلاح و ورع پیشه مرصیه و سه بود هر روز و ده سیاره از قرآن خواندی چون پیش از آنچنین نوشت  
 میخواند و پنج وقت تالی بود از ویس و تالیات یا نماز یا سخن نمود و می شنید که چون شیخ سالم پس شیخ عبد الله  
 و سرکار شریف الشرفاء و لغات کرد که به شیخ عبد الله آن بود که و طبع خاص شیخ سالم فلان شود و من و تالیات  
 شیخ بخاری را در بوف کینه مکتبم کرد و یکبار چون ترجمه کعبه یکدزد و دیگر بار چون در روانه اش درست میساختند  
 و سند امام احمد بن حنبل را به شیخ و شیخ آن نزد یک سر مبارک حضرت پنیامبر صلی الله علیه و سلم از مسجد شریف در  
 پنجاه و شش روز خواند عمر طویل یافت و آنهمه در مضیقات آن گذشت تا آخر عمر بوف عقل و غلط و صحت و افس  
 متصف بود الا سانه که فی الجمله متور یافته بود و آخر عمر شیخ عبد الله منزهی کتب سته را بروی خواند و در آن که ش  
 ایشان بروی سماع کردند را بعد رجب سنه اربع و ثلثین بعد الف و المائیه برفت از دنیا

### شیخ ابوطاهر خجندی ابراهیم الکرمی المردنی رحمه الله

از ابتدا حال ارفب و علم و علمانی بود خرفه از پدر خود پیشید و والدین بزرگوارش برای و سه خرقه و اجازات از  
 بزرگان بسیار گرفت از جمله شیخ محمد بن سلیمان مغربی و کتب عربیه از شیخ احمد بن یس مغربی که سی و سه زبان  
 خود بود خواند شیخ ابوطاهر از سید احمد بن یس ذکر کردند که امامی از تلامذه و سه و شرباب شریف سوره تبت بخانه  
 چون نزد یک سید آمد سید بروی بسیار عتاب کرد گفت لا اراک تقرا این یدی رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم سوره ذکر فیها همه بعد از کوفان الله فیها طبع سوره بهشت و و لیس ذلك حدیث کاتب حروف گوید  
 اشال این نیز را اگر چه ناشی از محبت پنیامبر صلی الله علیه و سلم نشوند اما از باب تقنی فی الدین اند میزنند زیرا  
 پذیرا عادات صحابه و تابعین است چه گویند که درین سوره منقبت فیلذ فضل کبر است حضرت پنیامبر اهل  
 الله علیه و سلم زیرا که درین باب اتعانی اندک کرده است اما عادی انجناب را بسبب سواد و ب و سه

و شرب و شرف فنی از شیخ علی طریقی مصری گرفت و متقول از جمله باتی که از شرب تیر تیران روم بود و علم  
 پیش از و به خود اندک کرده و بعد از آن از شیخ حسن بنی و برهت است اکثر استفاد و سه و بعد از آن از احمد  
 بن یوسف عبد الله بصیری بر شیخ عبد الله بصیری شمال النبی صلی الله علیه و سلم خواند و از و سه سند امام احمد و راقل از  
 شیخ استماع کرد و از و سه درین مجتهدین بسیار اندک کرده و از جمله شیخ عبد الله بصیری و کتب عبد الله که میساکانی  
 از و سه روایت کنند شیخ عبد الله بن حبیب بن مولانا عبد الله بن کتب شیخ عبد الله بن حبیب بن و سه و اسلمه از  
 مولانا عبد الله بن کتب روایت کنند و سه از شیخ عبد الله بن حبیب بن کتب شیخ عبد الله بن حبیب بن کتب عربیه و سه  
 بدیع فتح الباری بروی خواند با جمله متصف بود بصفت سلف صالح از ورع و اجتهاد و طاعت و اشتغال  
 به و سه و مناف و رند کرد و راوی و روایت تا تامل و فی تحردی و متبع کتب نمودی و جاب ندای و رقی القلب  
 به و سه و اما و شرب رقی خودی چشم آب کردی و در لباس و غیر آن تکلف داشت و با عدم و تلامذه خود  
 و غیر ایشان نیز توفیق پیش نیامدی داشت فی قراة صحیفه بخاری سخن و از حدیث و آیات احادیث و غلط افتاد  
 شیخ ابوطاهر گفتند اینهمه از است که حقیقت آنست که صلی الله علیه و سلم در نهایت محبت است از هر طرف محبت  
 انداد و ارجح نمی تواند کرد و اما قال این نکته محتمل دارد و قد در روزی سخن در حال صوفیه افتاد و آنکه بعضی ایشان با  
 بعضی تباری داشتند و این تبار و تاجان اخوه و میکنند شیخ ابوطاهر گفتند من از آن صوفیه نیابت منیر هم و خبر  
 بعضی سلفان با بعضی تباری داشتند باشند و چگونه با آن بعضی از آن طرف با شتم آنکه قصه آن ذکر و مذکر  
 شیخ محیی شادی با والدین نقاری داشت و گویا تاثر نفس من بگذشت از دنیا که امر تفصیل مع هذا چون او را  
 بعد از آن از قبر بر آوردند سالم برآمد گویا امر و زخمه است از اینجا معلوم شد که کسی طعن نباید کرد بسبب آنکه  
 شکر بعضی عارفان بود است آنکه گفتند که شیخ محیی الدین بن العربی درین باب بهیت بیستی فرموده است  
 آنکه باب الوصیه از فتوحات که بخط مصنف بود بر آوردند و آن منبت خواندند و مانش آنست که شیخ فرموده  
 که با قصه صداوت و شتم بهت آنکه سخن میگرد و شیخ ابودین مغربی و کنت علی جمیع سده روزت حضرت  
 پنیامبر صلی الله علیه و سلم خواب دیدم گویا میفرماید له بغضت فلان انتم یانہ یغض ابامدین و آن  
 علی بهیقه منه قال لیس یحب الله و رسولہ قلت نعم قل فلما بغضت یغضه ابامدین و لم تعبه

تبعه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فثبت الى الله من تلك البغضة وتخلت عليه في داره  
 واعتذرت اليه وقصصت القصة واهدت اليه ثوبا قال يا واسترضية وسالته مكان سبب  
 وقوعه في الى مدين فذكر سبب الاصلح الموقفة ففهمته حقيقة الحال فتاب الى الله ارجع عما كان  
 يقول وسرت بركة رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجمع والجمع لله روزی که این فقیر برائے وداع  
 نزدیک شیخ ابوطاهر رفت ایس بیت بر خواند نسبت کل طریق کنت احرف الا طریق اقای بنی اربعه بجز توفیق  
 آن بجا بر شیخ غالب آمد و بنایت متاثر شد توفی شیخ ابوطاهر فی رمضان سنه خمس و اربعین بعد المائیه والا

## شیخ تاج الدین قلمی حنفی

منتهی مکروسه پسر قاضی عبدالحسن است بصحت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان اخذ علوم نمود  
 و از هر یک اجازت یافته است وی خود سال بود که پدرش از شیخ عینی مغربی برای اجازت گرفت وی  
 گفت که در مجلس درس شیخ محمد بن سلیمان مغربی وقت ختم سن نسائی حاضر شدم و دوسه بعد ختم آن جمیع  
 مختار مجلس خود را اجازت داد و من نیز مشمول آن اجازت شده ام اکثر تختم وی در علم حدیث بخدمت شیخ عابد  
 بن سالم بصری است میگفت عملی کتب را بر پنج بحث و تفریع در پیش و سه گذرانیده ام و صحیحین بار  
 شیخ محیی خوانده و اجازة جمیع یاصح له روایت از وی حاصل کرده است دیگر بملازمت شیخ صالح زنجانی مدتی گذرانیده  
 و استفادائی عظیم نموده و خطی کامل در علم فقه از وی یافته است و نیز از شیخ احمد غلی اجازت و روایت دارد و شیخ  
 احمد قطان نیز از مشایخ اوست سالها با وی صحبت داشته و طریق درس از وی آموخته است میگفت که  
 بعد انتقال شیخ احمد قطان ازین عالم همه مشایخ من کثیر شیخ عبد الله بصری و شیخ احمد غلی و غیره بجا باشند باعث شدند  
 مرا که بر مقام شیخ احمد زیر سایه کعبه بر صلی مالکی بنشینم و قراة کنم چنانکه عادت شیخ بود لیکن مرا اقدام باین امر  
 عظیم القدر با وجود این اکابر و حضور ایشان دشوار نمود و لذا قبول نیکوم معذرت از جانب ایشان درین باب  
 سبانه از حد گذشت و شیخ حسن محیی که در آن هنگام بطرف طائف بود برای او تمینی نوشتم و اشاره کردم و سه  
 نیز تاکید اجابت به امر مشایخ در جواب کتب نوشت لابد بعد استمداد از هر باب و استعاره از هر طریق امتثال امر را کرد

نهادم و با اشاره غریزاً بر مقام شیخ شروع بقراة بخاری کردم و از آنجا که قراة شیخ منتهی شده بود آغاز نمودم  
 و در مجلس ختم همه علماء و مشایخ حاضر بودند و از شیخ ابراهیم کردی اجازت بطلب معلوم نیز حاصل کرده و حدیث سلسل  
 بالا و لیله از وی اخذ نمود و کاتب حروف حکایتی غریب از شیخ تاج الدین استماع نمود و آن آنست که گفت و فتم  
 سخت بیمار شدم و بیماری را بطول انجامید شغف و ناتوانی طاقت حرکت دست و پا نگذاشت و در حالت  
 شب و خواب می بینم که گویا کسی آمد و میگویی که برای شفائی این میض میباید که باکیان پخته شود و بر دس  
 امام قرآن خوانده شود تا این بیمار از آن بخور و دستش بپا بدچون بیدار شدم غم غم شدم که موجب امر رویا بمل  
 باید آورد شب آینده باز چون خواب ختم دیدم که گویا امام محمد بخاری بخانه آمد و بدست خود و یکی راست کرد  
 زیر آن آتشی افروخت و ما کیانی از صبح تا شام در آن و یک نخت در پیش من نهاد و فرموده که ما برین مطبوع نشا  
 قرآن خواندم پس بخور و من و او من آنرا بخوردم و بافت آدم و در حالت افاقه آدم که صبح اثری از آن غر  
 در من نبود هیچ و تندرست برخاستم و در خود بشاشته و سرور ازین واقعه که حضرت امام بخاری باین و لطف  
 مایت فرموده اند زیاده تر از این یافته ام که از جهت انزال مرض و بیماری یافته میشد کاتب حروف در مجلس درس  
 شیخ تاج الدین در آن ایام که مذکور بخاری میکرد و دوسه روز متصل حاضر شد و اطراف کتب سسته و طرفی از  
 سوطار امام مالک و مسند دارمی و کتاب الانار امام محمد و موطائی و از وی سماع نمود و اجازت سائر کتب جمیع  
 اصل مجلس داد و این جماعه فقیر نیز در آن جماعه بود و حدیثی بالحدیث سلسل بالا و لیله شیخ ابراهیم و هو اول  
 حدیث سمعته منه بعد مودع من زیارة النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و سلم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي بدأ بالنعمة قبل استحقاقها و من شاء بعرفه الاسماء و اذواقها و الصلوة  
 والسلام على سيدنا محمد المحمدي و آلها الطيبين و الطاهرات و آلها الصالحين و آلها الطيبين و الطاهرات و آلها الصالحين و آلها الطيبين و الطاهرات  
 اللهم و اجمع اسواقها ما بعد سيكوت فقير و لي العبد بن عبد الرحيم غفر الله له و لوالديه احسن اليها و اليه ايسر كل خير استسعى  
 بغير اللطيف في ترجمه العبد الضعيف بايدانست که ولادت این فقير روز چهارشنبه چاهم شوال مقلد طلوع شمس سابع عشر  
 از قرن دوازدهم و اقام شد بطن فقر شناسان بهنا نمود و ارات حکم کردند که طلوع ولادت دوم درجه از حوت بود و شمس در  
 و طالع وزهره در هشتم آن و عطارد در ثامن و یکم آن زحل و مریخ در نهم و مشتری در یازدهم آن آن سال سال قرآن



علوین بوده است و آن در اول درجه بود و مرتبه دوم درجه آن در اسطرطن و الله اعلم بالصواب بقصص ارباب  
 عظیم الدین تاریخ یافتند و حضرت والدین قدس الله تعالی سرها و جماعه از صالحان به شرات بسیار در حق این فقیر قبل  
 ولادت و بعد از آن دیدن چنانچه بعضی از اهل حقان تفصیل آن واقعات با وقایع دیگر در رساله مضبوطه اند  
 و آنرا بقول جلی سخی کرده اند جزاه الله خیر للبراء و لحن الیه و الی اسلافه و اعتقابه و ادخله الی ما یتناه من  
 دینه و دنیا که چون سال پنجم و کد مکتب نشد و در سال هفتم حضرت والد بزرگوار بر نماز ایستاد که دند و بر فوره  
 داشتن فرمودند و طبع نیز در همین سال واقع شد و چنان در خاطر مانده است که آخر همین سال قرآن عظیم ختم کرد  
 و کتاب رسیده مختصرات خواندن شروع کرد و در سال دهم شرح تاملی خواندم و در او مطالعه فی الجمله گشاد شد  
 و سال چهاردهم ترویج صوت گرفت و در آن سنی حضرت والد بزرگوار غایت استعجال کردند و چون اصهار مذ  
 نقدان اسباب پیش آوردند حضرت ایشان به نجاه نوشتند که در تعجیل که سر هست و ستر من بعد روشن  
 شد که بعد ترویج غمقریب ام زوجه فقیر وفات یافت و بعد از آن غمقریب جد و جوار جانب والد هاشم و بعد از آن  
 غمقریب شیخ فخر العالم خلف الصدق عم بزرگوار این فقیر شیخ ابوالرضا محمد قدس سره بگذشتند و بعد از آن غمقریب والد  
 برادر کلان این فقیر شیخ صلاح الدین گذشتند و بعد از آن غمقریب حضرت ایشان ضعیف شدند و امراض شتی ایشان غالب آمد و بعد از آن  
 وفات ایشان پیش آمد بالجمله این معیت از هم پاشید معلوم غم شکر اگر در میان نزدیک ترویج و قهر میشد بعد از آن اما امکان نشد  
 که از قوه بفعل آید و پانزدهم سال بود که با والد بزرگوار بیعت کردم و با شغال صوفیه خصوصاً نقشبندی  
 شلخ مشغول شدم و از حیثیت توجه و تلقین و تسلیم آداب طریقت و لبس خرقة صوفیه را تباد و درست نمودم  
 و همان سال طریقی از بیضادی خواندم و حضرت والد بزرگوار طعام وافر میساختند و خاص عام را دعوت فرمودند  
 و فاقه اجازت درس خواندن بالجمله از فنون متعارفه بحسب مسلم در بار پانزدهم فراغ حاصل شد از علم حدیث شکوه  
 تمام آن خوانده شد الا فوقی سیر از کتاب البیع تا کتاب الآداب و آن با اجازت تدارک گشت و طریقی از معجز تجاری  
 تا کتاب الطهارة کما پیش تمام شمسال النبی بر حضرت ایشان سماع کردم بقرارات و بعضی اصحاب و از علم تفسیر طریقی  
 از تفسیر بیضاوی و طریقی از تفسیر مراک خواندم و از جمله من غلطی برین ضعیف آن بود که چند بار در مدینه قرآن عظیم  
 با تفسیر معانی و شان نزول در جمع تفسیر نجده است ایشان حاضر شدم و این سنی سبب فتم عظیم افتاد و در مدینه

و از قصه علم شرح و قایم و هدایه تمامها الا طریقی سیر از هر دو خوانده شد و از اصول فقه حاشی آن و طریقی صالح از توضیح  
 و التوحید و از منطق شرح شمسیه همدانش طریقی از شرح مطالعه و از کلام شرح عقاید همدانش با طریقی از خیالی و شرح مباحث  
 طریقی از آن و از سلوک طریقی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندی و غیر آن و از حقائق شرح رباعیات مولانا جامی  
 و اوانح و مقدمه شرح لمعات و مقدمه نقد النصوص و از خواص اسماء آیات مجبوه خاصه حضرت ایشان و مانده تواند  
 فریاد چند نوبت اجازت داد و از طب موجز القانون و از حکمت شرح هدایه حکمت و غیر آن و از نحو کافی و شرح  
 ملا بران و از معانی عظیم از مطول و از مختصر معانی آن قدر که هاشمیه ملازاده بر آنست و از هند سوحاب  
 بعضی رسائل مختصره و درین میان سخنان بلند و برهنه بنحاطه میر رسیدند و از کوشش زیاده تر کشادگان بنظر آید  
 و سال هفدهم از عمر فقیر حضرت ایشان مریض شدند و در همان مرض بر حمت حق پیوستند و در مرض موت  
 اجازت بیعت و ارشاد دادند و کلمه یکبیدی مکرر فرمودند یعنی که از همه عالی باید شمرد آنست که حضرت ایشان  
 نهایت رضاسازی به نسبت این فقیر بودند و در نهایت رضاسازی بگذشتند و توجه ایشان باین فقیر شیخ  
 از همه آباء بانیانی مانست با اینهمه هیچ پدری را و هیچ استاد را و هیچ مرشدی را ندیدم که به نسبت ولده  
 نمید خود اینقدر فائق شفقت و عی و اراد که حضرت ایشان نسبت به این فقیر الله تعالی و اولاد و ارحمها  
 کما ربیبانی صغیر و جاز همدا بکل شفقت و رحمة و نعمة مهمیما علی مائة الف اضعافها انک قریب عجیب  
 بعد از وفات حضرت ایشان دو و زده سال کما پیش من کتاب نیبیه و عقیده و ولایت نمود و در هر عملی خوض و اقع شد  
 و توجه بر قبر مبارک پیش گرفت و در آن ایام فقر توحید و کشاد راه جذب و مجانبی عظیم از سلوک میر آمد و معلوم و جانی  
 این جهنم نازل شدند و بعد از آنکه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشان است  
 قرار داد و خاطر مبد و توضیحی روش فقهای محدثین افتاد و بعد از آن دو و زده سال شوق زیارت حرمین مخیرین در سرقا و  
 در آخر سنه ثلث و اربعین پنج مشرف شد سال اربع و اربعین بمجاورت مکه منظره زیارت مدینه منوره و ولایت حاش  
 از شیخ ابوطاهر قدس سره و غیر از شلخ حرمین مخیرین موفق گشت در انبیا بر وفقه نور حضرت سید البشر علیه السلام  
 و اتم التحیات متوجه شد و فیضا یافت و با سلطان حرمین از طهارت و غیر ایشان صحبتهای بکین اتفاق افتاد و خرقه جامه  
 شیخ ابوطاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و آخر این سال حج گذارده و اوایل سال خمس اربعین



اولن مالوف شد و روز مجہ چار و ہم جب در کشف صحت و سلامت بطن رسید و اما بیتیہ ربک فحیدت نعمت  
 خطی برین ضعیف است کہ اور اخلت فاتیہ وادند و فقر دورہ باز پسین بردست دی کردند و ارشاد فرمود  
 کہ مری در فقرہ حیات از جمع کردہ فقرہ حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام و ترغیبات و سائر انجہ  
 حضرت پنجاہ صلی اللہ علیہ وسلم از خدا تعالی آوردہ اند و تعلیم فرمودہ اند و آن فنی است کہ پیش ازین فقیر مضبوط  
 ترا بخن این فقیر کسی آن را نکرده است باوجود جلالت آن فن اگر کہے را دریں حرف شبہ باشد گو کتاب  
 قواعد گیری بہ ہیں کہ شیخ غالدین انجاچہ ہمد ما کردہ بیشتر عیشین فن فایز شدہ و طریقہ سلوک کہ ایں رہائی مضمی  
 حق است و دریں دورہ فائز میشو و الہام فرمودند از اور دورہ رسالہ ضبط کردہ بلجات و الطاف القدس معلی نمود  
 و عقائد قدما و اہل سنت بدلائل و حجج اثبات کرد و آن را از خن نشاناک و مخالفت معقولیان پاک ساخت و  
 بوجہی مقرر نمود کہ محل بحث نہاند و علم کمالات اربعہ معنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی با ایں عرض و طول و علم استعداد  
 نفوس انسانہ مجبہا و کمال و مال ہر کسی افاضہ فرمودند و ایں ہر دو علم طویل اند کہ پیش ازین فقیر کسی برگرواں نگشتہ  
 و حکمت عملی کہ صلاح ایں دورہ در آنست بستی تمام افادہ نمودند و توفیق تشدید آن بختاب و سنت و اتما صی  
 وادند و بر تیر انجہ علم دین است منقول از حضرت پنجاہ صلی اللہ علیہ وسلم و انجہ مدخل است و محرف و انجہ منتہ  
 است و انجہ ہر فرقہ بدعت کردہ است افادہ ساختند و لوان لی فی کل منبت شعرة لسانا الاستیغیت  
 واجب حمد و الحمد للہ رب العالمین

تمت بالخیر

## مکملہ ہندی و علم دیک

ذات فضل اللہ یو تیدہ من یشاء شاہ ولی اللہ صاحب کے مقدس خاندان میں جو باب علم و کمال گذرے ہیں انکی  
 طرف چھوٹا منہ بھی بات ہے انیس ہر ایک بابرکت شخص آفتاب و اصحاب تھا۔ شاہ ولی اللہ صاحب کے عالی گورہ صاحبزادہ  
 شاہ عبدالغفر صاحب و شاہ رفیع الدین صاحب وغیرہ سے تو عرب و ہندوستان انگلستان واقف ہو ہی گیا ہے۔ مگر شاہ  
 ولی اللہ صاحب کے برادر خورشاد اہل اللہ صاحب بھی اس خاندان میں ایک ایسے ذی علم و باکمال شخص گذرے ہیں۔ جو  
 مختلف علوم و فنون میں تبحر رکھتے تھے۔ ملاوہ علم دینی کے آپ علم دیک کے ہندوستان کا فن طب سے بڑے عالم  
 تھے اور اس فن میں گویا اپنے وقت کے دستر وید تھے۔ جسکی تشخیص و تجویز نے ہزاروں بیماروں کو جو لب گورہ بچکے  
 سے پھر زندگی بخشی تھی۔ چنانچہ آپ نے ایک رسالہ مکملہ ہندی نام فن دیک میں لکھا ہے جسکی خوبیاں اسکے پڑھنے سے تعلق  
 پاتی ہیں۔ اس رسالہ میں بالکمال مصنف نے یہ خوبی دکھی ہے کہ ان ہندی دو اولوں کے افعال و خواص و مہیت تحریر کی ہے  
 کا تہ نہ آپ کے مخزن میں ہونہ تھیں اور پھر اس رسالہ میں از سر تا پایم جمع لمرض کے ہندی دو اولوں سے ایسے تجرب نسخہ تحریر  
 کئے ہیں کہ انکے استعمال سے ایک ہی بار میں انشاء اللہ تعالیٰ شفا ہو جاتی ہے۔ اور وہ کم قیمت اور پراثر اثر ایک ادوے سے  
 ان میں بھی ہر وقت ملکتے ہیں۔ اور ششتر سے اس باب ذوق کی قدر وانی کی اسید پر وہ رسالہ طبع بھی کر دیا ہے۔ اسید جو کہ  
 ایک کے شایق اور یانی طب کے درد مند اس سے فقیر رسالہ کو دست بہ دست خرید فرمائیں گے اور طبع فائدہ پہنچائیں گے  
 ملتا ہوں کہ ملاوہ اطباء ہند کے یہ کتاب عام خیرات کے واسطے ہی نہایت مفید ثابت ہوگی اور وہ کہیں نہیں ملتا  
 اپنے خاندان کا علاج اس سالہ کے ذریعے سے آسانی کے ساتھ کر لیا کرے کہ قیمت ۳۰

ماقب فخریہ۔ ملائے عام ہر لباب پختہ کیلئے۔ حضرت چیتہ کے بنات اور بنات کے ہستہ لہلاتے اور سر پہ پڑھنے لفظا  
 بات کی سیر تو آپ مت سے کر ہی ہیں اور انیس سے فیض اور فائدہ کے تر قیادہ پہل ہی ہیں پندارنا وضیت کی جیتے ستار میں خوب ہر انیس  
 ایکے ساتھ ایک باقی تادہ اور انکا کلمہ پیش کرنا ہوں جنس سے ہر ایک کی ہر ایک پھول ہر ایک تہہ ہر ایک پکڑی وعت و ہوا و ہندو کی  
 عاشق کی خوشبودی ہے ہی جو یہ وہاں ایک ششتر سالہ جو کنا شافعی نام ہو اور جناب قدوہ الہکین زبدۃ العارفین مولانا فخر الدین صاحب  
 انور اللہ مرقدہ کے ارشادات مجیدہ و ارقی و کرامات غریب سے پڑھو اسکے مصنف جناب نور بنی الدین صاحب مرحوم جناب مولانا سبہ امجد کے  
 عقیدہ مند اور لائق تقائیں ہی ہیں جنہوں نے وقفا و فقا مولانا صاحب کلمات یسائیں ساکرا و لکچہ کرامات و طریقی بالحق معلوم کہ قلمبند کر دیں  
 ب مولانا صاحب کی ذات گرامی میری مح و ثنائی محض نہیں ہے البتہ میں انکا کہ سک ہوں کہ جناب مولانا صاحب ستارین چیتہ میں ایک کتاب لکھی

یہ رسالہ مولانا صاحب نے اپنے ہاتھ سے لکھا ہے اور اس میں انکے علم و فضل کا ایک خوبصورت نمونہ ہے۔ اس رسالہ میں انکے ہندی و دیک کے علم کا ایک خوبصورت نمونہ ہے۔ اس رسالہ میں انکے ہندی و دیک کے علم کا ایک خوبصورت نمونہ ہے۔



## التماس ضروری

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله أما بعد فقیر سید طہیر الدین احمد خلیف مولوی سید مضر الدین صاحب مدینہ  
نوائے حضرت مولانا شاہ رفیع الدین صاحب محدث و معلیٰ راجع متقدین و متوسلین شائقین تصنیفات محدثی غانی فی  
باقی باللہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ مولانا شاہ اہل اللہ صاحب و مولانا شاہ عبد الغفر مولانا شاہ قیوم الدین  
صاحب و دیگر حضرات فاضلان مجتہدین علیہم السلام کی خدمت سامی میں بعد ادب گزارش کرتا ہوں کہ احقر کے پاس ان حضرات عا  
درجات کے اکثر رسائل پیش بہاؤ بنظر موعود ہیں۔ جنکو اہل بصیرت کو ہر شب چراغ اور اہل آبرو کہہ سکتے ہیں۔ اگر آپ  
قدروانی اور توفیق فرمائیں اور تینا و تیر کا ایک ایک رسالہ کی خریداری سے فقیر کو مطلع فرمائیں۔ توفیق اپنے مکرّم اور معزز قدر و توان  
کی خدمت میں ایک رسالہ ماحول طبع کر کے روانہ کر سکتا ہے۔ اور ان رسائل کی اشاعت کے بارہ میں فقیر کو ایک دلی کوشش  
اور شوق ہے۔ اب صرف اتنی ہی ویر ہے کہ آپ بمقتضائے تعاد و نفع البر و التقویٰ ان رسائل کی خریداری کی دقت  
فقیر کے پاس اس تہ سے جو ذیل میں درج ہے یہیں اور فقیر انکو طبع کر کے باہو آپ کی خدمت میں بالالتزام بھیجا کرے  
چہ خوش بود کہ برآید بیک کرشمہ و نگار کا نیک اثر ظاہر ہو۔ دوسری التماس آپ کے ملاحظہ فرماتے کے لائق یہ بھی ہے کہ فی زمانہ  
زور لایجھلھا الا بالسن و کو بعض حضرات نے گمراہی ہے۔ اور دنیا کمانے کے واسطے حضرات موصوفین کی طرف  
کتا میں منسوب کر کے چھاپ دی ہیں جو کسی طرح ان حضرات کی تصنیف میں سے نہیں ہیں اور اباب بصیرت انکو پڑھ کر  
عیب اور مفاسد کو اسطرح جان لیتے ہیں بطرح ایک تجربہ کار نقاد کہہ سکتے ہیں کہ سو فی پر لگا کر پہچان لیتا ہے۔ مگر  
بھڑائے العوام کا الانعام بچا ہے اور ویر پنے دلمے علم سے بے بہرہ لوگ اکثر ان جعلی اور مصنوعی رسائل کو پڑھ کر ضلالت  
و گمراہی میں مبتلا ہو جاتے ہیں۔ اس واسطے میرا فرض ہے کہ میں ان رسائل کے نام اس کا تذکرہ میں لکھ دوں۔ اور اپنے  
بھائیوں کو اباب زمانہ کی گندم نمائی و جو فروشی سے آگاہ کر دوں تاکہ اس پر عمل کرنا انکا فعل ہے۔ منت اپنے تو  
گنتم تمام۔ تو دانی و در بعد ازہم السلام

اور وہ جعلی و مصنوعی رسائل یہ ہیں۔ تحفۃ المومنین مطبوعہ اکل الطابع دہلی۔ بلاغ البین مطبوعہ لاہور مطبوعہ حضرت  
شاہ ولی اللہ صاحب۔ تفسیر مرقم القرآن مطبوعہ خادم الاسلام دہلی منسوب بطرف مولانا شاہ عبد القادر صاحب  
ملفوظات۔ مطبوعہ میرٹھ منسوب بطرف حضرت مولانا شاہ عبد الغفر صاحب رحمۃ اللہ تعالیٰ۔  
المشاہد سید طہیر الدین احمد مالک مطبع احمدی و دکان اسلامیہ علی